

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232901

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درین زمان برکت نشان بعون خالق کون و مکان این برنامج معین است

فَرَسْتُ لَكَ
 وَصَلَ النَّاسُ الْغَرِبَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطبعة
 در شان هفتاد و شش

فهرس كتاب التكتيب في شرح آيات التثبيت

و ضالة النكاشد الكتيب في شرح المنظور المسمى بتبليس

مطلب	ب. ١	ب. ٢	مطلب	ب. ١	ب. ٢
ترحيب القبر بالميت و لطف ضمه له	٩١	١٨	د ياباجة الكتاب	٢	١
صلوة الاموات في قبورهم	٩٢	١٩	كون سؤال القبر حقا	١٢	٢
تزاو الاموات في قبورهم	٩٣	٢٠	فصل في اثبات العذاب بحكم الميت	٢٧	٣
معرفة الاموات من تاجهم و ثوبهم و روحهم السلام عليهم	٩٥	٢١	حكمة السؤال و اجواب	٢٥	٤
الكلام في الروح و حقيقة	٩٦	٢٢	امر النبي صلى الله عليه و آله و آله و سلم في جواب و ذكر التلقين	٣٨	٥
ذكر اجر الاعمال التي تلحق الميت	٩٩	٢٣	اختصاص السؤال بهذه الامة	٢٢	٦
وصول ثواب الصدقة الى الموتي	١٠١	٢٤	سؤال من لم يبق في الصلوة و من تفرقت	٢٢	٧
وصول ثواب الصوم الى الموتي	١٠٢	٢٥	اجزائه و اكله سبع و من يقتل و الغرق	٢٥	٨
وصول ثواب الحج الى الموتي	١٠٣	٢٦	من قضى بعد السؤال	٢٤	٩
خاتمة الشرح في ذكر الرصية و ما يناسب لك	١٠٥	٢٧	سؤال الكافر و اطفال المشركين	٢٥	١٠
ذكر وصايا المؤلف للاخلاق	١٠٨	٢٨	اسم الملكين و صفتهما	٢٦	١١
ذكر ما ورد في سورة حمدة الله تعالى و سبحانها و بسمها و غرضه	١١٦	٢٩	الكتاب الثالث و الرابع	٢٦	١٢
خاتمة المطبع انمولوى عبد الرشيد صاحب	١١٨	٣٠	السؤال الى سبعة ايام	٢٦	١٣
محوه و افتا			خاتمة آيات التثبيت	٢٦	١٤
قصيده و درج جناب المؤلف و امل قبله ان يارنج	١٢١	٣١	شرح ضالة النكاشد الكتيب في شرح	٢٦	١٥
تاليف از حافظ خان غفر له صاحب شهر سلمه التقدير			المنظور المسمى بتبليس الغريب		
قصيده و درج جناب المؤلف و امم محبده	١٢٢	٣٢	بيان ما ورد من خبرية الموت للمؤمنين و ما يارنج	٢٦	١٦
تاليف از منشي احمد علي صاحب احمد			تسليم الله تعالى على من في السماوات و الارض و السلام على	٢٦	١٧
تاليف طبع كذا انمولوى فدو الفقار احمد صاحب	١٢٣	٣٣	معرفة الميت من غيبه و حيله و كيفية و نحوه	٢٦	١٨

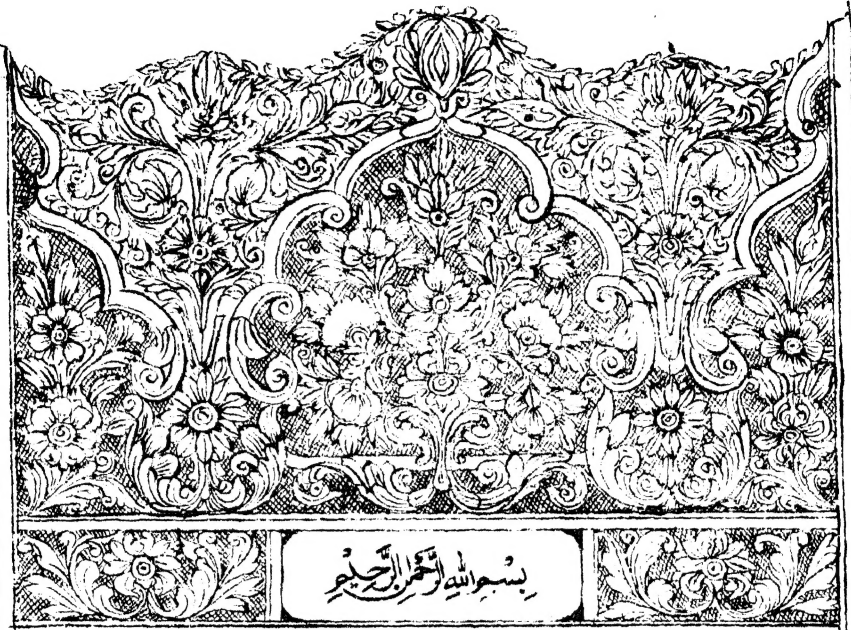
يُثَبِّتُ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهُ بِالْقَوْلِ الْخَالِدِ الْحَيِّ وَالْآخِرِ

درین زمان هدایت نشان هر دو کتاب جان نوال افتد که مقبول است و قائل برین و قبول مسکن به

بمنازل التکلیف
وشرح ابحاث التثبیت
وشرح ابحاث التثبیت
وشرح ابحاث التثبیت
وشرح ابحاث التثبیت

بسم الله الرحمن الرحيم

مطبع هجره ۱۲۸۵



الحمد لله ذي الجلال والاكرام الذي يبقو وجهه وكل من عليها فان والصلوة والسلام الامان
الاكرام على عبده ورسوله محمد سيد ما في الوجود والايمان وعلى اله وصحبه وذو معارج
الاسلام وصدرا دج الايمان ومناجى الاحسان بعده معلوم باذكر اخبار متواتر في نبويه واحاديث معجزة
محمديه على صاحبها الصلوة والتحية بصحت رسيد واثبوت پوسته كه ميت بعد موت مفتون مى شود ولبس طلاقه
وسعيد كسى ست كه در جواب آننا ثابت مانده قال تعالى يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت فى الحياه الدنياه
وفى الآخرة وشيخ جمال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سيد طلى بل الله شراى جعل الفردوس منزله واما وه مضمون
فقهه قهر وابتلاق بهار اور كه بعد وفتنا دوسه ميت نظم كروه وناش القشيت عند القشيت نهاده وجمعى از اهل علم
قد ياد وديا بشرح آن ابيات پر داخته وپرده از روى كار برافراشته از چنانچه شيخ حسام الدين حسين بن ابى زعيم
منقولى بران شرحى وافي نگاشته وشيخ احمد بن خليل سكي شافعى متوفى سته سيع وثمانين والف فتح المشيت فى شرح
القشيت تاليف ساخته وشرحى ديگر سمي بفتح الغفور بشرح منظومه القبور نهشته و اين شرح مخزن است بعده
سيد غلام الله بد الله المير محمد بن اسمعيل بن صلاح اليمنى الامير دهنه ديكر از او كه بعد وفتت وشرحى حافظ بران
تعاين فرموده وناش تنع القشيت شرح ابيات القشيت نهاده و اين شرح بهترين شرح ابيات مذكوره است
و چون اين ابيات از جنس ترميب است در آخرش كتاب ديگر سيد طلى را كه در باب ترميب و سوسم به بشرى الكليب

باحقا و بحسب است نظم ساخت از آنجا که درین روزگار پر آشوب که هوش ساعت کبری است اعظم زوایا و کبریا غلط
 تنبیه نومان و ایقانا و سنان بزرگ چیزی از وقایع بر رخ و بول مطاع و ماجرای قبور و راول و هلاک است لافیه
 بنا علی ذلک غیر بطور درین اوراق نظریا فاده اولاد و اخوان تحریر شرح پارسی زبان بر هر دو قسم ابیات مذکوره
 اراده کرد و هر چه از اخبار صحیح و آثنا رصحه و باره احوال مقبوران و خبر و شرور ماثور بود بر وجه تنقیح و تحقیق برآورد نمود
 و تعرض بمباحث لفظیه و ترکیب نحویه که محل سامع و محل مقاصد اصلیه است نکرد بلکه اقتضای بیان روایات و درایات
 فرمود تا در سر و سائل اصل مقاصد فوت نگردد و در پی مبادی عین غایات از دست نشود و باین گفت و شنود برای
 خود نزد نزول محدودی بهم رسانید چه آنجا جز اغمال و دیگری رفیق طریق نباشد و کین که قبول مر حل آخرت و آخر
 روز دنیا است اگر روی تیر و تسامح و دست بردار نیست اما سیر و آسان تر است و خدا نکند اگر موبت و عمن
 همچو آب باشد و نبال او شکل تر سخت و دشواری است و از برآمدن از گور و افتادای بصحرا و رختن چادر و نیت
 ما غریبان را بر زیر خاک هم گذاشته اند و صبح زودینند و فریاد و گریه منزل بر آید و بنابرین درین مختصر آنچه ضروری است بزرگ
 و تذکاری از خود برای نزدیکان و دوران بگذاشت و نامش شمار التکمیل فی شرح ابیات التنبیه
 نهاد و بانه التوفیق و محبوب تعان و خیر رفیق قال الناظم رحمه الله تعالی الحمد لله علی الاسلام و الشکر لله علی النعمان
 حمد و لغت بمعنی شکر و جزا و جفاست و در اصطلاح شنا بحسب جمیل و جمیل اختیاری بر وجه تعظیم و تقدیم ذات متقی جمیع
 محامد جامع همه اوصاف کمال و لغوت جمال و جلال است و اسلام لغت بمعنی مطلق انقیاد است و در شرع انقیاد بر
 اوامر و نواهی الهی و تحقیق بقبول احکام و اذعان است و مفهوم سلام و ایمان واحد است یکی از دیگری جدا یافته نمی شود
 و نفس تصدیق زیادت و نقصان راه نمی یابد و ایمان شرعی کم و بیش می شود و قوت و ضعف و اجال و تفصیل و این
 تقریر توفیق حاصل شد و در بیان انصوص صریحه و اله بر زیادت و اقاویل مختلفه سلف و همین را نوی پسند کرده
 و تقنازانی نسبتش بسوی تحقیق نموده و تلج سکی گفته خلف درین باب لفظی است و باجماع اسلام چیزی است که جزو
 دینی دیگر پذیرا نیست قال تعالی ومن یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین
 و نهاده باسلام و یتبعام چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تفسیرش در حدیث جبرئیل علیه السلام فرموده و گفته الاسلام
 ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و تقیم الصلوة و تاتی الزکوة و تصوم رمضان و تنیج البیت ان استطعت الیه
 سبیلا اخرجه مسلم و در حدیث سؤال از ایمان و احسان و جواب ازین هر دو نیز مذکور است پس سلام نام انقیاد و احکام
 ظاهری است و ایمان علم تصدیق باطنی و احسان اسم تهنید ظاهر و باطن هر دو و اطلاق تصوف و آنچه معنی است
 بر احسان احداث لفظ و ابتداء عبارت است سنت مطهره و کتاب عزیز بدان وارد نشده و این تعین ظاهر لفظ
 تبدیل معانی او گشته و چیزی با دران از طرف پیران و مریدان در آمده که مستند باصلی از اصول موصلا دین نیست

وروا عیبه نبویه آمده اللهم تو فتننا مسلمین اختنا بالصالحین غیر خزا یا ولا مفتونین اخرجه احمد و البخاری فی الاواب للنسائی
 و الحاکم و صححه عن رفاعه الزرقی و قال تعالی و لکن الله حسب السیکو الایمان و دینیه فی قلوبکم و کثر الیکم الکفر
 و الغسوق و العصبان و از اینجا شناخته باشی که هیچ نعمت و عظمت و کرامت نعمت سلام نمیرسد ابراهیم خلیل الله
 علیه السلام سوالی دامت برکات سلام بر این خود و ذریت خویش کرده و گفته دینا و جعلنا مسلمین لک و من فرج دیننا
 امة مسلمة لک باز اولاد خود را بران وصیت فرموده و گفته یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تخون
 الا و انتھو مسلمون و کدام نعمت بالاتر از اسلام خواهد بود و حال آنکه ملت ابراهیم علیه السلام است و حق تعالی
 این امت را بران سبی ساخته قبل از آنکه بوجود آید سفیان در قوله تعالی هو سکا کل المسلمین من قبل فرموده
 ای فی التوراة و الانجیل و فی هذا قال فی القرآن و این سلام چیزی است که اهل ایمان از قوم موسی علیه السلام سوالش
 از خدا کرده اند و گفته دینا فرغ علینا صبرا و تو فتننا صالحین و از انبیا علیهم السلام یوسف صدیق و محمد رسول
 الله صلوات الله علیهم استگزاران شده اند یوسف گفته تو فی مسلما و الحقنی بالصالحین و دعای آنحضرت درین باره
 گذشته و کدام منت عظم تر از اسلام خواهد بود حال آنکه خدا تعالی نامش دین نماده و فرموده ان الدین عند الله
 الاسلام و کدام بهبه اشرف تر ازین مبه باشد حال آنکه جز اسلام دینی دیگر مقبول نیست که تقدیم و کدام عطیه استی
 از عطیه اسلام خواهد بود حال آنکه او تعالی آنرا برای ما پسند فرموده و گفته و رضیت لکم الاسلام دینا و کدام نعم
 اجل تر ازین نعم باشد و همه آنچه در آسمان و زمین است متصف با دوستی قال تعالی و له اسلام من فی السموات
 و الارض طوعا و کرها و الیه ترجعون و کدام حله فاخر تر از اسلام باشد و حال آنکه لباس و حق تعالی است
 که خلیل خود و سایر مسلمین و مومنین را پوشانیده و فرموده ما کان ابراهیم طویلا و انصر انیا و لکن کان
 حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین و کدام بخشش بهتر از اسلام خواهد بود حال آنکه او تعالی خیر خلق و افضل
 رسل خود را علیهم الصلوات و التسلیات امر فرموده بگفتن انا و اول المسلمین و این قول را در اذکار اشراف طاعات
 مومنین گردانیده و مفتاح اکرم عبادات مسلمین ساخته تا آنکه قائلش در یک روز چند نوبت آنرا مکرر بگوید و چه قسم این
 اسلام عظیم العطا یا و سنی العدا یا باشد با آنکه نجات از احوال یوم قیامت و عذاب و مقاصات شدائد موافقت عرصه
 ساعتی تمهیدین و وجه مسلمین نزد تو سید و وجه معرضین از وی منوط بدامن اوست و همین اسلام شرب از حوض
 سید ولد عدنان نزد و اهل عصیان از کوشش دست بهم خواهد داد و بسبب وی جواز بر صراط نزد متفاوت شفق
 از ان و نیز ان صورت خواهد گرفت و همین اسلام است که بطفش مسلم از مجرم ممتاز خواهد گردید و همین سلام است
 که بدولت او حق تعالی بنده مومن را در جواب سوال ملائکه منکر و مکیر زیر خاک ثابته خواهد داشت عن جابر قال
 قال رسول الله صلوات الله علیه فی غیره اتاه ما کان فانتراه فقام سب کما یسب الناس فقام فیما قال من ربک

مراد باسلام نزد اطلاق ایمان باشد و این در آیات قرآنی و احادیث نبویه بسیارست پس بحثی که مراد ناظم اسلام
در اینجا ایمان باشد و علما اصول را در فرق میان اسلام و ایمان مباحث طولیهست و اختلاف کرده اند اگر افعال
شرطی از ایمان است یا شرطست در آن وسیع علامه محمد بن اسماعیل تحقیقش در وایه حاشیه غایبه بروج نهاییه فرموده
مرید اطلاع را از مراجع آن چاره نه و آیرا و ظاهر در مقام ضمیر بنا بر آنکه ذبا سم شریف و تشریف بنام الهی است **نویس**
بالله یا طیبات القاع قل لنام الیلائی صنگن ام لیلی صر البشر عطف شکر بر خدا ز باب عطف عام بر خاص
نظر باسلام و انعام است چه اسلام راس هر انعام باشد و انعام داخل است زیر حقیقت اسلام اگر چه اول محمود و ملکیت
و ثانی شکو و همه شناسست و انعام جمع نعمت است بکسر نون یعنی انعام نه بمعنی منع به و بفتح نون بمعنی نعمت است و
بضم نون بمعنی مسرت و چون هر خیر دین و دنیا که از طرف او تعالی باست محمدیه رسیده بواسطه جناب سالت باست
صلی الله علیه و آله و سلم و مکافات احسان واجب لهذا ناظم میگوید و افضل الصلوة و التثاء و علی النبی
خاتم النبیین ما بل علم را در معنی صلوة کلامی واسع است و همچنین در حکم صلوة بروی صلعم برده نه بسبب اختلاف
کرده اند چنانکه در هدایه السائل الی اولی المسائل تحقیق و تخصیصش پر از نکته ایم و ادله و جوبیش ذکر ساخته و فصلش
را نشان داده و فصل تعلیمه بیان نموده و لفظ تثناء و صف مدح یا ذم یا خاص بمعنی است کما فی القاموس غیر
و اولی عموم است چه در حدیث آمده مر علی رسول الله صلعم بجزایه فاشنی علیها خیر افعال و حجت و مر باخری فاشنی
علیها شرا افعال و حجت پس دریافت شد که استعمال تثناء در هر یکی از خیر و شر صحیح است بنا بر تجانس و مشاکلت
کلام که قوله تعالی و جزاء سیئته سیئته مثلها و مکروا و مکروا الله بنوی گفته که مکروا و تعالی العمام شنای
خیرش در دل مردم کرد این دلیل است بر آنکه وی از اهل جنبت باشد خواه افعالش مقتضی آن بود یا نبود چنانکه افعال
داخل اند زیر مشیت و باین العمام استدلال بر تعیین آن میتوان کرد و بهند انظر فائدة التثانیته و این در جانب خیر
ظاهرست و مؤید اوست روایت انس مرفوعا من سلم بیوت فیشهد له اربعة من جبرانه الا دین انهم لا یعلمون
نکته الا خیر الا قال الله قد قبلت توکم و غفرت له ما لا تعلمون اخرجه احمد و ابن حبان و المحکم من طریق حماد بن سلمة عن
ثابت عن انس و اما جانب شر پس ظاهر حدیث آنست که آن میت همچنینست ولیکن وقوعش در حق کسیست
که شرش غالب بر خیر اوست و قوله صلعم اتم شهما الله فی الارض اگر چه مخاطب بدان صحابه کرام اند اما حکم آن
مقتصور بر ایشان نیست بلکه هر که بر صفت ایشانست از ایمان شهادت او نافعست این شاء الله تعالی و هذا
هو الصواب و این حدیث اصلست در جواز شهادت باستفاضه و قبل استشهاد و قبول شهادت قبل استفضال
و همین کسیست که خبر مسید باز جانب حق تعالی و ترک همزه در آن مختارست و تعریف برای عهد خارجیست معهود
والسنة علماء محمد صلعمست و بی اعم است از رسول چه در رسول شرطست که شرع مستحضر و بخلاف نبی پس رسول

نبی است و هر بنی رسول نیست و لفظ انبیا بضم نون و موحده معجوزه جمع نبی است و در قاموس گفته ان الذی یجمع علی نبیا
و نبیا و خاتم آخر قوم را گویند پس مراد آخر انبیا است چه او تعالی بر سالت وی صلعم هر رسالت را ختم نموده و نبوتش
بر نبوت را با انجام رسانیده قال تعالی و لکن رسول الله و خاتم النبیین اکنون تا قیام قیامت و منقض سالت
رسولی و نبی نبوت شدنی نیست بحسب وعده الهی نه بنا بر عدم قدرت و عجز از امتیان مثل وی و اختیار لفظ نبی
بر لفظ رسول سه نکته دارد اول اقتباس از حدیث الانه الانبی بعدی در دنیا میان نبی و نبیا ستم آنکه
چون وی خاتم انبیا است اعلم که نبی است ختم شد و از ان ختم انقض لازم آمده آن رسول است و آخر الرسل بودن
مستلزم آخر الانبیا بودن نیست زیرا که افاده آن مدنی که آمد نبی بعد وی نمیکند بخت آنکه انصیت رسول معلوم است
و از نفی خاص نفی عام لازم نمی آید بخلاف آنکه در حدیث آمده است انما نبی بعدی در دنیا میان نبی و نبیا ستم آنکه
از دین آنست که بعد وی صلعم که مراد رسول یا نبی است و از نفی که در میان نبی و نبیا ستم ظاهر است و الله اهل
الوفاء و صحبه و جنده اهل التقی و حربه و مراد بال اختلاف است بر اقوال و کلام انفاظ بن حجر فی فتح الباری
و العبد الضعیف فی دایه السائل و این لفظ مشترک است تعیین مراد بدان جز بقصر نمیشود و مختار جمعی از محدثین آنست که
ال و رنجای کسانی اند که مقتدر ایشان است و هم آل علی و آل عقیل و آل جعفر و گفته اند علی و فاطمه و نسل ایشان است و شک
نیست که بنا بر فاطمه و ابنا حسن و حسین و ابنا وی صلعم اند و امتیان بال درین مقال بنا بر قتال امر وی صلعم در حدیث تعلیم
صلوة است و بحسب از کسانی است که قائل اند بوجوب صلوة بر آنحضرت صلعم و بندیش بر آل وی و تشهد و غیر آن و بوجوب
خودش روایت حدیث تعلیم کرده اند و رسید علامه محمد بن اسماعیل امیر برای اصحاب حدیث از اهل صلح و سنن و غیر ایشان
تمسید اعراضهم در ترک لفظ آل در صلوة بر خاتم ال ارسال کرده و گفته ایشان بنا بر غلبه العمیه و غلبه سیه که تقاریر آن
رسالت و شتند اگر خطا بر ترک تصلیه بر او افتد مضایقه نیست دیگران را با اعذر ترک آن نمیرسد چه امتثال امر صلوة
بدون امتیان آل صورت نمی بندد و درین باب کلام بسیط در موافقات صدیه خود را یاد کرده و ذکرش در اینجا خارج از
مقصد و اولی است و تو صیغ آل بلفظ اهل الوفا و اطلاقش بر ایشان شامل و فایده حقوق خدا و حقوق عباد و هر دو است
و کلام صفت بالاتر ازین وصف خواهد بود و در توضیح نسخ بجای اهل الوفا بال تقی دیده شد و این باقی اوصاف کمال
اکمل و اجمع اخلاق حسنی است چه تقوی چیز نیست که هیچ مرتبه از مراتب دین بوی نمیرسد و تمام حسنات و احوالات
زیر او داخل اند و او تعالی بدان بندگان خود را وصیت کرده و انبیا علیهم السلام جمیع امم خود را بدان راه نموده و گویند
هلاک همه خیر و جمیع جلدیه برست و در قرآن کریم در مواضع بسیار بدان امر واقع شده و طاعت صاحب بر آل و تقیای عباد
عام بر خاص است چه بعضی آل او از صاحب است مثل علی و فاطمه و هر دو سپهر او علیهم السلام و صاحب نطفی است که
مضاف میشود بسوی کسی که ادنی ملاقات بچیزی دارد و آنرا بجا و ادوات نحو صاحب سخن و مثل صاحب خانه و صاحب بازار

و اهل علم تعریف کرده اند تصدق بصحبت رسول خدا صلعم را با کلمه الصحابی من لقی النبی صلعم و منابه و مات علی الاسلام
چنانکه حافظ ذریعته گفتند شک نیست که همه صحابه عدول اند و فضل است الی یوم القیام اگر چه با هم ایشان تفنیل
باشد اعتبار قلعت و کثرت صحبت و برات و حضرات و بندگان و سکون بنون یعنی عسکروا عوان است لافی القاصد
و شاید که جدا علم از صاحب است زیرا که در صاحب القاشط است و در جنبه شرط نیست پس عطف بند بر صاحب باب
عطف عام بر خاص است و اهل التقی صفت صاحب و بند هر دو است و تقی بر وزن علی است یقال اتقیت الشیء
و تقیه الاسلام التقوی و تفسیر تقوی اتیان بواجبات و اجتناب از مقدمات است و در بعض نسخ بجای اهل التقی اهل الهی
دیده شده و می جمع نمید یعنی عقل است و وضع جنبه بعقل محل خود است چه تمام عقل ایشان آذرت بر دنیا و اختیار اجل
بر عاجل و تقدیر حق بر باطل است و این معنی در صحابه و بندگان نبوی بر وجه کمال موجود بود و تا آنکه با فو قش متصور نیست و عقل
دنیا که معرفت اهل دنیا است و حقیقت سخاوت و حماقت است و ضررش بعد مرگ نرود و تر ظاهر میگردد و ولند از حد
آمده بگویند که فلانی چه عاقل و دانشمند و خوش تقریر است نیست در دل و برابر ذر ذرات ایمان و این حال در آخر
زمان بر وجه کمال مشاهد است و هر که ادنی حصه ایمان و احقر بهره از اسلام دارد بروی مخفی نیست بل الانسان
علیه فتنه بصیرة و لولا التقی صفا ذریه و حزب بکسر حاء مملو یعنی در و طائفه و سلاح جماعت نام است که باقی القاصد
و غیره و جمع حزب حزاب است مراد جماعت وی صلعم است و این قیاس یعنی چند است چه چند جل حساب بجل اند که بر
رای وی باشند اللهم اجعلنا من حزب النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و جهنمه و احشرنا مع قوم لولایه آمین

و هذه ارجوزة مفیدة ضدتها خوانید اعلی دة

لفظ بده اشارت است بسوی معانی که در ذریعته نام است و چون از بر و زو و وضع مجلی است که گویند اشارت است اندک اشارت
که در بسوی آن اشارت محسوس در جز تحریر نوعی از شعر است که در نش مستعمل باشد ششش بر سیمی شش بران بنا بر
تقارب جزاء و قلت حروف و تحلیل زعم کرده که در جز شعر نیست بلکه انصاف و اشکالات ابیات است و از جوزه هم تقصیده
از وی است که زانی القاموس و مفیده مصنف است و نام چیزی است که مستعاد می شود و از علم یا مال و فو قند
جمع فائده است و نقد یعنی احصا و شمار کردن است و اسم از آن عدد و عددیه است مراد در حین بعد و در حین
این ارجوزة کثیر الفائده شامل فوائد بعد و در است بعد آنچه در این فوائد است آن را ذکر کرده و گویند

فی فتنه للعقبین بیساک و صاتی به النبی المرسل

فتنه یعنی اختار و امتحان و ایستاد است قال تعالی فی حق موسی علیه السلام و فتنناک ففونا ای بتلکنا که ابتلاء
و آغاب گفته الفتنة ما بین به حال الانسان من خیر و شر و در قاموس نوشته بالکسر الخبره و منه با کیم الفتون و معانی دیگر
فکر کرده که مناسب این مقام نیست و مقبول است از قبول اسم مفعول است از قبری قال تعالی اسالته فاقبره تسبیح مقبول یعنی

و چون شد و قبر واحد قبر است یعنی مقبره است و در اصل مصدر مقبره است و از او فتنه و مقبره محل قبور و مدفن
 مقبور را گویند شاعر گوید **کُلُّ اِنَاسٍ مَقْبَرَةٌ** و هو یقصدون و القبور تنوید و کافر و جال
 با و امیک و در نیاست مقبور است چون بجز و از قبر بیرون آمد یعنی از جهالت و این است معنی حدیث اناس نیام فاذا
 ماتوا انتبهوا و این اشارت است در قوله تعالی و ما انت بسمع من فی القبور مناوی گفته می‌الذین فی حکم
 الاموات و اضافت فتنه بسوی مقبور از وادی اضافت مصدر بسوی مفعول است ای فتنه الذک المرسل الیه یاه
 لبواله و اختلاف کرده اند از آنکه اول سن قبر که نام است بعضی گفته اند غراب است و قتیله قابیل بامیل را بکشت
 قال تعالی فبعث الله غرابا یبحث فی الارض الیه کیف یوادی سوءه اخیه و بعضی گویند بنی اسرائیل
 و اول اصح و ادبی است و این سنت و ربی او مقبره بود و بنی اسرائیل را تحقیق سوال و کیفیت فتنه خوابد آمد چه سوق
 کلام و تالیف این نظام از برای سنین مرام است و نام مری و رسول گذشت و مرسل معنی رسول است و در کلام ظم
 عموم سوال مقبور و غیر مقبور مثل مصلوب و غرق و جز آن بیاید و چون قبره و انسان است چنانکه در قافیه گفته پس
 مصلوب و جز آن داخل و مقبور نمی‌شود مگر آنکه مراد اغلب و اکثر باشد و از برای المقبولیت می‌گفت شامل بجانان شیخ
 و مقبره جاث گویند قال تعالی فاذا هه من الاجداث الی دجهو ینسلون و جده و بغاهم خوانند که ازانی گفتند
 و مثله فی القاموس و مرس هم نامند قال الشاعر **و ما ینفع المرءوس عمر ان قبره** و اذا کان ذیه جمعه
 یتهد حرد سید علامه محمد بن اسمعیل میرد و غیثم فضلی زیاده کرده و گفته و قبل الموت تالی الذکر للعبد من
 صولی الوری تخذ و قد رایت نقلها الی هنا عسے عسے یحنا الهنا و شرح این اجمال آنست که
 قرطبی در تذکره گفته که در خبر آمده که بعضی انبیاء علیهم السلام ملک الموت را گفته ترا رسولی نیست که پیش از خود او را
 بفرستی تا مردم از تو بر خد باشند و می‌گفت و اندر سوالان بسیار انداز غل و امراض و شیب و هم و تقیر سبب و هم
 لیکن چون کسی که این رسول بوی نزول میکند تذکر نمی‌شود و از معاصی تو بر نمی‌نماید من و را قبض میکنم و خبر می‌دهم
 که مگر بسوی تو رسولی بعد رسول نفرستادم و ندیری بعد ندیر مقدم نکردم منم آن رسول که بعد از من نیست و آن
 ندیرم که بعد من ندیری نباشد پیش هیچ روز نیست که آفتاب بر آید و غروب شود مگر آنکه فرشته ندا بکند ای ای بعین
 یعنی چهل ساله این وقت اخذ زادت از میان شما حاضر اند و اعضای شما قومی و شدیدی ای ابن خنسن یعنی چهار ساله
 نزدیک شد اجل و مصداق ای ابن ستین یعنی شصت ساله فراموش کردید شما عقاب را و غافل شدید از جواب است
 شما را نصیب و مددگار علی نعمم که مایه ذکر فریه من تذکر و جاکم الذکر و انعم بامیل **س** بسوی سفید از اجل آرد پیام
 پشت خرم از مگ بگوید سلام و ابن اجوزی در کتاب روضه المشتاق و الطریق الی المملک الخلاق نیز مثل قرطبی ذکر کرده
 و در بخاری از ابوهریره رضی الله عنه مروی است که فرمود رسول خدا صلعم اعذر الله الی رجل اخترا جلد حتی بلغه ستین

يقال اعذرني الامرا اذا بالغ فيه اي اعذر غاية الاعذار وانه لا عذر بعده ودر خبرست که او تعالی نظر میکند در روی
 پیر هر روز پنج بار میفرماید آنرا آن آدم کلان شایسته تو و دوست شد اتخوان تو و نزد یک گردید مرگ تو شرم نندارد
 از من و شرم نندارد از آنکه پیری را عذاب کنم و از اینجا گفته اند که حق شرم ۱۰ روز میوی سفید + و انشد و
 رایت الشیب من نذل الدنيا لصاحبه وحسبك من نذير + تقول النفس غیر لون هذا عسا
 قطیبت فی عمر قصیر فقلت لها اللغیب نذیر عمری + ولست مسودا وجر الذییر + وایات عربیه درین باب
 بسیارست قریبی در تذکره ذکرش کرده فلیرجمه اعلم هذا الله الرشاد + موقفا الطرق السداد + اعلم کلمه است
 که نمی آید از آنکه وقتیکه بعد آن که آدم را عظیم آئینده باشد و مخاطب را باید که گوش بهوش خود بران بیندازد و حاضر
 دل باشد نحو فاعلم انه لا اله الا الله و فاعلموا انما انزل بعلم الله و فاعلم انما یرید الله ان یصیبهم بعض ذنوبهم پس توان گفت
 که اعلم ان الذیاب یطیبه و این کلمه درین موضع بر مجرای خود آمده چه بعدش ذکر سوال ملکین الی آخره است و این سوال
 امری عظیم است و نامطمح طب را دعای هدایت کرد و مخاطب نفسی معین است زیرا که مراد هر صلح خطاب است چنانکه امیر
 بیان و تفسیر در قوله تعالی و لو تری اذ الحرجون ناکسوا رؤسهم عند ربهم کلایه و نحو آن گفته اند و هدایت
 اشرف چیزی است که بدان عباد را دعا بیاورد و او تعالی در اشرف کتب و اشرف سوره سوال هدایت و اشرف عبادت
 تعلیم فرموده و هو قوله اهدنا الصراط المستقیم و اضافت هدایت بسوی خدا و رسول و قرآن آمده و در قرآن انواع
 هدایت وارد شده یکی هدایت عامه برای حیوان و جماد مثل قوله تعالی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و مراتب این
 هدایت بیشمارست جز خدای تبارک و تعالی در یکی احصاء آن نمی تواند کرد و دوم هدایت بجان و آلات و تعریف خیر و شر
 و نجات و هلاک و منت این هدایت بر جمیع عباد نهاده پس هر که قبول کرد فائز شد و هر که متع گردید غائب گردید سوم
 هدایت الهام و توفیق است و این نیز لازم است و همین است مراد بقوله تعالی انک لا تقدر علی من احببت
 و لکن الله یهدی من یشاء و این هدایت خاص است بر کس که میخواهد بدان لوازش میفرماید چنانچه هدایت الهامی است
 جنت و نار است و آن هدایت و نتیجه قسم دوم و سوم است و همی المراد من قوله تعالی ان الذین امنوا و عملوا
 الصالحات یهدیهم الله بالصراط المستقیم و قوله تعالی فاهد هم الصراط المستقیم
 و رشاد مصدر رشد است محمد الدین و قاموس گفته رشد کفر و فرج رشد و رشاد و رشاد اهل است
 و الرشاد الاستقامه علی طریق الحق مع الصلوات فیه انتهى و رشد نقیض غی است و توفیق بمعنی تیسیر سیری برای عبد
 و جذب الهامی نیز است و هر دم را در اینجا تفایر نهاییه است که حاجت ذکرش نیست و چون توفیق چیزی عزیز است
 در قرآن بزرگ موضوع مذکور نشده و الا توفیق الاله و طرق جمع طریق است مذکور مونث هر دو می آید و سدایق
 اول بمعنی صواب است چه قول و چه عمل کما فی القاموس ان الذی علیہ اهل السنة و کما مضی من الاستنه

هر دو اهل سنت کسی است که بطریق رسول خدا صلی الله علیه و علی آله وسلم و اصحاب او باشد چه سنت قول و فعل و تقریر
 رسول را گویند و تمسک بران صاحب سنت است و اصحاب رسول خدا اکثر مردم بودند در اربع سنتی علیه السلام
 پس هر که بر سیرت ایشان باشد بغیر ابتداء و زیادت و نقص در دین اختراع و احداث در شرع مبین وی گشتی است
 و هر که سرعوا بطریق رسول و صحابه مخالفت داشته باشد وی بعد از سنت است بقدر آن مخالفت و بلکه است بمقدار
 خلاف سنت و هر طائفه بجای خود مدعی استنسن است و میگوید که ما اهل سنت و جماعتیم حال آنکه چندین نیست چه عمده درین باب
 عمل است نه دعوی و فلا متش عدم تقیید بغیر کتاب عزیز و سنت مطهره و خلع ربقة تقلید اجبار و رهبان است لیکن این
 امری است که متقدمان بسندش پرداخته اند و ممکن سهل را محال متع و انموده و انی لعم التناوش من کان بعید لکمان
 کرده اند که مدعی معرفت قرآن و حدیث مجبور است باینکه معارفش مسدود و مثل سد یا حوج و حاجج و انیمنی بر متعین
 اقوال و عارف مؤلفات رجال مخفی نیست با این طایفه و این من الامس است پس حاجت اطالک و مقل بکر آن
 قیل و قال درین مجال نیست و نیست این سخن از من مگر گفته بمصدور و مظهر صدقش روز عرض و یوم نشور است **ع**
 بوقت صبح شود و بچهار روز معلوم است که با که باخته عشق و شرب و بجز و امر و ناظم در اینجا لفظ اهل سنت تصریف بمعتزله
 و مبتدعه است که ما سیح به فی النظم و لکن آنچه در کتب معتزله است اقرار است بقبوت عذاب قبر و سوال ملکین و احدی
 از ایشان در آن مخالفت نیست آری معتزله در کتب خود ذکر کرده اند که ضرر این عذاب اثبات عذاب قبر کرده و معتزله را از
 معتزله نیست بلکه از فرق و جمعی است میگفت که رویت خدا تعالی و ر آخرت باینکه شوم باشد و همه معتزله هرگز نمیکند
 عذاب و سوال نمیند و نسبت مذہب ضرار بسوی ایشان از عجایب روزگار است و در حقیقت این تخصیص است از بحث
 و رمی خصم است بهر نحو و در روایات کتاب مثل انیمنی روایت نوی و شرح مسلم نفی عذاب قبر را بسوی معتزله نسبت
 کرده چنانکه ناظم در اینجا بعل آورده حال آنکه کتب معتزله بر روی زمین موجود است و ایشان فرسان اسناد و جهابذ
 نقادان پس چرا استنبات در روایت نکرده و معرفت مذہب خصم باین همه تصریف راضی شدند و خیر بر ابا ایشان بسوی
 نمودند که هیچ صغیر و کبیر ایشان بان قابل نشده بجهان آفرین که جنایات بعضی بعضی بزرگ است هر طائفه بسوی
 طائفه و باین نسبت هر یک میکنند و آن دیگر این گروه را با قوالی می بینا ید که وی از آنها بری است حال آنکه حق آنست
 که هر مومن ملاحظه صحت نقل بطریق معروف کند و از مولای واحد قمار خود در نسبت قولی و عملی بسوی هر که
 اندیشه نماید و اگر فقیه ضرر معتزلی است باری نسبت مقاله یکی بسوی تمام طائفه یعنی چه هم برین تمایس احوال
 طائفه مبتدعه با جماعه نجدی است که چیز بابر ایشان بر بسته اند و نشانی از ان در مؤلفات و مقالات این گروه
 و هیچ جمع حجت است بمنی بریان و دلیل بر اثبات مدعا قطعی باشد یا ظنی و همه جمع سنن است و سنن آه
 گویند که در جمیع آثار ترکیب دهند برای طعن و جرم و حجت با را گذرنده ترا از سنن از انجبت گفت که چنانکه

ان خود را بدان میکنند زیاده بر این بر این در افکار و افواها نافذ و باطنی است چه معلوم است که باطنی و غیر محسوس
 باطن از باطنی و محسوس باشد این القیم محمد اند گفته عذاب قبر چنانکه مقتضای سنت صحیحی است همچنان مستحق علی بن اسلم
 نیز است ابو عبد الله گفته عذاب قبر حق است انکار نکنند از انقضای فضل و فضل گفته ابن عبد الله ان عذاب گویسوم
 گفت این همه احوال و دفع صحاح اند بدان ایمان می آید و اقرار میکنند و هر چه از آن حضرت معلوم باشد و سید آمده بدان مقرریم
 و اگر مقرر نشویم و رد و دفع کنیم امر خدا را بر خدا و کرده باشیم قال تعالی و ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم فاجتنبوه و عذاب قبر حق است
 و گویا عذاب می شود و نیز ابو عبد الله را شنیدیم میگفت ایمان داریم بعذاب قبر و مگر و نیکر و بسوال عجب و گویا و
 اقبال شایسته میبارد کسانی را که ایمان آورده اند قبول ثابت در حیات و دنیا و در آخرت قال المروزی
 ان سوال الملکین من قبر + حق به الا یسماں فرض قد شمس + سوال مصدق
 و انما نقش بهوی فاعل کرده و آن هر دو فرشته سائل اند و من قبر منقول به است و گذشت که سوال
 برای میت عام است مقبور شود یا نه پس اگر چنین میگفت **۲** ان سوال الملکین للیتا حق به الا یسماں فرض
 شمس اتمش می بود و حق افرات متحقق الثبوت را گویند و ثبوت سوال با دله صحیح متحقق گشته و ایمان نام تصدیق است
 و فرض نزد اکثر واجب را گویند پس تصدیق آنکه دو فرشته زنده می آیند و او را می نشانند و سوال میکنند واجب
 زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آن خبر داده و بر است تصدیق رسول واجب است بنا بر ثبوت او و از اینجا واجب
 قبول چیزی که بدان اخبار کرده است از امور دین احوال کونین تلقی آن تصدیق قلب بلا امتزاج و متن و حمل آن به
 لغت عربیه بغیر تحریف و تاویل و توجع باب فلو قيل بلک تصدیق عین قول واجب است اگر بفهم در آرم و نه حواله
 آن بقائل و عدم تاویل بکنایه اولی باید از خدا سوال فهم باید نمود و تا آنچه نمیداند عیش را بوی ارزانی دارد و کتب
 زدن علماء سبحانک لا علو لک لا اعلا علیتنا حافظ ابن القیم ح و بیقام به خوش معنوی ارشاد کرده و ارادت
 طریق ارشاد و سدا و فرموده و گفته لایق است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را و او را فهم کند و تا آنچه
 آنچه تعارض نیست فرمودنیارند و در بیان و هر که تصدیق و مراد او است کوتاهی کنند و از اجمال دران و عدول از وی
 آنچه از ضلال و عدول از عوایب حاصل شده جز خدا کسی را نمی تواند دانست بلکه سو فم از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 بدعت و ضلالت است که در اسلام ناشی شده بلکه اصل به خطا و وصول و فریغ است خصوصاً اگر باین سو فم سو
 قصد هم منافع گردد و قدریه و مرجیه و خواص و معتزله و جمیع را نصیحه و سائر طوائف منع کند و ضلال و ضلال افتادند
 موقع ایشان دران گمراهی همین سو فم از خدا و رسول بوده است الا غیر تا آنکه دین و درست اکثر مردم موجب انقیام
 گردیده و آنچه صحابه از خدا و رسول فهمیده و دانسته بودند میگویند که بسوی آن التفات نمیکند و بسوی بجانب آن
 برنمیگردانند و آری **۳** مردم اند در حسرت فهم درست * اینکه میگویم بقدر فهم تست *

اے بہ القرآن بالامشامہ + ووافقت ایاہ الا نارۃ + اتارۃ واصارۃ ووسیۃ
 بمعنی نورست بلکہ اوتالی کتاب خود را مسمی بنور ساختہ و فرمودہ قد جاءکم من اللہ فی
 کتاب صبیح یمدی بہ اللہ من اتبع رضوانہ سبیل السلام ورجع العتقیت این لفظ نہ پچنین تفسیر کردہ و در
 دیگر نسخ بجای الا نارہ آمارہ آمدہ و این ظاهرست و اوفق بطلب یعنی عذاب قبر در کتاب عزیز بطریق اشارت
 وار دست نہ بطور صراحت و احادیث نبوی صلعم موافق او تصریح آمدہ و درین بیت جواب سوال دار و درین مقام
 یعنی حکمت در عدم ذکر عذاب قبر و قرآن شریف حدیث با آنکہ حاجت بسوی وی شدیدہ و ایمان بان و خدا را زان
 و اتقاد از وی واجب ہست در جواب گفت کہ ہر چند در قرآن تصریح بدان نیست اما با اشارت النص ثابت است و
 علی الاطلاق غیر مذکور در قرآن نیست و نیز این سوال را در جواب دیگر باجمالی توضیحیست در شرح قول ناظم
 و الایۃ السوال فیہا کما من بیاید و اجمالی آنست کہ رسول خود دوگونہ وحی فرستاد و ایمان بہر دو عمل بدان
 واجب ساخت و آن دو وی کی کتاب دیگر حکمت است قال تعالی و انزل اللہ علیہا لکننا فی الحکمۃ و فرمودہ یعنی لکننا فی الحکمۃ
 من آیات اللہ و الحکمۃ و حکمت باتفاق سلف امت و اینہ ایشان سنت است کہ بر زبان رسول خدا صلعم بدان
 اخبار فرمودہ و ایمان بدان و تصدیق آن چنانکہ آمدہ واجب است و این اصل متفق علیہست میان اہل اسلام حدیثی
 از ایشان انکارش نمیکند و قد قال صلعم الا دانی او تیت الکتاب و مشکوٰۃ الحدیث پس کتاب سنت اخ و حدیث کیو کہ باند
 و در احتجاج متساوی الاقدام و تفصیل این مرام مخرسطور در سلسلۃ العسجد و منہج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول
 نوشتہ فلیراجعما تو از تبتا الاحادیث التي قد لخصت سبعین عند العدة + تو از ترو لخصت بمعنی متابع و پیانی بودن
 و در اصطلاح نقل جماعت از جماعت کہ تو اطوآ نہا بر کذب نزد عقل محال باشد با استواء بہر دو طرف و وسط با استواء
 بسوی امر محسوس کہ خبر از وی دہند و تو از مفید علم قطعی یقینیست و گفتہ اند افادہ علم استدلالی یا ضروری میکنند
 و تحقیق این بحث در علم اصول حدیث و قد است و دلیل بر عذاب قبر از قرآن آیت کریمہست قال تعالی یشہب اللہ
 الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوۃ الدنیا و الاخرۃ و نتوان گفت کہ این آیت کیست و علم بعذاب قبر در
 مدینہ حاصل شد زیرا کہ عذاب قبر ازین آیت ماخوذ بطریق مفہومست در حق غیر متصف با ایمان و بطریق منطوق از آیت
 النار یخرجون علیہا خلدوا و عشیاء ماخوذست و این کریمہ در حق آل فرعون فرود آمدہ و مفتوحہست با نشان کہ ہر
 حکم او حکم کفارست و مراد بہ ثبات ایشان بر کلمہ توحید تنگن باوست و عدم تنزل از ان نزد فقہ دین اگرچہ در ان
 انداختہ شوند و عدم ارتباب بشبہات کافرین و مبتدعین اگرچہ بتلای آفات انفس و اموال شوند و ثبوت در آخرت
 عدم توقف در جوابست نزد سوال در قبر و در حشر و در موقوف و عدم وثبت از احوال قیامت و باجماع ثبات ہر کس
 در قبر و ما بعد او بر مقدار ثبات او بر توحید در دنیاست و ہر کہ در دنیا اسرع و راجاہت حقست دی و در دنیا استع

فافرشوله من النار وفتحوا له بابا إلى النار فبأتمته من حربها وسموها وضيقت عليه قبره حتى تخلف أهلها ويا تيه رجل
 بفتح الوجه بفتح الغيب منتقل الروح فيقول البشر بالذي يسودك هذا يومك الذي كنت توقع فيقول من انت فوجهك الوجه
 الذي محبى بالشو فيقول انا علك انجيت فيقول رب لا تقم الساعة رب لا تقم الساعة اخذ جبال الطياس و ابن ابي شيبة
 في المصنف واحمد بن حنبل و بناد بن السري في الزهد و عبيد بن حميد و ابو داود و ابن جرير و ابن مردويه و الحاكم و صحيح
 ابن ابي حاتم و البيهقي في كتاب عذاب القبر و عن ابي سعيد الخدري قال شهدت مع رسول الله صلوات الله عليه جنازة فقال ايها
 الناس ان هذه الامم تنبت في قبور يا فاقا لا انسان و في تفرق عنه أصحابه جاءه ملك في يده مطراق فاقعه فقال
 ما تقول في هذا الرجل فان كان مومنا قال اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله فيقول صدقت
 ثم يفتح له بابا إلى النار فيقول هذا كان منزلك لو كفرت بربك و اما و اأمنت فهذا منزلك ففتح له بابا إلى الجنة فيريد
 ان ينفض اليه فيقول له اسكن و يفتح له في قبره و ان كافر اودع نقا قيل له ما تقول في هذا الرجل فيقول لا ادرى سمعت الناس
 يقولون شيئا فيقول لا ادرى و التليت و لا اهتمت ثم يفتح له بابا إلى الجنة فيقول هذا منزلك لو أمنت بربك فاما اذا
 كفرت به فان الله يدركك به هذا و يفتح له بابا إلى النار ثم يفتح له بالمطراق سمعها خلق الله غير الثقلين فقال بعض القوم
 يا رسول الله ما هذا فيقول عليه السلام في يده مطراق الالهيل عند ذلك فقال رسول الله صلوات الله عليه ثبتت الله الذين آمنوا بالقول
 الثابت اخرجه احمد و ابن ابي الدنيا في ذكر الموت و ابن ابي عاصم في السنة و البزار و ابن جرير و ابن مردويه و البيهقي و بسند
 صحيح يقال يا له الشئ هولاء افضعكم في القاموس و مطراق بوزن مفعال بكسر الميم اذ طرق بمعنى ضربت و سمعته
 و سمعته بمعنى عمود حديد و آحاد و ثبوت بمعنى جنازة ناطم كقوله متواتر اند و همها فاده علم يكمنه و حافظ ابن القيم
 آيات دگر و ال بر عذاب قبر ذكر کرده و گفته این آیه خاص درباره سوال میکن ست پس و گفته ذکر نعيم و عذاب
 بر رخ در قرآن مجید در چند موضع آمده است اما تولى تعالى و لو ترى اذ الظالمون في غمرات الموت و الملائكة باسوط
 ايدها و احوجوا النفس كاليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تقولون على الله غير الحق و كنتم عن
 آياته تستكبرون و این خطاب است ظالما نرا زدموت و ملائكة که بر سنگو هستند خبر دادند که آنها جزا داده شوند بعد از
 چون اگر چه این عذاب از ایشان تا انقضاء دنیا متاخر گردد و زیرا که بصحت پیوسته که با آنها گفته شود و لیوم تجزون گویم
 ابن عباس و در تفسیر آیه باسوطا یدریم گفته امی بالعذاب و حق تعالى فرموده فواقاه الله سيئات ما مكروا و احاق
 بال فرعون سوء العذاب النار اذ يحضون عليها عدا و و عشيا و يوم يقوم الساعة اذ خلوا ال فرعون
 ابشدا العذاب و این عذاب دارین است که ذکر صریح کرده و احتمال غیر آن ندارد و زخم شری گفته و سیدل بنیوالاته
 علی عذاب القبر انتی گویم بخین از حدیث ابن عباس و ایت کرده اند که ان النبى صلوات الله عليه قال انما يعذب بان و ما يعذب بان
 فی کبیر اما حدیثان که لا یستغفره من الهول و اما الاخر فکان یبشی بالنمیمه احدیث و مسلم از زیرین ثابت آورده و قال

مینا رسول الله صلی الله علیه و آله فی حایط البنی النجار علی بعتة و نحن معاذة فکادت تلقيها فاذا قبر خمسة اوستة او اربعة فقال من
 يعرف اصحاب هؤلاء القبور فقال رجل اني ايا رسول الله قال فتى مات هؤلاء اقال اتوا في الاثر ک قال ان هذا لامة تتبلى في
 قبور بافلوا ان لا توافوا سالت اهل العلم عذاب القبر الذي اسمع منه ثم قبل علينا فقال الغوزة لاهل من عذاب القبر لغوزة
 بالمدن عذاب القبر لغوزة و بالمدن الفتن باطن منها و باطن حديث و سلم و من زلالي هريره رضي الله عنه و من ست ان
 البنية معلوم قال اذا فرغ احدكم من التشهد الاخير فليتبعدوا بالمدن ربع من عذاب جهنم و من عذاب القبر و من فتنه الحيا و المات
 و من فتنه المسيح الدجال و در صحيح مسلم و غيره از حديث ابن عباس آره انه صلعم کان يعلم هذا العلم السورة من القرآن
 اللهم اني اعوذ بك من عذاب جهنم و اعوذ بك من عذاب القبر و اعوذ بك من فتنه الحيا و المات و اعوذ بك من فتنه المسيح
 الدجال و در صحيح است از حديث ابی ایوب قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم قد جئت الشمس تنزع صوتا فقال اليهود تعذب في قبرها
 و هم و در صحيح است از عايشة قالت و قلت علي بن ابي طالب ان اهل القبور يعذبون في قبورهم قال
 فكلهم و لا نعم ان صدقما قالت فخرجت و دخل علي رسول الله صلعم فقلت يا رسول الله ان عجزا من عجزا زيو و المدنية
 و قلت علي فخرجت ان اهل القبور يعذبون في قبورهم قال صدقت انهم يعذبون عذابا بئسا كما فاريت بعد في
 صلوة الايتود من عذاب القبر بعض اهل علم گفته اند و هيمن سبب مردم دواب مغلخه خود را بسوی قبور ببرد و و نصاری و
 قرمطه و نجاشيان می ریزند چون خیل مذکور عذاب قبر می شود و یا بنا خونی و فرعی پیدا میگردد و و حرارتش مغل را دو و مسکند
 گویم مغل مضطرب و عین معجز است در قاموس گفته سفلت الدابة کمن و نظری مغلة اكل التراب مع القمل فاخذها و جث في
 انتی حاصل آنکه در شکم چهار پای را که از خوردن خاک و تره بهم میرسد بشنوا نیدن عذاب گور کسان مذکور مد او علاج
 میکنند لغوزة بالمدن قرطبی و در ذکر نوشته که ابو جبرین عبد الحق گفته که حدیث کرده و افضیه حکیم ابو احکم بن مرزبان و بود
 از اهل علم و عمل که مرده را در قبری که در بلندی است بلیله بود و دفن کردند چون از دفن او فارغ شد مذکور نوشته است بنی میگرد
 و دابة قریب ایشان هیچ پید ناگاه آن جانور ترسناک شده روی بسوی قبر آورد و گوش خود بران نهاد گویا چیزی می شنود
 بعده پشت داده بگریخت و باز بسوی گور آمده گوش نهاد گویا چیزی می شنود و باز گریخت و چند بار چنین کرد و گفت
 پس عذاب قبر را یاد کردم و قول آنحضرت صلعم را یاد آوردم که انها تعذب في قبورها عذابا بئسا سمعه الدواب بعده قرطبی
 مضطربة قبر او ذکر کرده و گفته مضطربة قبر برای هر یکی می باشد اگر چه صبا و نیکو کار بود و در حدیث عبد الله بن عمر رضي الله عنه
 آمده که فرمود رسول خدا صلعم هذا الذي تحرك له عرش الرحمن و تحت له ابواب السماء و شهد سبعون الف مائة من الملائكة
 لقد ضمنته ثم خرج عنه اخراجه النساء و قال يعني سعد بن معاذ و عن عايشة قالت قال رسول الله صلعم ان الله مضطربة
 لو نجما منها احد النجا منها سعد بن معاذ و راه النساء و وین باب حدیثها ذکر کرده که و لامة و از آنکه هیچ کس از مضطربة
 قبر نجات نمی یابد بعده بابی در ذکر بنی از مضطربة قبر ذکر نموده و حدیثی آورده که فرمود آنحضرت صلعم من قرأ القرآن و احسن

فی مرضه الذی بموت فیہ لم یبقن فی قبره وامن من ضغطة القبر وعلته انما لک يوم القيامة باکفها حتی تخبره الصراط الی الجنة
 گفته که این حدیث حسن غریب است نصیر بن حماد بجلی بیان متقدم بوده وروی ابوهریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم تدریجاً فی انزلت
 بذه الیه فان له معیشتہ نکاحاً وخنصره يوم القيامة یعنی تدریجاً فی المعیشتہ الفسکه قالوا المد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال عذاب القبر والذی
 انفسی بیده انه لیساط تسع وتسعون تیناً تدریجاً فی المعیشتہ تسع وتسعون حیه کل حیه تسع وتسعون تخون فی حیه لیسونه
 فی حیه ولسونه وخنصره الی يوم القيامة اخرجه البزار واین ابی حاتم بعض خفصار ولفظ الذی نقلناه لفظ القرطبی ودر تفسیر
 معیشتہ ضحکی چند حدیث آمده وآن عذاب قبرست و ذکر حیات در آن بوجود کثیره ثابت شده عن ابی سعید خدری مرفوعاً
 فی قوله معیشتہ ضحکی قال عذاب القبر اخرجه سعید بن منصور ودر سند و عبد بن حمید و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی
 حاتم و صححه و ابن مردویه البیهقی فی کتاب عذاب القبر و ضحکی ابی هریره مرفوعاً و لفظ عبد الرزاق قال یضیق علیه قبره حتی
 تختلف اصلاعه و لفظ ابن ابی حاتم قال ضمه القبر و عنه قال المعیشتہ انک ان لیساط علی تسع وتسعون حیه یتشون بحیه حتی
 تقوم الساعه اخرجه البیهقی و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی قبره فی روضه خضره ویرج له فی قبره
 سبعین ذراعاً و یضیق حتی یکون کالقمل لیلۃ البدر بل تدریجاً فی انزلت فان له معیشتہ ضحکی قالوا المد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال عذاب
 الکافر فی قبره لیساط علی تسع وتسعون تیناً بل تدریجاً فی المعیشتہ تسع وتسعون حیه کل حیه تسع وتسعون تخون و تسعون و تسعون
 جسمه الی يوم القيامة اخرجه ابن ابی الدنیاء فی ذکر الموت و حکیم الترمذی و ابو یعلی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن
 حبان و ابن مردویه البیهقی بدیل بر شیخ گفته ارواح آل فرعون در اجوات طیر سودست صبح و شام میکنند بر آتش اینست
 عرض و ابن سعد و بجای آتش لفظ جهنم گفته و ابوهریره و دوحان میکرد و هر گاه و یگانه و میگفت رفت شب و آمد روز و
 عرض کرده شد آل فرعون بر آتش پس حدیثی آواز او نمی شنید مگر آنکه پناه بخیزد است از آتش مردی اوزاعی را گفت ای
 اباعمر و پزند گان سیاه را می بینیم که فوج فوج از جرمی بر آیند و شمار آنها جز خدا هیچ کسی نمیداند و چون وقت شام می شود مثل
 آن سفید رنگ و میگردد و نگفت شما این را در یافتید گفتند آری گفت در حوصل این طیور آل فرعون مست که عرض کرده چی شوند
 بر نار صبح و شام و بر میگرددند این طیور بسوی آشیانه های خود و حال آنکه سوخته شد بر پای ایشان و سیاه گشت و روید
 بران پرفید و بر افتاد سیاهی باز معروض میشوند بر نار و بر میگرددند بسوی آشیانه اینست داب آنها در دنیا و چون در
 قیامت آید حق تعالی را بیدار دخواست و آل فرعون اشد العذاب و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم ان احکم اذامات عرض علیه قعدہ بالعداء و العشی ان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة و ان کان من اهل النار فمن اهل
 النار یقال له امقعک حتی یبعثک الله الی يوم القيامة اخرجه ابن ابی شیبہ و البخاری و مسلم زاد ابن مردویه ثم قرأ ان یخون
 علیما غدا و عشیاً و الا یتساءل فیها کاس من یتبیت الله الذین امنوا و مراد سوال و رایه همان است که تفسیر این
 پیشتر بشارت داده شده و معنی کون و لیس انست که در آنست تفسیر این سوال آمده که بیدار دخواست و آل فرعون الطیالی و ایشان

و ابو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی شامه و ابن مردويه و البیہقی فی کتاب
 عذاب القبر عن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال السلام اذا سئل فی القبر یسئد ان لا الا الله و ان محمداً رسول الله
 فذلك قوله سبحانه و تعالی یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة طیبی و شرح مشکوٰۃ
 گفته درین آیه دلیل بر عذاب مومن در قبر نیست پس چشم آخر ما نازل در باره عذاب قبر گفته اند و جواب این است که
 شاید احوال بنده را در قبر عذاب قبر نام نهاده اند بطریق تغلیب و گفته مومن برای ترغیب و ترهیب باشد و قبر مقام
 بول و وحشت است و لقا و ملکین عاده انسان را سر اسیمه و پریشان میکند و کرمانی نیز مانند آن جواب گفته و کلام
 در ثبوت عذاب قبر از آیات کرمات و احادیث بنیات بیشتر گذشته فلیراجع و چون زنا و زنا و بر قول بعد از قبر ایراد
 کرده اند ناظم شرح اشارت بسوی آن کرده و گفته که ما انکشفنا للوئی و لعمریه حسا انهم و صوتا یعنی موتی
 را بعد وضع در قبور بر حال سابق و به تنور زنده اند و این از عذاب و تغییری در حالت سابقه نمی بینیم در جمیع تشبیهات
 گفته فصل و هذانی عذاب القبر جمیع او داده فی النکوح الا انه یختص بالسؤال و کما فی فیه الدلائل
 الجلال یعنی عبارت سیوطی رحم موهب است که انکار منکر مخصوص بسؤال ملکین است بآنکه این انکار عام است شامل
 همه آنچه از عذاب قبر و بول و جثث واقع شده گویا مرادش آنست که چون انکار رسوال کردند و آن اول واقع در قبر
 معلوم شد که انکار را بعد از آنست که این اشارت آنست که زنا و زنا و عذاب قبر و وسعت ضیق
 او میکنند سیگویند که نزد کشف قبور ملائکه ضار بین میت بطریق حدید و حیات و ثعالبین و نار متاع ما را یافته می شود
 بلکه اگر چشم مرده زیر بق نیمه یا بر سینه او داده خردل بگذاریم آنرا بر حالش می یابیم هرگز حرکتی و تغییری در آن محسوس
 نمی شود و مسافت قبر نزد مساحت بر حال سابق است ضحمت مایه و ضیق موضع زائد و کم نمیکرد و این محال تنگ کجا
 گنجایش مرده و ملائکه و صور و وحشه یا مونسه میدارد و آخوان زنا و زنا و اهل ضلال و بدع میگویند که هر حدیث مخالف
 مقتضای حس و عقل منقطع اعطاست و خطیه از اقل اوست و مصلوب را بر چوب می بینیم که حرکت نمیکند و مسئول
 و مجیب نمیکرد و جسم او فروخته نمی شود و هر که اسباع مفترس و طیور نهش کرده اند و اجزاء او و دلیطن سباع و حرم
 طیور و شکمهای ماران و مدارج ریاح متفرق گشته و می چگونند مسئول می تواند شد هرگز مسئول ملکین برای همچو متصور
 نیست و باینجه قبر چه قسم برای او روضه از ریاض جنت یا حفره از حفر نار می تواند شد و کجا اینقدر تنگ می تواند گشت
 که اضلاع او ملتم کرده و بلکه این همه اشارت بسوی حالاتی است که بر روح از عذاب روحانی وارد میشود و برای اینها
 بر موضوع لذت عرب خود هیچ حقائق نیست آیین است آنچه قرطبی و ابن القیم و غیره از ایراد منکرین عذاب قبر ذکر
 کرده اند و ناظم بسوی جواب این ایراد اشارت کرده و گفته اجاب عن الملکی المخریعی اعنی ابابکر
 هو ابن الحریث یعنی ابوبکر محمد بن عبدالله شیبلی خاتم علماء اندلس و حفاظ او ابن بشکوال در کتاب الصلح احوال

و جهت بسوی شرق و بغداد و مصر و سکن ریه ذکر کرده و بروی شنبه با کرده و گفته و لا اقل شب پنجشنبه است دوم
 شعبان سده چهار صد و شصت و هشت بوده و وفات بابه ربیع الآخر ببله فاس ثنتی صبح و سینه چندی چهل ساله اتفاق
 افتاده و حوالی که طلال بسوی آن اشارت کرده و قرطبی ذکرش چنین نموده که او تعالی با جریات و فوئین و مصلوبین را از
 چشم مکلفین محجوب ساخته چنانکه رویت ملائکه را محجوب کرده با آنکه انبیا علیهم السلام ایشان را دیده اند و هر که انکار این
 میکند و بر آنکه از نزول جبرئیل علیه السلام منکر شود حال آنکه حق تعالی وصفت شیاطین را رسا و کرده است از هر که او
 و قبیله من حیث لا یرون و خصوصاً تسمیوی آن چنین اشارت نموده سه با ناما الا دالک معنی میخانی +

لمن لیتنا و من یشاکر بوقی + یعنی او را که بعضی است که خالق او حق تعالی است پس گاهی برای زیدی آفریننده را
 عمو و گاهی رویت کثیر را قلیل و قلیل را کثیر میار و قال تعالی و اذ یذکرکوهو اذ التفتیتونی اعینک و قلیلاً و
 یقلک کفی اعینکوهو آیت معمود گفته کفار روز بدر از در چشم با قلیل گفتند که مردی را که در پهلوی من بود نفسم
 ایشان را بقتل کس نمی یتم گفت بلکه صد کس اند تا آنکه مردی را از آنها گرفتار کرده پرسیدیم وی گفت ما بر کس
 بودیم بلکه شیطان آن روز ملائکه را دید که قتال میکنند و مشرکان ندیدند قال تعالی و اذ ین لیهو الشیطان اعماطهم
 الی قوله انی ادری ملائکون و درین باب روایات است و این دلیل است بر قول ابن عربی که او را که بطریق

خداست برای هر که میخواهد بیدار و از هر که میخواهد باز میسازد و لیس بالطبع و بالذات + و لا باسبابی لصفات
 درین بیت اشارت است بسوی خلاف معتزله که چون موانع هشت گانه مرتفع شود رویت واجب گردد و بطلان این
 در علم اصول است و طبع و طبع با کسر و طبیعت بیک معنی است مراد بدان جمیع است که انسان بر آن طبع شده است
 حاصل آنکه او را کس از انسان با طبع یا بالذات یا با سبب و صفات نمی آید بلکه بتلقین و مشیت او تعالی می باشد و بعضی
 نسخ بجای با سبب لفظ بالا افعال آمده و هر دو افاده یعنی مراد میکنند بعبه ابن عربی است لال دیگر که در چنانکه ناظم گفته
 الا تری جبرئیل حین انزله + بالوحی تکلیف اکتمل الصلصله + فاصل انزال او تعالی است و حین نسخ

وقت است و در بیت اشارت است بحدیث عایشه ان الحارث بن هشام سال رسول الله صلی الله علیه و آله یاتیک الوهی فقال حیانا
 یا نبی مثل صلصله الکجرس و هو اشته علی فی قصه عنی و قد هیئت عنده سمیث اخبره البخاری و غیره در فتح الباری نوشته
 صلصله بد و صا و صا مفتوحه و لام ساکن و اصل او از افتادن بعضی آهین بر بعضی است بعده اطلاقش بر هر آواز طنین
 وار داده و صاصله مذکور در اینجا صوت فرشته بوحی است خطاباً گفته مراد آنست که صوتی متدارک مسموع است
 اولاً آن را می شنود پس آنرا فهم میکند و گویند که آواز پرهای فرشتگان است انتهی گوئیم مراد ناظم و اینجا معنی اول
 و وجه شدتش آنست که فهم آنرا کلامیکه مثل صلصله باشد مشکل تر از فهم سخن مردی است که مخاطب مسموع میکند و معنی
 انقصم قطع و تجلی با یشانی است و دعیت یعنی حفظ است لیسمعه البی غیر یرفع + و صحبه من حولی لا یمع +

کرده اند و بعضی نسخ بجای الکتفا اتفاق واقع شده یعنی درین جواب پیروی قاضی نموده و حاصل هر دو لفظ یک معنیست
و حافظ ابن قیم رحمه الله در جوابش بسط کرده و در کتاب الریح بر جواب قاضی زیاده نموده و گفته هر که مقرر قدرت و تعالی است
چه قسم امکان را نمی بینی توانی که در وی بعضی ابعصار خلق را از حوادث معصوف میل و انزوا بجزست و رحمت برای ایشان
زیرا که طاقت و رویت و وسعتش نپذیرد و بنده و بره و سمع اصغر از آن است که برای مشایخ عذاب قبر ثابت می تواند آمد
چه بسیاری از آنها که عذاب قبر را شنیده اند میبوش اتفاق و منشی علیه گردیده و اندک زمان متعجب میشد و بعضی
از ایشان کشف این قناع کردند فی الظهور جان بجان آخرین سپردند پس چه قسم امکان رحمت الهی در سبیل غطای محال میان
ملکین و رویت عذاب قبر می توان نمود آری نزد کشف غطایا مشایخ دست بهم داده و آنچه معقول است محسوس گردد
و بطاعتی از اقا و در برابر الله بقی و خردل از چشم و سینه میسبست و بسرعت آزار می توان ذکر و پس ملک چگونه از آن
عاجزی تواند شد و چه قسم و تعالی بر آن قادر نخواهد بود با آنکه وی بر هر شیئی قادر است و نیست قیاس امر بر بن بر شهود و محرم
مگر محقق حمل و صرف ضلال و نگذرد با صدقین و تعزیر بالملکین و تسلسله است که این محبت و ضیق و اضرات
و ظلمت و حضرت و نا از جنس معبود این عالم نیست و بی آدم مشایخ همان چیز میکنند که از جنس این عالم است و آنچه از امر
آخرت است بر آن پرده انداخته اند تا اقرار بدان و ایمان بآن سبب سعادت باشد و عجب تر ازین آنست که دو کس
پهلوی یکدیگر مدفون می شوند آن یکی در مغاک از آتش است و تشرش تا هسیای او نبرد و این دیگر در چمن بهشت است و
نغمش تا جوار و تمیز سده و قدرت الهی و معجب من ذلک بلکه او تعالی خود درین دارا از آیات قدرت خویش چیزی را
وانوده که شمار نتوان کرد و لکن نفوس بنی آدم شفته تکذیب شنی نامعلوم است الا من و نقد الله عصمه و اگر نگمان را
بر آن مطلع سازد حکمت تکلیف و ایمان بغیب زایل گردد و مردم از دین موتی بازمانند که فی الصحیح لولا ان لا تدفنوا
سالت الامم ان یسئلکم عن عذاب القبر اسمع و چون این حکمت و رقی بهائیم متفق است لهذا اینها سماع و ادراک آن دارند
چنانکه ذکر بغله نبوی گذشته صاحب من محمد بن وزیر حرانی گفته که از خانه خود و بعد عصر بسوی بستان برآمدم و قبل غروب
شمس میان قبرستان رسیدم گوری را دیدم گویا آتش است و هر ده میان اوست چشم خود را مالیدم و گفتم مگر در خواجم
و تفتت بسوی سور بله شدم و گفتم تا هم نیم بجانه آدم و من بدو شوم ایها طعام آورد و خوردن و تنوشتم بشهر مذرون
رفتم و از صاحب آن قبر پرسیدم گفتند وی کجاست که امر و زوفاقت یافته عرض که رویت نارد و قبر مثل رویت ملائکه
و جن است که احیاناً برای بعضی کسان بمشیت الهی اتفاق می افتد ابن ابی الدنیا از شعیب آورده ان رجلا قال للنبی صلی الله علیه و آله
مررت بعد فریت رجلا یخرج من الارض فیضرب برجل مقعته حتی یغیب فی الارض ثم یخرج فیفعل به ذلک قال کمال جمل
بن هشام یعذب الی یوم القیامة و ازین جمیع اقاوت و حکایات بسیار است که این مختصر گنجایش ذکر آن ندارد و اما
رویت سنابم پس گریش خوابان و قافله ضمیمه باشد و هر که بر آن وقوف خواهد باید که کتاب المسمات ابن ابی الدنیا

و کتاب البیان قیروانی و قلع لآمال و جزآن رجوع فرماید و او تعالی امر آخرت و متصل بهما را از ادراک کفین درین
 و از فانی محبوب ساخته و این کمال مکتب بالغه است تا مومنین بالغیب از غیر خود متاثر گردند و اول این محامل آنست که ملائکه
 بر مختصر فرو داده نزدیک وی می نشینند و وی ایشان را عیاناً مشاهده میکند و با ایشان الکفان و کلو طاعت جنت یا نار
 می باشد و آئین میگویند بر دعای حاضرین بخیر یا بشر و سلام میکنند بر مختصر و وی جواب سلام ایشان میدهد گاهی بعبارة
 و گاهی با اشارت و گاهی بقلب نزد عدم ممکن از لفظ و اشارت و بعضی حاضرین آزما میشوند که میگویند چه با اهل
 و سلامت به وجه و شیخ الاسلام ابن تیمیة رح گفته مختصری را شنیدیم میگفت علیک السلام با همنا فاجلس فقه خیر سلج
 مشهور است که وی نزد موت خود بگفت اصبر عافاک الله فان ما امرت به لا یفوت و ما امرت به لیفوت بعدہ آب خواست
 و وضو کرد و نماز گذارد و گفت امض لما امرت و بعد و آیت الله الذی گفتة عمر بن عبد العزیز ر و ز موت خود گفت بنشاند
 هر چون بنشاند نگفت ان الله الذی امرتني فقهرت و نهی منی فقصیت و لکن لا اله الا الله بعدہ سر بر داشته نظرتیز کردن
 گرفت پسیدند ای امیر المومنین این چیست گفت می بینم کسانی را که انسان اند و جن بعدہ مقبوض شد و چون این
 اول امر غیر مرئی و متشابه درین دارست پس با بعدش چه میتوان گفت بعدہ در کتاب الروح نوشته که او تعالی سده خانه
 آفریده است یکی دنیا و دوم برزخ سوم دارالقرار و برای هر خانه حکمای مختصه بدان مقرر کرده و انسان را از بدن و نفس
 ترکیب داده و احکام دارد و نیار ابر ابدان مقرر ساخته و ارواح تابع اوست و لهذا احکام شرعی مرتب بر چیزی است
 که از حرکات لسان و جوارح ظاهر میگردد اگر چه نفوس خلاف آن مضمر داشته باشند و احکام برزخ برابر ارواح مقرر نموده
 و ابدان تابع اوست درین امر پس چنانکه در احکام دنیا ارواح تابع ابدان است و متالم بالمش و متلفذ بر احتش میگرد
 و همین ارواح سبب شرا و نفع و عذاب است همچنین ابدان تابع ارواح است و نفع و عذاب و سبب شرا و نفع درین صحن
 همین ارواح است پس ابدان در میان ظاهر و ارواح خفی هستند و ابدان همچو قیور اند برای آنها و انجا ارواح ظاهر و ابدان
 خفی اند در قیور احکام برزخ برابر ارواح جاری است و بسوی ابدان نفع یا عذابا با ساری چنانکه احکام دنیا برابر ابدان جاری است
 و بسوی ارواح نفع یا عذابا با ساری فاحصا بهند الموضع علما و عرفه لما یبغی یزیر عنک کل اشکال یورد علیک من داخل
 او خارج و اذ اعرفت هذا عرفت قول الناظم رح فکن بهذا جاحدا معتقدا - فتشاک به فی سبیل الشکاک
 یعنی در اعتقاد بعد از تبرجزم بوجوب باید کرد تا سلوک شاهره هدایت دست بهم دهیم و گوییم سوال روح و جسد
 هر دو را معامی باشد و روح را و جسد یا بعضی او اعاده میکنند چنانکه در صبیح آمده و تفرق اجزای است مانع از ان
 نیست چه او تعالی قادر است بر اعاده حیات بسوی جزئی از جسد برای وقتی سوال چنانکه قادر است بر جمع جملا جزا
 کما فی حدیث الذی اوصی بنیانه اذ مات ان یحرقوه و یذروه فی الهمی و یو فی الصعین حافظ ابن القیم رح گفته
 احادیثی صحیح اند با عاده روح بعد از نزد سوال لیکن باین اعاده حیوة معموده که بدان قیام روح و تدریج و برزخ

باشد محتاج طعام و خوراک گردد حاصل نمیشود بلکه حیاتی دیگر که بدن متعاقب سؤال است بهم حاصل میگردد چنانکه حیات ناکرم که زنده است غیر حیات
 مستقیقه است چه نومرد یا مریض و نفی اطلاق حیات ناکرم نتوان که همچنین حیات مریت زنده و عاده غیر حیات می است و این حیات نافی
 اطلاق اسم موت از وی نیست بلکه امری متوسط میان موت و حیات است چنانکه نومرستوسط و میان آن و غیر موت
 و آلات و در حدیث بر آنکه حیات مذکوره مستقر است بلکه دلالتش بر تعلق وی با بدن است و این همیشه متعلق می ماند اگر چه
 جسد بالایی و دریده و متفرق و متقسم گردد و انتهی و تشنج الاسلام ابن تیمیّه گفته احادیث متواتر اند بر آنکه عود می کنند
 روح بسوی بدن وقت سوال و سوال بدن بلا روح قول طائفه است منعم ابن الزعفرانی و محلی است از ابن جریر و جوهر
 انکارش کرده اند و دیگران در برابر ایشان میگویند که روح را بلا بدن است قاله ابن جریر و آخر منعم ابن عقیل
 و ابن الجوزی و ابن غلط فاحش است در نه قبر را باشد و در بعض احادیث مرفوعه آمده من فاتنی الدنیا
 و هو کأن فی القبر یوکلان فی غیره البسی فی الترغیب و الفضل فی عیون الانبیاء عن انس فی فانیه بیان ملک الموت سکران
 و بیان منکر و انکیر سکران قاله القرطبی و چون حین ملکین بغایت عظیم است خلق کثیر را در جهت واحده در مدت واحده
 بخاطبت واحد خطاب می تواند کرد و در کتب کثیری بیان میکنند که مخاطب است نه غیر او و او تعالی او را از سبب عذاب بقینه موتی
 باز میدارد و انما للملک للثقل و ذوابت اع و ذ و اعتن ال + پیشتر از زعفرانی و تفسیر قول تعالی المذاخیر
 علیها غدا و او عشید که شدت که بدن استلال بر عذاب قبر کرده اند و در سوره طه در تفسیر قول تعالی فان له
 معیشة ضحکا گفته اند عذاب القبر قاله ابو سعید بخدری ابن القیم گفته و اما قول اهل بدع پس ابو ذیل و مرسبی گفته اند
 که هر که خارج شد از سمت ایمان وی معذب گردد و در میان هر دو نقطه و مسئله در قبر واقع می شود و حیاتی و پیشتر و
 اثبات عذاب قبر کرده اند لکن از مؤمنین نفی آن نموده و برای اصحاب تخلیف از کفار و فساق بر اصول خود ثابت
 کرده اند صاحبی گفته جریان فتنه عذاب قبر بر مؤمنین بغیر دار و روح بسوی اجساد است و حسن علم و تالم میت بلا روح
 جائز است و این قول جامع از کرامیه است و بعض معتزله گویند که او تعالی موتی را در قبر عذاب میکند و در ایشان احداث
 الم یفراید و موتی آنرا نمیدانند چون بخشایند آن الام را احساس کنند و دریا بند بسبیل معذبین از موتی همچو بسبیل
 سکران و منشی علیه است که اگر مریض شوند وجدان الم کنند و چون اعاده عمل نمایند احساس الم ضرب کنند و باعنی
 از ایشان را با آنکه عذاب قبر کرده منعم ضرر بن عمر و یحیی بن کامل انتهی و از اینجا شناخته شد که اطلاق قول نفی
 عذاب قبر از معتزله جمیعاً کما یفنی نیست و ناظم درین بیت اشاره بسوی نقل مسلمات میان علماء در عذاب قبر کرده
 که بر روح است یا بر بدن یا هر دو معا و در جمیع استثنیات درین مقام اصحاب کلام کرده گفته **فصل**
 و اثبات عذاب الیمت + لروح و جسمی است ثابت + ابن القیم فرموده قول قائل که عذاب قبر بر بدن
 یا بر تن یا بر نفس و بدن هر دو یا بر بدن نه بر نفس یا بر نفس نه بر بدن و آیا بدن مشارک نفس است و نفیم و عذاب

یا نبی شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام بن تمیم حرانی رح گفته عذاب و نعیم بر بدن و نفس هر دو است
و اتفاق اهل سنت و جماعت نعم و عذاب بی شود نفس تنها از بدن متصل بدان و بدن متصل به نفس پس عذاب و نعیم
بر هر دو درین حال مجتمع است چنانکه در روح تنها از بدن باشد و عذاب و نعیم بر بدن برون روح و در قول مشهور است بر
اهل حدیث و سنت و اهل کلام و در مسئله اقوال شاذه است که از کلام اهل سنت و حدیث نیست فلازم بنکسرها و بدان
میگویند که عذاب و نعیم نمی باشد مگر بر روح و بدان غیر متنعیم و معذبانند و ایشان کافران را جملع مسلمین و قول بسیار از
اهل کلام از معتزله و غیر ایشان که مقرر بحداد بدان اند نیز همین است لیکن میگویند که این در برنج نیست بلکه نز قیام
از حقور خواهد بود و این حکم عذاب بدن فقط در برنج است و قول ایشان آنست که نعم و عذاب در برنج همین
ارواح است و چون روز قیامت شود روح از بدن جدا میگردد و این قول را طوائف از مسلمین از اهل کلام
و حدیث و غیر هم گفته اند و همین است مختار بر این است که این قول از اقوال شاذه نیست بلکه مضان بسوی
قول مقرب عذاب قبر و مقرب قیامت و مثبت معا و بدان و ارواح است لکن ایشان از عذاب قبر سه قول است یکی آنکه
تنها بر روح است و دوم آنکه بر هر دو است و هر بدن بود اسطه اوست سوم آنکه بر تنها بدن است و نعیم باین قول است
قول منبست عذاب و قبری روح را حیات میگوید و ثانی را قول منکر عذاب بدان مطلقا میگویند و چون اقوال شاذه
سه قول آمد قول ثانی شاذ قول کسی است که میگوید تنها روح منع و معذب نیست بلکه روح همین حیات است و باین
قائل اند طوائف از اهل کلام و معتزله و اشعریه مثل قاضی ابی بکر و غیره و انکار میکنند بقا روح را بعد فراق بدن و
این قول باطل است و مخالف اصحاب و مثل جوینی و غیره بلکه کتاب سنت ثابت شده که روح بعد فراق بدن باقی است
و نعم است یا معذب و چون اینها قول شناخته شد پس باید دانست که مذهب سلف امت و ائمه او آنست که است
بعید موت و نعیم است یا در عذاب و این روح و بدن هر دو را حاصل می شود و روح بعد مفارقت بدن نعم یا عذاب
باشد و متصل میگردد و بعد از آن روح و بدن حاصل میشود و او را همراهی و نعیم و عذاب باز چون روز قیامت کبری
آید عاده روح با جسد شود و از گورهای خود برای رب العالمین برخیزند و معا و بدان متفق علیهم میبود
و نصاری است بعده ناظم روح اشارت بسوی حکمت و تعالی در سوال و جواب میرسد کرده و گفته قال الحلی
من کاصحاب فی حکمة السوال الجواب نام حلی ابو عبد الله حسین بن حسین بن محمد بن حلیم فقیه شافعی معروف
بحلی جرجانی منسوب بسوی جد خود حلیم بن قحطه و جمله است طلب علم کرد تا آنکه امامی معظم جمیع الیه و از انهر
گردد و در مذہب و وجه حسنه دارد و افاده ابن خلکان و در قول او من اصحاب شفاعت با آنکه وی باقی بر تقلید
شافعی و انتساب بسوی او بود با آنکه وی مدعی است با آنکه وی بخت مائت است و جز سنت و کتاب منسوب بسوی
غیر نیست و هر که چنین باشد پس همه مسلمانان اصحاب شافعی اند و گویند که ناظم این لفظ را بنا بر ادنی ملاست گفته

والوجه باعتبار تقليد ش قبل از اجتماع وی باشد افاد و السيد العلامة محمد بن اسماعيل الاميرج و مراد حکمت در اینجا حکمت
در افعال و اقوال وی است و سيد محمد بن ابراهيم و زير تفسير حکمت در ايتار احق علی الخلق چنين کرده که معنی حکمت در اینجا
علم بافضل اعمال است و عمل کردن بمقتضای علم مذکور و شناسش علم است بآنکه صدق اولی از کذب و عدل اولی از جور است
و نیست خلاف در آنکه این حکمت است و در حق حکما و علما از مخلوقين و در ثبات این حکمت برای او تعالی و ابقا و آن
اشعریه خلاف کرده اند و بجای میان آنها و میان مثبت و بطول کشیده و محبت با کسی است که ثباتش کرده انتمی
حافظ ابن القيم گفته حنا بله مخالف اشعریه اند و در ثبات حکمت و در کتاب جاذبی الارواح نوشته محال علی احکم الحاکمین و
اعلم العالمین آن تکه افعال معطیه عن الحکمة و المصالح و الغایات الحمیده و القرآن و السنة و للعقول و النظر و الآیات شایده
بطلان ذلک و در کتاب الجواب الشافی نوشته و ما قدر المدح قدره من نفی حقیقه حکمت التي هي الغایات المحموده المقصوده
بفضل و جمع التشتيت گفته و قد تقدّر له الى نظره هذا القول شیخ ابن تیمیة روح و مانع فی اثبات الحکمة و الروعی من نفا یا لولایة
سبب و طه فی ایتار احق و غیره و قد بطلنا ما فی کتابنا ایقاظ الفکره بمراجعة الفطره و ذکرنا ادلة التثبت و النفاث اذا عرفت
هذا ما وری الحافظ جلال الدین بن خالط اصحابه الا اشعریه فی المسئلة فقد وفق لاصابة شاکلة الصواب و کما قال السيد محمد
انهم اذا تكلّموا بالفطره اثبتوا الحکمة انتهى گویم خلاف میان اشعریه و حنا بله در مسائل اعتقاد قریب بدوا زده سلسله است
من جمله آن یکی این سلسله اثبات حکمت است و صواب درین مقام همراه حنا بله است نه اشعریه و چون فعل انسان حکیم خالی از
حکمت نمی باشد بفعل حکیم علی الاطلاق چه رسد به حکمت و نعمت نعمه و دامت دولته و عزت عظمته القدر بعد الموت
للانسان هو الطریق المحقر الثاني انسان ابشر را گویند واحد و انشی است بکسر و سکون نون و انش بفتح نین
و جمع اناسی و زن را هم انسان گویند نه انسانه و انسان عین مثال مرئی و رسوا در گویند و تصغیر انسان انیسان آید
و اناس لغتی و انسان است ابن عباس گفته انما سمی انسانا لانه عمل بالمیة فسمی و قاموس گفته اول ناس اول الناس و طریق یعنی
سبیل است ذکر و ثبوت هر دو آید جمع آن طرق است و این بیت بیان قول علیی است و جمع التشتيت گفته حق تعالی
بحکمت بالنعمه خود سه دار مقرر کرده دارد دنیا و دار برزخ و دار قرار پس برزخ آنست که مراد بقول تعالی است و من
در آنجا هر دو رخ الی یوم یبعثون و کشف گفته ای اما هم حائل مینم و بین الرجعة الی یوم البعث و در قاموس نوشته
البرزخ الحاجز بین الشیئین و من وقت الموت الی القیامة من ثبات و خلاصه این گویم یعنی برزخ لغته همین حاجز میان وضعی است
و از وقت مرگ تا روز قیامت معنی شرعی است و عادت صاحب قاموس است که حقائق لغوی را با معانی شرعی مخلوط
میگرداند و این حرکتش منجمد انتقادات ابل علم بروی است و تمیز و روان کار حذاق است لا غیر تجا بدو رای موصوفه گفته
حجاب بین المیت و الرجوع الی الدنیا تحقیق آنست که نفس اچهار خانه است هر یکی از دیگری عظیم تر اولی در شکم مادر است
و درین خانه ضیق و محرومیت و ظلمات ثلاثه باشد ظلمت رحم و ظلمت شیمه و ظلمت بطن و بهذا نفره ابن عباس حکایت و سعید

قوله تعالى ست فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة نخيل واین آیه را و تعالی عقیب خروج روح
 از بدن بموت ذکر فرموده گویم و حدیث طویل تیم داری از آنحضرت معلوم آمده ان روح تخرج والملائكة حوله يقولون
 سلام عليكم ادخلوا الجنة بانتم تعلمون وذلك قوله تعالى الذين تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم
 فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة نخيل قال روح من جهة الموت وريحان طيبة
 به عند خروج نفسه وجنة نخيل امامه وفيه ان الله تعالى يقول للملك الموت انطلق بروحه وروح من سر
 مخفوف وروح منضوف وروح مددود واما مسكوب الحدیث اخرجه ابن ابی النزیة فی ذکر الموت والوفا
 من طریق زید الرقاشی عن انس عن تیم الداری عنه مسلم بن النعمان عنه وامتجلی کرده اند کبریایا بیتها النفس المطمئنة
 ادجی الی ربك راضیة مرضیة فادخل فی عبادی وادخل فی جنی وغیر واحد از مسابش گفته اند
 که این سخن او را نزد خروج از دنیا میگوید و فرشته این بشارت را نوبی می رساند گویم سعید بن جبیر گفته این کبریای زاده
 صلوات الله علیه شده ابو بکر گفت ان هذا نحن آنحضرت فرمود اما ان الملك سیقول لك عند الموت اخرجه عبد بن حمید ان
 جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابو نعیم فی الحلیة و تنکله اخرج الحاکم الترمذی فی نواد الاصول من طریق ثابت بن
 عجلان عن سلیم بن عامر قال سمعت ابا بکر الصدیق رضی الله عنه یقول قرأت عند رسول الله صلوات الله علیه الاية فقلت حسنت
 هذا یا رسول الله قال اما ان الملك سیقول لك عند الموت واین حدیث دلیل است بر فضل ابو بکر صدیق رضی الله عنه و در
 در منشور و تفسیر این آیه روایت ها آورده که دلالت دارند بر تکمیل کلام در آخرت گفته شود و حافظ بن القیم نیز در
 این مثنای قول نزد موت و نزد بعثت نیست و این قول بخلاف بشری است که حق تعالی ارشاد کرده ان الذين قالوا
 ربنا الله فاستعصموا انتنزل عليهم الملائكة ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابتشروا بالجنة التي كنتم
 توعدون واین بشارت نزد موت و در قبر و نزد بعثت خواهد بود و یا اول بشارت آخرت است نزد موت و تهلیل
 کرده اند بحدیث کعب بن مالک ان رسول الله صلوات الله علیه قال انما نسمة المؤمن طائر تعلق فی شجرة الجنة حتی یرجبه الله الی جسد یوم
 یبعثه ابن القیم گفته و هذا من صحاح الاحادیث و ان لم یخرج صاحب الصغیر و نسمة در اینجا بمعنی روح است و تعلق بفتح لام و است
 و هو الاكثر و ضم نیز خوانده اند بمعنی کی است و هو الاكل و الرعی یقول تاكل من ثمار الجنة وترعى و تسرح بین اشجارها طائفة
 من الجنة فیه این آیه مذکور شد بمعنی است و است سنت صحیح بلام ارفع و هو قوله صلوات الله علیه انما تاحکم عرض علیه مقعده بالغداة
 والعشی فان كان من اهل الجنة فمن اهل الجنة و ان كان من اهل النار فمن اهل النار یقال له هذا مقعده که حتی یبعثه الله الی یوم القیامة
 قاله ابن عبد البر بعد گفته حدیث کعب بن مالک مختص بشهادت است که در حق آنها ارشاد شده و لا تحسبن الذين یقولون
 فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون و حین بماتاهم الله مفضل و نموات از آیات و
 حدیث ابن القیم فرموده نیست تمنای میان این هر دو حدیث مذکور زیرا که این خطاب متناول است بر فرزند و شهید

چنانکه حدیث کعب بن عتبه اول شهید و غیره مست پس با وجود عرض مقدر بروی صبح و شام روح او وارد آنها جنت میشود
 و از غارش اکل میکند و اما مقدر خاص و یقینی که از برای او مهیا ساخته اند و اهل بیت بر آن آنگاه منازل و قصور و در و شبها
 که او تعالی بزرگ ایشان اعدادش فرموده در این قنادیل است که بسوی آن ارواح ایشان در برنخ می آیند بلکه ایشان
 مقاصد و منازل خود را که در جنت است می بینند و مستقر ایشان درین قنادیل معلقه بعرض است چه دخول نام کامل در روز
 قیامت خواهد بود و دخول ارواح جنت در برنخ امری کمتر ازین امر است و نظیرش اهل شقا هستند که ارواح شان بگناه و
 بیگانه معروض برنار می شود و چون روز قیامت آید در منازل خود که بران معروض می شدند و آئیند پس تنهار و کجاست
 در برنخ چیزی دیگر است و غمش با ابدالان روز قیامت چیزی دیگر و غذای روح در برنخ بخت کمتر از غذای اوبابدن
 خود روز ستیخ است و لهذا معلقه اکل میکند و تمام اکل و پس و تمتع وقتی باشد که ارواح با جساد باز گردانیده شوند و روز
 قیامت و از اینجا ظاهر شد که میان هر دو حدیث در هیچ شیئی تعارض نیست و این قول که حدیث کعب درباره شهدا است
 بر تخصیصی است که در لفظ دالاتی بران نیست بلکه حمل لفظ عام بر یکی از اسمیات اوست چه شهدا نسبت عموم مومنین
 خیلی قلیل اند و آنحضرت صلعم این جز را معلق بوضع ایمان ساخته و تعلیقش بشهید نفرموده و تخصیص شهدا بکبر و آیات
 بنا بر تعظیم امر شهادت و حکم نمودن بر خاص حکم عام است نه برای تخصیص و قول دوم آنکه ارواح مومنین بفنا جنت در روز
 بهشت اند روح و نعیم و رزق جنت با ایشان میرسد و می آید و این قول مجاهد است و دلیل بران حدیث ابن عباس است
 قال قال رسول الله صلعم الشهداء اعلی بارق نهر بباب الجنة فی قبة خضر اخرج علیهم رزاقهم من الجنة بكرة و عشیا اخرجه احمد
 و این منافی برون ندارد جنت نیست زیرا که این نهر از جنت است پس ایشان در جنت اند اگر چه بقاعه خود و جنت
 نرفته باشند پس مجاهدی دخول کامل نهر و کرده با آنکه ناظم روح شرح صدور نوشته که حدیث ابن عباس از طریق
 ابن اسحق روایت درلس است و تصریح تجدید نکرده بحدیث و شاید که مراد شهید غیر مقتول فی سبیل است مثل
 سطعون و مطعون و غریق و غیره که نفس شهدا بودن آنها وارد شده یا سائر مومنین اطلاق شهید کسی می آید که تحقیق
 ایمان کرده و شهادت بعثتش داده چنانکه ابو هریره گفته هر مومن صدیق و شهید است گفته چه میگوید گفت بخوانید
 والذین امنوا بالله ورسوله اولئک هم الصديقون والشهداء عند ربهم و گفت بر این عارضا فرمود
 رسول خدا صلعم مومنو امتی شهدا و تولى هذه الآية و ابن القيم گفته عن ابي كعب بنه بنت المعوذ قالت دخل عین رسول الله صلعم
 فساأناه عن هذه الارواح فوصفها بوصف ابی اهل البيت فقال ان ارواح المومنین فی حواصل طیر خضر ترعى فی الجنة
 و تاكل من ثمارها و تشرب من انهارها و تاوی الی قنادیل من ذهب تحت العرش فتقول ربنا احمی بنا اخواننا و آئتنا و قد
 و ان ارواح الکفار فی حواصل طیر سودا تاكل من انهارها و تشرب من انهارها و تاوی الی حمر من النار ليقولون لا تلحق بنا
 اخواننا ولا تواتنا و اعدتنا اخرجه ابن مندة و عن صفرة ابی خنیب قال سئل النبی صلعم عن ارواح المومنین فقال فی

طیغ خضر تسبیح فی اجنۃ حیث شاءت قالوا یا رسول الله فاروح کما کفار قال محبوبی ستمین اخبره الطبرانی قول سوم آنکه
 ارواح برافینہ قبور خود می باشند و این مذہب ابو عمر بن عبد البرست و ویلیش حدیث آن اہم کہ اذا مات عرض علیه تعبد
 بالغدا والعشی است و گفت این اصح چیز است کہ از طریق اثر بسوی آن توان رفت نمی بینی کہ احادیث و الہ غیر معنی
 ثابت و متواتر اند و همچنین احادیث سلام بر قبور و مثل حدیث انہ یسمع قرع نعالہم اذا تولوا عنه و حدیث انہ یرمی
 مقعدہ من اجنۃ و النار و احادیث سوال ملکین و نحو آن ابن القیم گفته اگر مراد این قائل آنست کہ این امر لازم ارواح است
 و ارواح اغنیہ قبور را گاہی مفارقت نمی کنند پس این خطاست مخصوص کتاب سنت از وجوہ کثیرہ را و اوست تقدیم
 منہما عوفہ و یاتی ما تقرضہ و اگر مراد این است کہ احیاناً ارواح برافنیہ قبور می باشند و آنہا را اشرف بر قبور خود است
 حال آنکہ در سقر خود بوده اند پس این حق است و لکن نتوان گفت کہ مستقرش ہنہن اغنیہ قبور است پس بس و اگر مراد اول است
 پس این سنت صحیح و آثار غیر مراع کہ ذکرش گذشتہ و ہمہ انجہ از اولہ مذکور گذشتہ متنازل ارواح است کہ در جنت و در فقی
 اعلی است بنفس و تحقیق آنست کہ ارواح برافنیہ قبور و انہا نمی باشند بکمالہا را اشرف و اتصالی بقبر و فنا می اوست
 و بہت این اشرف و اتصالی عرض مقعدہ برآنامی شود و سلام کنند و خود را می شناسد و را مسئلہ آنست کہ ارواح ہنہا
 دیگر است در رفیق اعلی و اعلی علیین می باشد و اتصالی دارد و بدن برہمی کہ اگر مسلمی سلام بر میت کند در جنت سلام
 میکند پس سلام کرد و وی در ملا اعلی است و غلط اکثر مردم درین موضع از اینجا است کہ روح را از جنس اجسام معصودہ
 اعتقاد میکنند کہ چون جسم در کافی رسیدن نیست کہ فوق سموات در اعلی علیین باشد و بسوی قبر مرد و گذشتہ بر و سلام چہ از
 و مسلم خود را بشناسد و خود در جای خویش ہانجا باشد و روح رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در رفیق اعلی است و حق تعالی
 او را باد میکند و اندازد و سلام بر ستم بر قبوی علیہ السلام فرماید و صحابہ سلام میکردند بر شہداء احد بآنکہ ثابت شدہ
 کہ ارواح شان در جنت است می چہرہ ہر جا کہ میخواہد و می شنود سلام کسی کہ بر گویا سلام میکند پس یا سیرتہ احکم
 و الانتقال است مثل لمح بصر یا آنکہ متصل بقبر و فنا و اوست مثل شعاع شمس و جرم او ثابت شدہ کہ روح عالم صود میکند
 تا آنکہ می در دہفت طباق را و جہد میکند و بروی عرش پستہ باز گردانید و می شود بسوی جسد خویش در اسیر زمان همچنین
 روح میت را لاکہ بالامی بر نہ تا آنکہ تجار و سبع سموات می شود و او را پیش و تعالی استادہ می نمایند پس سجدہ میکند و تقضی
 می شود چہا و او و آنچه از تعالی برای وی از جنت اعداد ساخته است فرشتہ آہواہی می نمایند و مشاہدہ می کنند پستہ فرد
 می آید و حاضر می شود مجلس و محل و دفن خود را بین بندہ از حدیث طلحہ بن عبد اللہ روایت کردہ کہ گفت ارواح عالمی بالغات
 فا در کنی اللیل فاویت الی قبر عبد اللہ بن عمرو بن جزم سمعت قراۃ من القبر سمعت احسن منہا فحجت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ
 و سلم قال ذاک عبد اللہ المتعلم الذی قبض ارواحہم فجعلہا فی قنادیل من زبرجد و یاقوت ثم علقہا وسط اجنۃ فاذا کان
 اللیل ردت الیہم ارواحہم فلا تنزل کہ ذلک حتی اذا طلع الفجر ردت ارواحہم الی کما کما الذی کان تہ پس و بر حدیث بیان

شرح انتقال ارواح از عرش بسوی شریست و از شری بسوی مکان خود و این روح انسان در تمام است میروید و هر جا که خدا میخواهد و حال نگه باقی در عالم است و این منده از بعضی اهل علم کلامی حسن ذکر کرده و گفته نفس متدی شود از منزه انسان و انش در بدن است و اگر روح بالکلیه خارج گردد بسیر و مثل سران که اگر میان او و فقیه تقریق کنند منطقی شود یعنی بینی که ترکیب نار در فقیه باشد وضو، و شعاع او در خانه همچنین روح از منزه انسان در تمام دراز گشته تا آسمان می رسد و در بلاد میگرد و دوبار روح موتی متقی می شود پس اگر این منام از کسی است که عاقل ذکی صدوق است و در حفظ التفات بسوی اباطیل نمیکند و وحش باز گشته بودی صدق بسوی دل او می شود و از آنچه او را تعالی او را نبوده و اگر کسی است که خفیف و محب باطل است وی را در خواب آنچه از خیر و شر می نماید روح بسوی او چنان بر میگردد که گویا هیچ شی را ندیده زیرا که وقوع روح او بر بخاریق شیطان و باطل بوده چنانکه در قیظ او را اتفاق می افتد و چه وی خلط حق باطل کرده قول چهارم آنکه ارواح مومنین نزد خداست و این قول کسی است که تادب کرد با لفظ قرآن کریم حیث یقول الله تعالی احياء عند ربهم جزون و جنت نزد خداست و گویا که این قائل اعتقاد کرد که این عبارت سلمه و اوفی است و ادله این قول مذکور شده حاجت استیفاء آن در اینجا نیست زیرا که معاد این قول بسوی قول اول است و قول پنجم آنکه ارواح مومنین در جنت اند و ارواح کفار در نار و این قول موافق قول اول است و آنکه ارواح در جنت اند و کلام بر ارواح کفار خواهد آمد قول ششم آنکه ارواح مومنین در جایه اند و ارواح کفار در برهوت و این بیان باطل از اهل سنت است و این هر دو نام و موضوع است و هر دو است از جهات و صحایب ابوداود و از حدیث عبد الله بن عمر که ان ارواح المومنین تجتمع بالجایه و ارواح الکفار فی سجنه بحضر موت یقال لها برهوت گوئیم جایه قریه در وسط و برهوت جایه درین و در حدیث علی رضی الله عنه آمده خیر بر فی الارض زعم و شر بر فی الارض بر برهوت بر فی حضرت موت و ذکران فییه ارواح الکفار و فی روایه عنه البعض بقعه فی الارض وادی حضرت موت فییه بر یقال لها برهوت فییه ارواح الکفار و فییه بر یا بابا لها اسود کانه قیج تادی الیه الموام اخره ابوداود و غیره و این منده بسند خود تا ابان بن تغلب آورده که مردی گفت شبی در وادی برهوت بودم گویا در آن اصوات مردم مشغول شده میگویند یاد و به یاد و به پیش حدیث کرد و مراد وی از اهل کتاب که این دوسه فرشته است که ارواح کفار در نظر است این القیم گفته اگر هر دو این عمر بجایه تشبیه است یعنی آن ارواح در جای فراخ خاک مانا بجایه فراهم میگرددند بنا برعت طیب هو پس این قریب است انتی گوئیم همچنین در مقابل جایه می توان فهمید که مزاج بر برهوت تشبیه بجای ننگ است پس این هم قریب باشد ورنه برای جایه و برهوت تا سندی از حدیث مرفوع نباشد در خور پذیرائی نیست قول هفتم آنکه ارواح مومنین در آسمان هفتم و علین است و ارواح کفار در سجن در زمین هفتم و این قول همان در سلف و خلف است و بدل له قوله صلعم الله رفیق الاعلی و احادیث دیگر نیز در این قول اند و کلام دلالت بر قدرت

زیرا که اعمال و معانی همه مخلوق خداست و آنها را نزد او تعالی صورتهاست اگر چه ما از مشاهده نمیکنیم و ارباب
 حقائق نفس کرده اند بر آنکه یکی از انواع کشف و وقوف بر حقائق معانی و ادراک تصوریش بصورت اجسام است و احادیث
 صحیحها بدانند بقولایم و لیالی و قرآن و اسلام و احرام و جزآن از آنچه در محل خود مبسوط است و این باب بسیار مانده
 و اقوی آنها حدیث هشتم است که در بیج وجه تاویل پذیر نیست و صحیح آمده لما خلق الله الارحم قامت فضالت به مقام
 العايد بک من القطیعة و در اینجا اخبار است بمخلوق و قائم و قابل بودن رحم و این همه از صفات اجسام است و تاویل
 در آن غیر صحیح شیخ عبد الغفار قوسی در کتاب التوحید گفته المعانی متشکل و لا یتشکل ذلک علی قدره الله تعالی قد ورد
 فی السیاسة الصحیح ان الموت یوتی به فی صورته کبش الخ فیندیح بین الجنة والنار قال و اخبرنی فقیه کانت به حلة فیال
 الله ان یریه ملک السعلة قال فقلت اراها مثل البجادة تاتی الی و تخرج فی کتفی و انا انظر الیه حتی تنتهی الی الیه قال
 عند ذلک فاذا خرجت انظر الیه حتی تطیر فیسک عنی السؤال و اخبرنی الشیخ عبد الله النوفی عن فقیه قال لما کان الخلائک
 لا تشیع فدعوت الله فخریت فی معدنی شینا کما لسلطان کما نزلت القمعة فتع فاه فالتفتما و انا انظر الیه و اخبرنی فقیه
 انه کان یری النور من یاتیه کانه سحابة و دخان قال و اعرف فقیه کان یری الرحمة لما تنزل عند قارة القرآن الذکر
 کبعض القطن منتشرة و فی اللطافة الطیف منتهی و مقائل و کبھی گفته اند که او تعالی موت را در صورت کبش الخ آفریده
 و او را چهار جناح است جناحی زیر عرش و جناحی تحت تری و جناحی در مشرق و جناحی در مغرب و فرمود او را موجود
 شو پس موجود شد و فرمود غلا هر شویس ظاهر شد برای حورائیل علیه السلام غرض که تسبیح اعمال و تسبیح معانی مخصوص
 احادیث صحیح و ثابت بکشفیات و تجربیات جماعه شرعیست انکارش گاهی از اهل علم و دین نیامده است و الله
 علی کل شیء قدير و قول ناظم که سوال میکنم نظیر وقفه محشر است شاید اشارت بچیزی است که در صدر احادیث معتبره
 و هو فی روایة الاحکام انه قال فبقی من کان لعیب الله من بر و فاجر و ذلک حین یتساقط المشکون فی النار فبقی الموحدون
 فبقولون فارقتنا الناس فی الدنیا نحن کما الی صحبتهم ارجع الی ان قال فیکشف لهم عن ساق فیسبی لكل مومن و مومن
 کان لیسید له ریا و سمعة فیزید هب کما یشی فیحیی ظهره طبعا و احدا زاد الاحکام کما اراد ان لیسید علی قفاه الحدیث و درین
 باب روایات مطوله است در تفسیر دستور در سورہ نون زیر قوله تعالی یوم یکشف عن ساق و یدل عن الی السجود
 فلا یتستطیعون الا یمه بید و ید و گویم کشف ساق و مجی و نزول و ید و جزآن از صفات که در کتاب بیست و هجتم
 رسیده علم آن مفوض بوی سبحانه و تعالی است و تاویل آن در مشریش از ظاهر کفر با ضلالت است و نیست تکلیف
 مگر با بیان آوردن بدان و جاری ساختن بر ظاهر بدل لولائش بر وفق لغت عریه بدون تمثیل و تعطیل و این مذنب
 سلف است و انما است و اهل راسی و کلام که جاده تاویلش می سپرد و از آن تنزیه باری تعالی گمان میکنند و
 دفاتر طریقه در اثبات مختار خود سیاه کرده اند و امیر حدیث و آثار را بطعن بجهنم باختلاف در حجاب بلکه گرفته اند و ضال

انهم لم يلقوا مستقيماً اندواين ذهب ششوت لبقراب وحيات والدم لم يوفق آندهم بر آنکه مراد ما درین عاجز میان ایشان
 ناظم و ناظم نیست یعنی مراد او بتوقیف شان برای ابتلا همین توقیف است که قبل عبور جبر برآمد و ناظم و ناظم است
 از آنکه سوال شود و دیگر برای مومن و منافق چنانکه صراط هم جز برای این هر دو نخواهد بود و این ذهب جماعه از
 اهل علم است گفته اند که کافر مبطل جاحداً سوال از رب و دینی نمیکنند بلکه سوال از اهل اسلام رود و لیکن قرآن
 و سنت دلیل اند بر عموم سوال قال تعالی یشهد الله الذین اصابوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة
 و یضلل الله الظالمین در صحیح آمده که نزول این آیه در باره عذاب قبرست و صحیحین است ان العبد اذا وضع
 فی قبره و قوی عنه اصحابه لانه لیسع قرق نعالم و ذکر الحدیث زاد البخاری و اما المناق و الکافر فیقال ما كنت تقول فی
 هذا الرجل فقول لا ادری كنت اقول كما يقول الناس حیث وروایت بخاری همچنین بحرف و اوست و اما المناق و الکافر
 و احادیث درین باب بسیارست و دفعه الباری موق آنها کرده و درین احادیث چنانکه دلالت بر سوال منافق و کافر
 در قبرست همچنان دلالت برین معنی است که ایشان در جواب سوال اهلنا تقلید خواهند کرد و اقرار عدم درایت خود
 خواهند نمود و این تقلید سبب عذاب و هلاک ایشان خواهد گشت و لغو ذبا مدن جمیع ماکر به الله و باجبه دفع الباری
 بعد ذکر احادیث این باب گفته فاختلفت هذه الروایات لفظاً و معنی و هی بمنزلة مجمعة علی ان کلام المناق و الکافر
 سیال و سید علامه محمد بن اسماعیل میگفته المراد منه ليقول الکافر كما يقول الناس یعنی ناسه هم الکفار و المناق کما يقول
 ناسه و هم المنافقون و ناظم افاده کرده که حاجی گفته حکمت سوال فخص از ایمان عباد و عدم ایمان و است و بعدش خبریست
 از طیب ممتاز گرد و دستار شاربوی حکمتی دیگر کرده و گفته و قال اخرون لما ارسلنا نبینا بالسیف
 رحمة الی یعنی غیر حلیم در میان و حکمت سوال از مقبول چنین گفته که بغیر باصل الله علیه سلم سل بسوسه
 تقلین است از انس و جن پس علت ارسال که رحمت است ما خود از قول تعالی است و ما ارسلناک الا رحمة
 للعالمین و عطا سیف بعد ارسال بار رحمت است عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلعم انما ارحمه مائة اخرجه
 البقیة فی الدلائل زخم شری و کشف گفته الا جمعة لانه جاء بما یبعدهم ان اتبعوه و من خالف و لم یلتج فمالی الا من قبل
 نفسه حیث ضیع نصیبه منها و قیل لونه جمعة للبغار من حیث ان عقوبتهم اخرت بسببه و امنوا به عذاب الاستیصال انتهى
 ابن عباس در کریمه مذکور گفته من آمن بت له الرحمة فی الدنیا و الآخرة و من لم یؤمن عوفی ما کان ما یصیب الا هم فی عاجل
 الدنیا من الغاب من الخسف و السخ و القذف و عن حکمة قال قیل یا رسول الله لاتعلن قریشاً ما اتوا الیک
 قال لم البعث لعلنا انما بعثت رحمة قال تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین احسنه عبد بن حمید
 اظهرهم من عظیم الخوف و ایمانهم خلاف کافی الجوف و عمده اجزاء ایمان تصدیق قایم و آنکه
 از خوف انفس و اهل و اولاد و اموال خود و اهل اسلام خلاف آنچه در دل بود و در منافقین اند میگویند با فواید خود

آنچه در دلهای شان نیست از ترس قتل زیر که او تعالی رسول خود را مرمود بقتال مرمود تا کمال الله گویند
 و حساب آنها بر خداست فقیض الله لهم فنانا + فی القبر حین یفتن الانسانا + لکن یمیز المؤمن الصنف
 من منافق اذ کان قبل الموت + یعنی حکمت دیگر در سوال میت تمیز مومن صادق از منافق است و این حکمت
 را حکیم ترمذی ذکر کرده و گفته امی که قبیل این امت بودند آنها را رسول خدا امی آمدند پس اگر اطاعت رسول کردند و با او اگر
 با او نرفتند رسول از ایشان اعتراض میکرد و گمراه میگرفتند و تحمل میشدند آنها بعذاب و چون خدا محمد مسلم را فرستاد
 عذاب را از ایشان باز داشت و مقبول شد اسلام از کسی که اظهارش کرد خواه کفر یا پنهان دارد یا نه و چون مرمود
 برای ایشان فتنان در قبر برگماشته شد تا از دل ایشان بهوالت برآرند و تمیز شوند و طبیعت از طبع ثابت نشسته شود
 مومن بر قول ثابت و گمراه شود و ظالمان ذکره و الحافظ فی فتح الباری گویم این حکمت در حق اهل عصر نبوی تمام است
 زیرا که در آن وقت نفاق موجود بود و بعد آن عصر نفاق مضمحل و غیر موجود است اسلام است یا کفر بواج و نفاق آنقدر
 نفاق ایمان بود و نفاق این عهد نفاق عمل پس حکمت مذکوره در حق منافقین اعمال تا تمام است و الله اعلم و در جمیع
 گفته تمام این حکمت بر دو امر است یکی آنکه هیچ نبی از انبیاء و نبوت بقتال نشده و دوم آنکه این سوال مختص امت محمد است
 و کلام بر دو مضمون اول و اما اول پس و تعالی موسی علیه السلام را مرمود بقتال جبارین فرموده و حین قال اخذوا کلوا من الطعنة
 التي کتب الله لکوا قولہ اذهب انت و ربک فقاتلانا انا ههنا فاعاد من و این صریح است و آنکه او تعالی ایشان را
 مرمود بقتال فرموده و معاوم است که آنها اسلام نیاوردند بقتال موسی و در حدیث ابو هریره آمده است رسول الله مسلم
 یقول ان نبی الله انبیا قاتل اهل بدیته حتی اذا کادوا ان یقتلوا خشی الشمس ان تعرب قتال انبیا الشمس انکامل و اورانا
 ماورع منی علیک لا کسبت سائمة من النمار فنبها الله حتی افتتح المیزة الحدیث اخرج عبد الرزاق فی المصنف و کان مع محمد
 و ابن ابی یوشع بن لون بود که با جبارین قتال کرد و ارض مقدسه را فتح نمود و قتل آن در کتب تفسیر و جزآن مذکور است
 و این تمیز جز ملائکه دیگری را نمی باشد زیرا که رب عالم عالم ماکان و مایکون است و رسول مسلم با بعض منافقین باز خود
 بود و حدیف بن الیمان را بدان گاه فرمود و علم بعض را حق تعالی از وی مطوی و مخفی داشت چنانکه فرمود لا تعلموا
 نحن نعلم و منافقین بعد وفات وی مسلم آمدند و ارجاحت داشتند آنها نیست بلکه وی مسلم نمیدانند که اصحاب
 او بعد وی چه احداث کردند چنانکه در حدیث ثابت شده که وی مرمود را از حوض خود دفع کرد و ایشان را می شناسند
 گو یا اصحابی اصحابی پس گفته شود و آنکه تدری ما احد تو اقیقول محقا حدیث اخرجہ البخاری و غیره و پس هیچ فائده این
 تمیز باقی نیست مگر برای ملائکه یا آنکه ملائکه علیهم السلام نزوح و قبض روح عبد متقی را از عبد متقی می شناسند چه متقی را می گویند
 اخرجوا انفسکم الی الله و حق عذاب الیون الاية و حق را میگویند مسلم علیکم السلام و الاخرة بما کنتمو
 تعملون و میگویند یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک الاية و چون معلوم شد که قول حکیم ترمذی

ناهن بر مدعائیت و ملائی کلام علمی و معنی است پس ولی وقت ز قبیه حکمت است در سوال و جواب بلکه خبری است که
 که این حکمت را و تعالی و رسول او صلی الله تعالی علیه و علی آل و سلم معین نفرموده و مقول باد که ش نفرموده و ما
 اوقیتون العلم الا علی و ما یدرکم که اول تعالی را و جمله افعال را و امر و نواهی خود حکمت است و چون ما ترا می دانیم
 اندامی را که گفتند یگانه سبجانی که لا حول لنا الا ما علمت اننا نلک العلم و الحکیم و قال لعل الله ان علم الله
 العلم الذی علم به حکیم جواب کان یقول للصطفی تعلوا بحجتکم فانکم کملو بحجت یعنی دلیل و برهان است تمام
 بدان خبر شفقت نبوی بر امت مرحومه است و بیت اشارت است بسوی روایت ابن شاپین و دست قاتل حوشتا
 عبداللہ بن سلیمان شاعر و بن عثمان ثنابقیه بن صفوان شاعر را شد قال کان النبی صلی الله علیه و آله یقول تعلوا بحجتکم فانکم کملون +
 فکانت الاضداد قصی المختصر و من یدر من غلام ذی بصر + اشارت است بسوی تمام حدیث ابن شاپین
 بنفط حتی ان کان الالبیت من الاضداد یخیر الوجل من الموت فیموت و الاضداد اذ اقل یقولون له اذ اسألک من ربک
 فضل الله ربی و ادایک فضل الاسلام دینی و من یدر من فضل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبی یعنی بنا بر شدت اعتقاد وی صلی الله
 الضاد مختصر و غلام منیر را تعلیم این محبت میکرد و در مختصر کسی است که موت او حاضر شده و در سیاق جان کندن است
 و هر چند او را علم این محبت قبل از تعلیم حاصل می بود لیکن تذکیرش میکرد و در قاضی عیاض گفته اسم غلام حبشی واقع
 می شود از همین تولد در جمیع حالات او تا بلوغ انتهی و تیسیر حبشی آنست که تنها خورد و بنوشد و دستجا کند و بعضی اشیاء
 هفت سال گفته اند زیرا که غالب همین است و ضابطه جان است که گذشت و مراد بصر تامل و عقل است و ناظم اشارت بقول
 الضاد کرده میگوید تقول اذ ما کسأ لک فضل + و لا تکن فی الحق ذات لزل + الله ربی دینی الاسلام +
 محسن نبی الامام + یعنی این است آن لفظ که بدان وصیت مختصر و غلام میکرد و ندو مناسب است روایت سلفی در
 طبریات از سهل بن علی که گفت یزید بن هریر را و خواب دیدم بعد موت او و گفتم خدا با تو چه کرد گفت آمدند و قبرین
 و و فرشته نطق غلیظ یعنی درشت روخت خود گفتند دین تو چیست و رب تو کدام و نبی تو کیست من ریش سفید خود را
 گفتم و گفتم چو مر این سخن بگوئید حال آنکه مردم را جواب شما هر دو تا هشتاد سال آموختم پس هر دو بر قند و گفتند از حریز
 بن عثمان نوشته گفتم آری گفتند وی عثمان را بسفوف می داشت تو هم او را دشمن گیر گویم در عیال و میل است بر آنکه در قبر
 حساب و بعضی عقاید هم میروند از سنت و بدعت استفسار میشود و الا کانی در سنت از جوهره بن محمد شمری آورده گفت
 یزید بن یارون را و خواب دیدم گفت نکیر و منکر نزد من آمدند و مرا نشانید پسیدند که من یک و دو یک پس ریش
 سفید خود را از خاک افشانند گفتم و گفتم مثل من پسید می شود من یزید بن یارونم و بودم در دنیا شخصت سلا
 می آموختم مردم را پس یکا از این هر دو گفت صدق نم نموده فلان روضه علیک بعد الیوم و نیز الا کانی در سنت باشد خود
 از محمد بن نصر صالح آورده که گفت پدر من شفیقه نماز بر جنازه بود و بر کبری شاخت او را و ای شاخت او را پس گفت

الا الله المدح فظان بغير گفته مراد بقول وی لا اله الا الله ورنیث و جز آن هر دو کلمه شهادت است پس اشکانی ترک
 ذکر رسالت دارد و زین بن منیه گفته قول لا اله الا الله لقب جبری علی النطق بالشهادتین قطعی گفته علمای ما
 گفته اند که تلقین لا اله الا الله بموتی سنت واثور است مسلمین بر آن عمل کرده اند و این تلقین را برای آنست که آخر کلامش
 لا اله الا الله باشد و خاتم او بر سعادت گردد و داخل شود زیر عموم قول وی صلعم کان آخر کلامه لا اله الا الله داخل اجته
 آخر جمله بود و اما کافیه و معنی جمله بحق گویم مراد بحیث درین اخبار کسی است که در سیاق موت باشد و ظاهر او امر
 است و بیش از وجوب کفایت است بر حاضرین قطعی گفته و تأستبه شود میت بر چیزی که رفع کرده می شود شیطان بر آن یکه
 وی متعرض قفسر میگردد و عقیده او را فاسد کردن بخوار چنانکه باید و چون میت ملقن شد و کیار از آن گفت شیطان
 بروی خود نمیکند تا بار دیگر خبر کرده نشود و این المبارک گفته میت را تلقین لا اله الا الله میکنند پس اگر آنرا بگوید و بگوید
 ابو محمد بن عبدالحی گفته این یک از برای آنست که نزد احوال بریت خوف تبریم او را کلمه و نصیحه و غلبه شیطان است و این سبب
 شود خاتم میگردد حسن علی گفته ابن مبارک گفته تلقین کن مرا یعنی کلمه شهادت و عود ممکن برین مگر آنکه کلام گیر کنیم
 مقصود آنست که میرود و در دلش جز خدا نبود چه در بر قلب است و در عمل قلب نظر میکنند و بدان نجات می شود و اما کثرت
 لسان بدون آنکه ترجمه باقی القلب باشد پس در آن فائده و نزدش هیچ خیر و عائد نیست شیخ گفته گاهی تلقین بزرگداشت
 میکنند نزد مردم و عالم چنانکه ابو نعیم ذکر کرده که ابو زرعه در سقی موت بود و نزدش ابو حاتم و محمد بن طهم و منذر بن شاذان
 و جماعة از علماء بودند حدیث تلقین ایا کردند و از ابی زرعه سئیا نمودند و گفتند ای یاران بیائید مذکر حدیث بکنیم محمد بن طهم
 گفته انما الضحاک عن ابی مجازنا ابو عاصم شاعبه بن عبد الحمید بن جعفر عن صالح بن ابی عیوب و تجاوز کرد و باقی مردم خاموش بودند
 ابو زرعه گفت و وی در سقی است ثنا ابو عاصم عن عبد الحمید بن جعفر عن صالح بن عریب عن کثیر بن مرة الحضری عن ابی
 بن حبل قال قال رسول الله صلعم کان آخر کلامه لا اله الا الله داخل اجته و فی روایه حرمة الله علی النار و وفات کرد گویم
 این حکایت را ناری هم بغیر اسناد ذکر کرده و مهرا نه قال ابو زرعه لا اله الا الله و خرجت روحی الله قبل ان یقول داخل
 اجته و شعبی بر مردی مرلین برای عیادت و را آمد و دید که مردی او را تلقین لا اله الا الله میکند و بروی اکتفا مینماید گفت شعبی
 آن مرد را زنی کن یا او مرلین سخن را مد و گفت تلقین کنی یا نکنی من خود این کلمه را نمیگذارم و ترک نمیدهم بعد از این آیه
 خواند و ان یمه حكمة التقری و کافوا الحق بها و اهلها شعبی فرمود الحمد لله الذی انجی صاحبنا هذا و جنتیج را
 نزد موت گفت بگو لا اله الا الله گفت فرستادش نکرده ام یا او شر بکنم گویم و ترجمه بعض صاحبین دیده ام که چون او را در
 سیاق گفته قل لا اله الا الله هر دو چشم خود بکشد و این بیت بخواند و غل این کنی عهودا با الحق و متی
 نسیت الله حتی اذکره حافظ شیراز گفته سهرتور در دوغم و عشق تو در سرم با شیر اندر آمد و با جان بفرستد
 و حدیث ابو جریر آمده قال سمعت رسول الله صلعم یقول حضر ملک الموت رجلا فلفظ فی قلبه فلفظ فی شفا فکلمته فوفی

طرف لسانه الصفا بحکمہ تعالیٰ لکه الا الله فغفر له بحکمہ الاخلاص اخرجه الطبرانی فی کتاب المختصر و ذکر ابن ابی الدنيا و قرطبی یلی در سوخته ذکر کرده
اعادنا الله تعالی من ذلک و گفته شیطان نزد میت بصورت پدری آید و میگوید که یهودی میسر و شیطان میگوید که در صورت مادر تو
و دعوت بسوی موت برضایت می کنده و درین باب حدیثی معروف ذکر کرده و گفته عبد الله بن احمد گفته حاضر شد من نزد پدر خود
احمد بن حنبل وقت احتضار و دیدم او را که عرض می نمود یا زافا قه می یا بدو اشاره می کند بدست خود لا تعذله و این اشاره چند بار
کرده پس گفتم و ای پدر چیست این که ظاهر می شود و از تو گفت شیطان پیش من اشاره بدست سر انگشتان می گرد و میگوید یا ای احمد فوت شدی
تو از من من میگوید لا تعذلی اموت قرطبی گفته از شیخ خود ابو العباس احمد بن عمر قرطبی و نیز اسکندریه شنیدم که میگفت حاضر شد من بقرطبی
وقت احتضار پدر شیخ خود احمد بن محمد قرطبی و گفته شد او را که بگو لا اله الا الله پس میگفت لا الا چون بهوش آمد ذکر این می کردیم گفت آمد پیش
من و شیطان از من بپای من می گفت یهودی میگوید که بهترین دین من یهودیست و دیگری گفت که نصرانی میگوید که بهترین دین نصرانیست
و گفتم ای قرطبی که گفتی کتاب الترمذی و النسائی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الشیطان یاتی احدکم عند
موتہ فیقول له میت یهو و یا میت نصرانی فکان الجواب لهما لا اله الا الله قرطبی گفته کتاب ابی عیسی ترمذی را تفحص کردم و تمام آنرا
شنیدم لیکن برین حدیث واقف نشدم اگر بعضی نسخ موجود باشند پس و تعالی علم است و اما کتاب نسائی پس بعضی از آنستیم پیش
من بسیاری از آن موجود بود و مگر بر حدیث واقف نگردیدم و کتاب نسائی چند نسخه است بحکم این که این حدیث بعضی نسخ موجود
باشد احتمالی و اما تفصیلی که حافظ جلال الدین ناظم اراده کرده پس آن تلقین بعد دفن میت است بعضی گفته اند که وقت وضع میت
در محراب بعد ریختن خاک بروی و نزد بعضی قبل انداختن خاک بر میت است و در بیت اول اشاره بسوی قول اول کرده و در بیان

بسوی ثانی و آن قول این است قد امر النبی بالتلقین + من بعد شن الترتب للدفن + و قبل قبل الیهال

الترتب + و ان بعد ثلاثة هذاب + و مثله جاء عن الاحصاح + و طلب التفتیت لاستحباب + سید محمد بن
احمد میرح گفته که این تلقین ثانی است و تلقینی که پیش ازین ذکر یافته بعد دفن بود و ناظم ذکر اختلاف کرده و گفته که آیا
تلقین بعد و حال میت در محراب است و بعد بند کردن قبر و انداختن خاک بر آن و او را ذکر کرده و حال بر همین معنی است و محبت
مفاد بیت اول و اما قول ناظم که قبل ان یهال الترتب است پس این را نمی دانم و احدی را نمی شناسم که قائلین قول شده باشد
یعنی تلقین میت نزد وضع و در محراب قبل انداختن خاک بروی لیکن سیوطی و اطلاع طویل الباع است شاید و واقف شده باشد
بر آنچه ما واقف نشدیم و اما دلیل این تلقین پس حافظ ابن حجر در تخیص ذکر کرده که اصل الله علیه و آله و سلم کان اذا فرغ من دفن میت
وقف علیه و قال استغفر و الا حکم و اسأله التفتیت فانه الآن یسأل اخرجه ابو داود و احمد و ابی یوسف و عثمان قال البزار
لا یروی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا من هذا الوجه احتمی و این دلیل است برای سؤال تثبیت چنانکه بیا بدو اما محراب تلقین در اینجا
پس افعی گفته که تلقین میت بعد دفن است و محبت است گفته شود یا عبد الله یا ابن امة الله و ذکر اخرجه عثمان علیه من الدینا شهدا و قال البزار
الله الا الله و ان محراب رسول الله و ان اجتهت فی کل التاریخ فی السلف حق و ان السادة آتیه لا یریب فیها و ان الله یعث من فی القبور

واما كضيمت البدر باو بالا سلام دينا و محمد نبيا و بالقرآن اما و بالقبلة قبله و بالسلطان نورا و به بحر النبي صلى الله عليه و آله
 وسلم قال حافظ ابن حجر روى الطبراني عن ابى امامة انه قال انما سمعت فاصنعوا بى كما امرنا رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ان نضع بموتانا
 امرنا رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فقال اذا مات احد من اخوانكم فموتيم التراب على قبره فليقم احدكم على اس قبره ثم يقبل يا فلان بن فلانة
 فانه يسمعه ولا يجيب ثم يقبل يا فلان بن فلانة فانه يستوى قاعدا ثم يقبل يا فلان بن فلانة فانه يقول يا فلان بن فلانة يا فلان بن فلانة
 فليقل اذكر ما خرجت عليه من الدنيا شيئا و ان لا الا الله ان محمد عبده و رسوله و انك ضيمت بالبدر باو بالا سلام دينا و بالقرآن اما يا فلان
 و كبر ياخذ كل واحد منها صياحه يقول انطلق بنا يا قعدنا عند من قد لقن حجة فقال جل يا رسول الله فان لم يعرف امره قال منسب
 امره حوى يا فلان بن حجرى و نهاده صلى و قد قواه الضياء فى الاحكام له و اخرجه عبد العزيز فى النسائى و الراوى عن ابى امامة سعيد بن زكريا
 يعنى لاجل انهم و لكن له شواهد منها ما رواه سعيد بن منصور عن طريق راشد بن سعد عن حمزة بن حبيب عن ابي حنيفة قالوا اذا سوي على الميت قبره و انصرف
 الناس كانوا يستحسنون ان يقال للميت عند قبره يا فلان قل لا اله الا الله قبل ان تشهد ان لا اله الا الله ثلاث مرات قل بى الله دى الاسلام و
 نبى محمد ثم ينفرد و قال لا ثم قلت لاحد من جنس هذا الذى يصنعونه فاذن الميت يقف الرجل و يقول يا فلان بن فلانة قال ايت احدا
 يفعل الا اهل الشام حتى مات ابو الخيرة يروى فيه عن ابى بكر بن ابى مرجم عن اشياهم انهم كانوا يفعلونه انتهى كلام حافظ و بعد من ذكر
 چیزی از شواهد کرده و كثر بنابر عدم دلالت ترك كرم زير كه و نحو قبول شهادت نیست بعده گفته ديكران ميگويند كه اندك استا و ن
 قبر ميت بعده دفن او و كردن دعای ثبات برای ميت متقبل وجه او متحبست بگويد اللهم هذا عبدك و انت تعلم پنا و لا تعلم منه الا
 خيرا و قد جلسته للمسلمة اللهم ثبت بالقول الثابت فى الآخرة كما ثبتته فى الدنيا اللهم ارحمه و احفظه بنيناك لا تقبلنا بعده و لا تفر منا بعده و اخرج
 سعيد بن منصور عن ابى مسعود قال كان رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم على القبر بعد يسوع عليه السلام نزل بك صاحبنا و خلف الدنيا خلف ظهره اللهم
 ثبت عندك المسلمة و لا تبسكه فى قبره بما لا طاق له به و حكيم ترمذى گفته و قوف بر قبره و سوال تثبيت در وقت دفن يروى برابى ميت
 بعد نماز زير كه نماز با جماعت مؤمنين همچو شكر باشد كه بر دروازه او شاه فراهم آمده شفاعتشان ميكنند و استا و ن بر گويى برابى سوال تثبيت
 همچو مدبرى شكرست و اين ساعت وقت شغل ميتست زير كه هول مطلع و سوال فتانين پيش و آمده انتهى آيت است لال
 و اقوال فقهاء و دين باب اما اهل حديث پس كجايش ميكنند قبلى دم در نما گرفته كه چچ محدث بلكه عاقل شك ميكنند و اگر حافظان
 حديث يعنى حديث ابى امامة و دلالت دارند بر آنكه حديث مذکور مضموعست مثل قول او يا فلان بن فلانة و اگر انمايش بنى شتابند فلان
 بن جو اگويد و چنين راين بلفظ فان منكر او كبر ياخذ كل واحد منها صياحه و حافظ ابن القيم رح در كتاب البرج گفته انه حديث ضعيف
 و سئل عننا حمزة بن الحسنه و اخرج عليه العمل انتهى گوييم اگر مراد حافظ هانست كه از تخفيض نقل كرم پس ان ذكر استحسانش نیست بلكه
 اخبار كره و آنكه اهدى از اجز اهل شام نيكنند و شمار و انش از ابى بكر بن ابى مرجم همى كنيد و احمد بن حنبل بن سفيان بسوى ابو بكر مذکور
 کرده و اين دليل تضعيف و برابى روايتست زير كه ابو بكر بن مرجم چنانكه حافظ زبدي و ميزان گفته تضعيفست نزاهل
 حديث قال ابو بكر بن مرجم العالى الحصى همه بكر و قيل كبر و قيل عمرو و قيل عامر و قيل عبد الله ضعيف و نه حمزة سوي

اختصاص سوال اینده الامه درین سلسله قول است کی اختصاصش باین امت دوم مردم را بر امام سوم وقف چنانکه تفصیلش باین دو مسلم
توقف است زیرا که باین سلسله توقیفیست اجتماع و ادراک غلط نیست و دلیل ظاهر بر سوال غیر باین امت وارد نشده و مقتضای خصوصیت
کما روحنا ظمنا تعالی فاطمه ابی حجر رحمهما الله تعالی خصص بنی الله فیما قد خدو بانه یسار عنه من قبر و ولو یکین ذالنبی قبله
ابان ربه العرش فیہ فضله و لو یکین لامه من الامم و من قبلنا قسط سوال ملتزم و نص علی ذالک بکبر القدر
الترمذی و ابن عبد البر و اخرون عمقه فی الامم و بعض اهل العلم خو لوقف اقم و درج تشیت بیت سوم را ازین باب است
ذکر کرده شاید بعض نسخ نبوده باشد و مردم برین سلسله بر سه قول مختلف اند که مقدم اول آنکه سوال بیت خاص باین امت است حافظ بن العقیل حم
کتاب الروح گفته که قول اختصاص حکیم ترمذی گفته است و حکمتش تمیز حدیث از طیب قرار داده و همین قول را ناظم نسبت بسوی ترمذی
و ابن عبد البر کرده و این ترمذی صاحب نوادر الاصول غیر ترمذی صاحب بنی است نا واقفان فن حدیث نام ترمذی شنیده و احادیث و احادیث
ضعیفه منکره شافیه را منسوب باو یافته گمان کنند که در سنن ترمذی است و از خطای خاص و جهل قبیح است که راه بسیاری از مدعیان علم
زود غلط قول دوم که غلبه شیعیان و قرطبی گفته اند عموم سوال است باین امت و دیگر امام و ابن العقیل برای ایشان است لا انچه خبر کرده
مگر انچه جواب اول مدعی اختصاص افتاده است باینکه قول سوم توقف در تعمیم تخصیص است حافظ ابن العقیل فرموده توقف کرده اند و دران گیران نیم
ابو عمر بن عبد البر قال فی حدیث زید بن ثابت بن النبی صلی الله علیه و آله قال ان هذه الامه تبلى فی قبور بائنه من یزید فیها علی هذا اللفظ کما فی النیقال
ان يكون هذه الامه خصت بذلك و هذا امر لا یقطع علیه حتی گویم این نقل مخالف کلام ناظم است چه وی نسبت اختصاص بسوی ابن عبد البر
کرده و شل ترمذی و ابن العقیل گفته که وی قائل بتوقیف است لیکن کلام ابن العقیل اقوم است زیرا که وی لفظ ابن عبد البر نقل کرده و گفته که هر
این را خاص باین امت میگوید و وی احتجاج میکند بقوله صلعم ان هذه الامه تبلى فی قبور بائنه و بقوله صلعم اوجی انکم تقتنون فی قبورکم و این
ظاهر است در اختصاص باین امت و دالت بران قول ملکیان گفت بقول فی هذا الرجل الذی بعثت فیکم فیقول المومن اشهد ان لا اله الا الله
و این خاصست بنبی صلعم و قوله صلعم فی الحیث لا اذکم فی تمخون و عنی تسألون انما کما قال تعمیم اند و جواب این را در گفته اند که دلالتش
بر اختصاص نیست چه ملا بامت در قول صلعم ان هذه الامه جماعت مردم است کما قال تعالی و ما جمیع ابدته فی الارض لاطرطی عجبنا
الا اموا مناکم و جنات جناس و این سببی بامت است و در حدیث آمده لولا ان الکتاب لانه من الامم لامت بقتلها و در حدیث حراق غل
احرق امه من الامم تسبیح و اگر و اتمی است که دران مبعوث شود پس حدیث انچه نفی سوال غیر باین امت را حکم کند موجود نیست بلکه دلالتش بر اجابت
بمسئول بودن ایشان و بآنکه بر سوال محض برین قبلم نیست بنا بر فضل و شرف این امت بر امام و همچنین قوله صلعم اوجی الی انحد قول ملکیان اجابت
است باستحسان در قبور و ظاهر است که حال هر گز بامت خود و همچنین است و امام آنها معذب می شوند و در قبور بعد سوال اقامت محبت
بر آنها چنانکه معذب شوند و آخرت بعد سوال و اقامت محبت انتهی بعد ناظم گفته سوال من لهم فی المصلوب من تفرقت اجزاء
و اکثر السبع و بن یسیر و الغرق و یسیر المطر و المصلوب و المیمی و عی و حیة و محج و اذ لورایناه مقاما
لان هذا المصلوب الذی قد عقد اعمی فوض ایمان علی الامام بالغیب عاقل من احکام و سوال عام است بر اکتابر هر صفت

یسمع او جزء قلب او دماغ خلا و قبل بل فی کل عضو خلا و روح له حیثین علی حدیث فیه
 من اهل معدوده یعنی خلق حیات و هر جزء و عضویت متفرق الاجزای شود یا بعض اجزاء و بعضی او
 و بر ثانی اختلاف است که عود حیات در کدام جزء می باشد در دل یا در دماغ یا در هر عضو که محل روح بود علی وجه نظر او
 و چون این اقوال معلوم شد پس روح مقبور عود میکند در قبر بنا بر قیام دلیل بر آن چه وی بعد عود روح برخاسته در قبر نشیند
 که اخلاصت به الاحادیث النبویه و تواتر اخبار النبویه بزرگ و تعداد روایات این احادیث از صحابه رضوان الله تعالی
 علیهم نزدیک بهشتا و کس میرسد که مقدم و احادیث صحابه که ذکر شان پیشتر گذشت متفق اند بر زنده شدن جز
 در قبر نشستن او در آن تا آنکه در حدیث جابر بن عبد الله آمده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا دخل المیت قبره مثلت له الشمس
 عند غروبها فیلک مسح عینیه یقول دعونی اصلى اخرجه ابی جبهه و ابن ابی الدنیا و ابن حاد یث را سیوطی در شرح المصنف
 سوق کرده و در بعض روایت مقعد جنت برای مومن و مقعد نار برای غیر مومن مذکور است و مومن میگوید بگذر ای مراد
 تا بروم بسوی اهل خود و بشارت و همایشان را و مشک نیست که این حال کسی است که حیات حقیقیه و روح صلیه بسوی
 او عود کرده چنانکه بود مگر آنکه این عاده بعض روح یا همه روح است که در بعض بدن حلول میکند و عذاب قبر و ضرب کافر
 و منافق بمطرق یا هر زبده حدیث معلوم است و این عذاب جز بر بدنی نمی باشد که در آن روح است و ناظم در شرح الصدور
 از حافظ ابن حجر جمع نقل کرده که ان الروح تحل فی النصف الاعلی من المیت انتهى اما اوله چنانکه ذکر کردیم دلیل اند بر حلول
 در همه بدن و حدیث برای ابن عازب جمیع احادیث احوال موتی است و در آن تصریح است بآنکه ملائکه منکر و نکیر میت را می نشانند
 و سوال میکنند و این ظاهر در حیات است چنانکه بود و ظاهر کلام ناظم نیز همین است که این خلاف در حق کسی است که
 اجزایش متفرق گردیده نه در بار کسی که بر حال خود باقی است و احادیث متقدمه درین باب همه در حیات غیر متفرق
 الاجزاء است لیکن غیر مخفی است که باب اخبار از احوال موتی امری است که نیست راه بسوی معرفتش مگر از سمع عقل
 را جمالی در آن نباشد پس یکیکه قائل است بحیات قلب یا دماغ یا غیر این هر دو از میت متفرق الاجزاء و وی دلیل نیاورد
 که در غور این تقسیم باشد لاجرم او خالص زیر عموم احادیث حیات میت اولی است زیرا که تخصیص در میان فیت یا اولی
 وقف است و سپردن عیش و خداع و جل بعد از ناظم از موتی متفرق الاجزاء بعض اموات را خاص کرده و گفته
 من تاكل السباع والاطیاء فیسأل حین یحصل القراء فی جو فیها صر غیر ما عجز نص علیه هکذا
 البین لار یعنی این مجاز نیست بلکه حقیقت است زیرا که او تعالی قادر است بر هر ممکن و عزل بسوی مجاز چه نزد تنه
 حقیقت نباشد و نیست تعدد در دنیا بلکه ممکن است و هر کس را در ایمان ملکه باشد وی هرگز در جزیری از دنیا شک نکند و باز
 و رین بیت یکی از علما خفیه است در فتاوی خود گفته السوال فیما استقر فی المیت حتی لو اكله السبع فالسوال فی بطنه
 و این تخصیص است برای بعض متفرق الاجزاء که ماکول طبقه و سباع باشد سید علامه محمد بن معصیل امیر مکتبه و الا

باخص من بنی تفرقت اجزائوه ثم يقال اجزائوه قد تفرقت فی حوض الطیر و بطون السبل فمل المراد ان فی کل جزء
 يستقر فذلک یؤدی الی انہ یسأل کل عضو و بعضه و هو خلاف ما قام الدلیل علیه وان اراد انہ لا کل طائر واحد و سمع و اد
 وان بذوان تفرقت اجزائوه فی کل ااکله لکنہ لما اجتمع فی بطنه صار له قبر فذلک الاستیم لانہ انما یاکله دفعت و یخرج الفم لا
 من بطنه ثم یاکل غیره فلا تستقر اجزائوه فی البطن جمیعاً فالظاهر ان ہذا القسم من حجتہ ما تفرقت اجزائوه حکم حکمہ و یکن ان یرید
 ہذا القائل ان الذی تفرقت اجزائوه یسأل الجذر الذی قبلہ لیسأل منہ من بلوغ و قلب بعد استقرارہ فی بطون الطیر
 و السباع و من بتابوت و شبه جعلہا + مدۃ ایام یکما ینقل + فذلک لا یستل ما لکون فی کذا البلیا
 بعض بنی یعنی بنی زحرفی ذکر کردہ کہ ان بنی مبنی فی نحو تابوت ایام او ان طالت لاجل ان نقبل الی موضع یدفن فیہ فذلک لیس
 مالم یدفن ابدال القلنا ظم عنہ فی شرح الصدور پس مراد بقول او بنی من نہ آست کہ بنی زحرفی یا ذکر کتاب سنت درین حکم آورده
 بلکہ معنی او آست کہ وی برین حکم از کلام خود نص کرده و اولیش پس گوید یا ظو اہل حادثہ است بلفظ اذا دفن البیت یعنی شہ
 تعلیق حکم بر دفن کردہ مگر آنکہ قول او و یسأل العرق فی البحار + حین یغیب نص نیکساری + مخصص است
 و گوید یا کہ تخصیص از برای آن کردہ کہ وی مدفن نیست غلط کسی کہ در نحو تابوت باشد در جمع التشتیت افادہ کردہ و لا یغنی
 ان الوقت فی ہذہ الاشیاء اقرب و ارجع تفاصیلہا الی عالم الغیب الشہادۃ اصوب انتہی من خص بعلم السوال
 ابو القاسم سیم سعوی در کتاب الروح گفته و رد فی الانباء الصحاح ان بعض الموتی لا تنالہم فتنة القبر ولا یتیم فشان فی ذلک
 علی اوجہ مضات الی عمل و مضات الی حال و مضات الی حال بلا منزل بالموت و مضات الی زمان انتہی قلت ہم سبعة
 و فی التذکرۃ للقرطبی خمسۃ قال المناظم و استثنی جمعا ما لہو سوال + خصیصۃ من بہا للفضل + مضات
 بروزن مضات از افضل است و سمع باین لفظ وارد نشدہ بلکہ بلفظ ذی الفضل آمدہ و شہرہ و اہل سنت اطلاق چنین
 کہ سمع بدان وارد نشدہ بروی عزوجل جائز نہ از کجا ہو معروف فی اصولہم الاول الشہید ای من یقتل
 نص الجیمہ انہ لا یستل انسان فی ازراش بن سعد از مردی از اصحاب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده کہ
 گفت ان رجلاً قال یا رسول اللہ یا الی المؤمنین یقتلون فی قبورہم الا الشہید قال کفی ببارقۃ السیوف علی راسہ فتنة من
 لقی العدو و فصرحت یقتل او یغلب لم یفتن فی قبرہ و مستطیع تذکرہ
 گفته یعنی اگر درین مقتولین نفاق می ہو و نزد التقاء و محبت و برقی سیوف فرامیکرد و نہ چہ شان منافق یفتن و حین
 کردن نزد قتال است و شان مومن بذل نفس تسلیم او بخدا و حمیت و مقصد بر کلمہ وی است و این نظر صدق مافی الضمیر
 اوست چہ برای حرب و قتل بازگشتہ و داد و لاوری در راہ خدا و ازہ پس عادۃ سوال بروی در تہجد باشد کہ اکیم
 الترنذی و عن المقدم بن محیکرب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عندہ ست خصال یغفر لک فی اول دفعتہ و یری
 مقعدہ من الجنة و یجاز من عذاب القبر و یأمن من الغرق الا کبر و یوضع علی راسہ تاج الوقار و الیا قوتہ منہ یخیر من الیسی

و ما فیما وزوج اثنتین سبعین زوجة من الحور العین لیشفی فی سبعین من قارب اخرجه ابن ماجه و الترمذی و غیره و قال
الترمذی حدیث حسن غریب و قال ابن ماجه یغفر لمن اول دفعه من سه و یحلی حلیة الایمان بدلیل قوله و یوضع عنقه
تاج الوقار قرطبی گفته و اقع در جمیع نسخ ترمذی و ابن ماجه است خصال است حال آنکه در متن سبع خصال آمده و بر لفظ
ابن ماجه و یحلی حلیة الایمان هشت خصلت می شود و ابو بکر احمد بن سلیمان بسند خود از مقدم همچنین روایت کرده و قال
رسول الله صلوات الله علیه و آله ثمان خصال انتهى و قولنا نظم الحی من القیتل اشارت است با آنکه این فضیلت مختص است
که گفته شد در راه خدا نه غیرا و اگر چه یک کس باشد و اگر چه قتال جائز بود مثل قتال بغاة و نیست فرق در آنکه مسئولان و
مرد باشد یا زن آزاد بود یا قبیح مکلف باشد یا نه خواه اهل حرب بود یا نه اهل ردت یا ذمه یا قتل الطریق و خوآن
و خواه کافری او را بکشد یا مسلم او را و گشته ملاکش کند یا سلاح مسلم بگیرد بطور خطا بروی برسد یا و خاکی بتیید یا دانه او را
برافکند یا مسلمان باغی او را بکشد یا استعانت کند بوی اهل حرب یا بعض حریان و حال انباش بکشد یا کافر
بطریق صبر نکند سازد یا در مکر افتاده یافته شود و گویا بروی اثری از خون نبوده چه ظاهر است که بسبب قتال مقتول شده
کما جزم بالرفعی و انووی و این چنین کسی شرعاً شهید است نفسش ندرهند و نماز جنازه اش نگذرد و وی علی شهید است
چه شهید دنیا و آخرت هر دو است و اما هر که بعد از انقضاء قتال بنا بر جرحی که با برسد یا دست میرود و وی حیات تقصیر
موجود بود و آنکس اظهار قتال شهید نیست خواه زمان حیاتش و از زنده یا قفسه بگذارد این موت مشایع موت بسبب گزند
آری اگر چه قتال نفی شده و در خروج حرکت مبروح موت وی شهید باشد یا جزم در حیاتش متوقف است بر شهید باشد
و شهید است و تقصیر نیکو شهید دنیا و آخرت و همون قاتل الکفار لا یدعی علیه و الله تعالی و هم شهید آخرت فقط و آن نیکو
چند کس هستند و تفصیل شان آمدنی است انشاء الله تعالی سوم شهید دنیا و شهید آخرت و وی کسی است که از غنمی
قتال کرده و لا حول و لا قوة الا بالله یقول گفت که غسل و صلوته بر بنی جائز است با آنکه فصل از شهید است و شهید
جائز نیست زیرا که نبوت تبعه اعلی است با کتاب است بهر مذاهب و شواهد امر کسی است انداد ان ترغیب اوداند
شافعی و امام گفته جارت الاخبار کانهما عیان موجب حرة متواترة ان العین صلی الله علیه و آله علی قتلی احد و ما روی انه علی غیره حرة
سبعین کبيرة لا یصح و قد کان یغنی لمن عارض بذلك ذره الاحادیث ان یسعی علی نفسه قال و اما حدیث عقیبة بن عامر قد روین
افضل حدیث ان ذلک بعد ثمان سنین یعنی و الخالف یقول لا یصلی علی القبر و اطاعت المدة قال حکما صلی الله علیه و آله و سلم و انما
حین علم قرب اجله بود عالم و لایدل ذلک علی نسخ احکام الثابت انتهى گویم تفصیل احکام مختص باشد و در روایت نه شرح
در بهیه و مسک ان تمام شریع بود غلام کرده ایم این موضع و ذکر آن فصول نیست من شایان اجماع قال انما نظم در آنجا
و کما امام را نسخ قد وافی به و لم یحک به رجلا خلافاً لکن حکم المصلح به ایضا جی و اندام
حکامه المستول و مراد است که اکثر علماء قائل اند با آنکه شهید مسئول نمی شود و بنا بر ادو صحیح با تمیید و جزولی و ابن حنبل

خلافت کرده و لیکن ذکر مخالفت و دلیل از نموده که آن کیست و چیست و وجود و نفعی با جمیع سورت و این یک قسم غیر منقول
 شد ثانی للذی لا یسأل المرباط - روی الاحادیث بدل الذی الضابط و مقوی گفته رباط یعنی ملازمت و در راه
 خداست ما خود از رباط انجیل آمده هر طایفه ثغری را از ثغور اسلام مرابطان میدانند سوار باشد یا پیاده و قول نبی صلعم
 در حق منتظر نماز فذلکم الرباط تشبیه بر باطنی بسبیل امدت و رباط لغوی همان دل است یعنی شاخص ثغری از ثغور اسلام
 برای مرابطت در اینجا یکدست و اما مسکن ثغور که دائما با اهل و عیال خود مقیم سرحد اسلام اند و غرض آنی کنند پس نماز هر یک
 حیات اند اما مرابط نیستند قاله علما و انا انتی و رباط از فضل اعمالی است که ثوابش بعد موت باقی می ماند و اجر صاحبش تا
 روز قیامت مضاعف میگردد و از فتنه قبر مأمون می شود و و تلمیذش روایت مسلم از سلمان فارسی است که گفت سمعت
 رسول الله صلعم یقول رباط یوم و لیلته خیر من صیام شهر و قیامه و ان مات جری علیه الذی کان یعمله و اجر جری علیه
 و امن من الفتن و عن فضالة بن عبد بن رسول الله صلعم کل میت یتیم علی علمه الذی مات مرابطا فی سبیل الله فانه
 ینوب عنه الی یوم القیامة و یامن من فتنه القبر اخرج الترمذی و صححه و عن ابی برزة عن رسول الله صلعم قال من مات
 مرابطا فی سبیل الله جری علیه عمله الصالح الذی کان یعمله و اجر جری علیه و فقه و امن من الفتن و یعبثه الله من انما من الغفر
 اخرج ابن ماجه بسند صحیح و اخرج نحوه البراء بن عثمان بن عفان رضی الله عنه و عن عقبه بن عامر قال سمعت رسول الله
 صلعم یقول کل میت یتیم علی علمه الا المرابط فی سبیل الله فانه جری اجر عمله حتی یعبثه الله و یومن من فتنه القبر اخرج ابن
 و الطبرانی و مراد بضابط و مریت ناظم عدل است زیرا که تنها ضبط و قبول را وی کافی نیست کما عرف فی علوم الحدیث
 یعنی روایات احادیث مذکوره اینه ثقات ترجیح بهم و صحیح هستند و این گویا حواله بر اصطلاح معروف است و درین
 مقام صدق و ضبط را وی است نه عدالت او اگر چه جمیع اهل اصول حدیث بر آن مطبق اند کما تحقیقا ذلک فی بدایه السالک
 الی اولیة المسائل و منج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول و چون بنده بر عمل او ختم شد لیکن و چه چیز که ناظم و بعض
 موافقات خود آنرا نظم کرده آن این است **و** اذا مات ابن آدم لم یسرح یومیه - علیه من فعال غیر مختار
 علوم بتهاد و عاء نخل و غرس النخل و الصدقات تجریه و راتة مصحف و رباط ثغور و حفرة المیر
 او اجراء طهر و بیت الغریب بناه یا دی و الیه او بناء محل ذکر الله الثالث المطعون حیث الحق
 بالشهداء فی حدیث صدقا و مطعون کسی است که در طاعون مرده و قما موس گفته الطاعون الی با نهم و شرح
 الصد و گفته انه جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب بدل الماعون فی فضل الطاعون بان الله یستب بالطنع الایضن لانه
 نظیر المقتول فی المعركة و بان الصابر فی الطاعون معتبا یعلم انه لا یصیب الا کتب له اذ مات فیه فیه الطعن الایضن الضیاء
 لانه نظیر المرابط بکذا ذکره و هو تجدد قول ناظم حیث ائمت اشارت است بسوی حدیث انس رضی الله عنه الطاعون شهادة
 لكل مسلم اخرج مسلم و عن عائشة عن رسول الله صلعم الطاعون کان عذابا یعبثه الله علی من یشاء و ان الله جبار رحمة لخلق فیه یعبث

من حاصلي في الطاعون فيكث في بلد صابر احتسابا يعلم انه لا يصيبه الا ما كتب الله له لا كان له مثل اجر شهيد اخرجه من جهنم
وعنه صاعقه صلا الطاعون غدة البعير القمير بها كالشهيد الفار من الكفار من الارض اخرجه احمد وعنه ابى موسى
عنه سلم الطاعون وخزاعا الكرمين وهو كالمشهدة اخرجه الحكم وعنه عايشة عنه سلم الطاعون شهادة لاسى وخز
اعداءكم من الجن غدة الكدة البعير تخرج في الابطاط والمرافق من مات فيه شهيد ومن قام فيه كان كالمرايط في سبيل الله وقضى
كان كافرا من الارض ليس ابن عمه احد يث قاضي انذ بانك طاعون شهادت ست وتعلن قتل معج باشد وخز بلا نفاذ
ومعنى وخز نيرة خشن واقمعن چيزى وچيزى انك ست حافظان حجر در حديث اول مروى عايشة گفته مقتضى تعد
آنت كذا ان اجر شهيد برلى كسى است كه از بلده طاعون بيرون نرو و در حال قامت قاصد ثواب آلى و راجى صدق
موعدا باشد و عارف بود باكل وقوع طاعون بروى و صرفه آن ازوى هرو و بتقدير آلى است و در صورت وقوع و اتنگ
نشود بلكه در حالت صحت و متمم معتد بر رب خود باشد پس هر كه تصف باين صفات است و در غير طاعون مرده پس ظاهر حديث
آنت كه او را اجر شهيد حاصل گردد و همچو كسى باشد كه به نيت جهاد در راه خدا برآمده و بسبب يگر جز قتل مرده كه او را اجر
شهيد باشد و نمويد و است روايت من مات في الطاعون فهو شهيد و گفته باطاعون و اگر اين صفات در وى يافته شده
و وفاتش بعد انقضاء زمن طاعون صورت بست پس ظاهر حديث آنت كه وى شهيد نباشد اگر چه باطاعون بميرد اتى
گويم از احاديث مذكوره اين هم ثابت شد كه حقيقت شرعية طاعون و خزيجات است كه بسبب اوت طلعت نبى آدم
ميكندند و از اينجا باطل شد قول اطبا كه طاعون ماده سميه است كه ورم مى آرد و بسبب فساد و جهل هر هواست و فرق در
طاعون و وبا آنت كه طاعون انحصار و وباست چه و با مرض عام اگويزد و آن گاهى باطاعون باشد و گاهى بغياى پس
طاعون و وباست و هر و باطاعون نيست و تشنج رملى به تبعيت پدر خود و جماعه از اهل علم باستحباب قنوت برائى رفع و باو
طاعون رفته زير كه از نوازل عظام است و ايم باستحباب و عايرايى از نوازل قتل شده اند و رافعى و نووى گفته اند كه بخت
قنوت در ساز نوازل مثل وبا و جز آن است و چون قنوت برائى از نوازل بعد و كسبب شهادت عظمى است سبب باشد پس
برائى و باولى تر بود و از ادويه جبريه ارفع طاعون كثر صلوة بر رسول خداست صلى الله تعالى عليه و آله و سلم و غير حفظ
ابن حجر و زيل الماعون بطلون زاد عدم سوال نظير طعون گفته و طعون با مجتسب نظير جهل باشد و به توجه و كلام
بر طعون بسيار است اين موضع گنجائش ذكر آن ندارد و مقتضى ما قبل و اذ القراطيد و كل اخي شهادة
بذل اجبى و قرطبي بضم قاف من ربه بسوى قرطبه و آن بلد و ايت و مغرب كما في القاموس و هو العلامة الكبري في
الحدث ابو عبد الله محمد بن حسن بن ابى بكر بن فرج الانصارى الاندلسى من امير المؤمنين له التركة في علوم الآخرة و كى
گفته كه قوله صلوات من مات مريضاً مات شهيداً عام است و جمله امراض ليكن در حديث ديگر تصديق شد بقول بطون و در
و قوله است كلى انكوا و اسما رسد بقول العرب انما البطن اذا اصاب باله و در باب الجرح اذا لم يقبل الدوا

دوم آنکه استفسار شود این اظهار و قول است زیرا که عرب مدت اورا منسوب بسوی بطن سکنند و میگویند قند بطنه یعنی
 دای که در جوف او رسیده و صاحب استسقا که است که میرد مگر باین در بپس گو یا که وی هر دو وصف را جمع است
 و مثل است صاحب سل چریت سوتش مگر بدرب و نیست حالت اینها مگر مثل حالت کسی که بخت اگاهانی به میرد یا بهیم
 و بهیسم و حیات مطبقه و قوای و حصاة فوت شود و عقول ایشان بنابر شدت اتم و ورم او مضمه و فساد و احزاج غائب گردد
 و این چنین است در حالت موت حاضر الذهن می باشد و می میرد و وی عارف بخداست انتی گویم حدیث من مات
 مر یضامات شهید او فقی فتنه القبر و غدی و هیچ برزقه من الجنة را این با جاز حدیث مغیره اخراج کرده است و آری قریبی
 محرم بن ابی بکر انصاری اندلسی نیز استصواب نموده و معنی جی که از جباه است اعطیه است و ناظم کلام قریبی را نقل کرده بعد
 گفته قلت لا حاجة الى شی من هذا التقی فان الحدیث غلطه الارای با اتفاق الحفاظ و اما هو من مات مرابطا لا من مات مر
 و قد اراده ان يجوز فی الموضوعات الاجل فلک انتی گویم چون سخن ناظم درین حدیث چنین است پس ناظم را ذکرش در اینجا
 و نسبت بسوی قریبی ضرر و زیاده و آرا برای آنکه قریبی اجماع هر ذی شهادت کرده بلکه عرض استقیب بطن ساخته و بطن را
 تقسیر باستسقا نموده و سئل با استسقا ملحق کرده و اگر هر ذی شهادت را ملحق می ساخت قریب نمی گشت که اشعار ناظم نشانده
 نماده ملحق می نمود کما سیاقی ثانیاً برای آنکه قریبی بنا اختلاف و تقید بر ثبوت روایت من مات مرابطاً نماده و ناظم بیان
 ضعف این روایت نموده پس اگر کردن فرعی که حاصل آنرا باطل کرده خوب نیست حفاظ ابن القیم در حدیث ابن ماجه گفته
 انه من فراده و فی افراده غرائب و منکرات و مثل هذا حدیث مما یتوقف فیه و لما شہد به رسول الله قال کما قال القریبی
 انه ان صح مقید بحديث المبطلون بعد ناظم اشارت بسوی قسم چهارم شده کرده و گفته الرابع الصديق ذو النضر
 الشذی - نص علیه القریبی و الترذی - و قانوس گفته الصديق کسیت کثیر الصدق و نعت ابی بکر
 شیخ الخفافا و العرف بفتح العین الملهو الیخ و الشذی بالجمعین هو ذکا و الائمة ای العرف الطیب قال القریبی ذاکان الشهید
 لا یفتن فالصديق اجل خطر او عظم اجر او هو احی ان لا یفتن فانه مقدم ذکره فی التذیل علی الشهدا فی قوله تعالی
 فادلک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصالحین و الشهداء و الصالحین و جاء فی المربط الذی
 هو اقل رتبة من الشهید فکیف بمن هو اعلی رتبة منه و من الشهید انتی حفاظ ابن القیم بعد نقل کلام قریبی
 گفته الا حدیث الصیحه ترد به القول و تبین ان الصديق یسأل فی قبره کما یسأل غیره و هذا عمر بن الخطاب را اهل یقین
 قد قال لمنی صلعم لما اخبره عن سوال المنکب فی القبر فقال انا علی مثل حالتی هذه قال نعم الحدیث انتی گویم حدیث عمر را
 قریبی و تذکره ذکر کرده و بهیچ آنرا اخراج کرده و گفته و لقد قال عمر بن الخطاب لما اخبره بالمنی صلعم بفتنة الميت فی
 قبره و سوال منکر و مکیر و هما المنکبان قال یا رسول الله یرد علی عقی قال نعم قال اذن کفیکهما و اعد لانی یسألانی لایة
 فیها قال قول انار بی الله فمن کما انما انتی و اما تر مذی پس مر ذناظم بدان حکیم است و لفظه و یفعل انما یشار و تاویل

عنه بنا و الله اعلم ان من شئته ان يرفع اقواما عن السؤال وهم الصديقون والشهداء انتهى فذكره اننا ظفر في شرح الصدور
 ورجع لثبوت كفته ولا يخفى ما فيه قال ابن القيم ولا يلزم من هذه الخاصية التي اخص بها الشهداء ان يشاركهم الصديق في
 حكمها وان كان اعلی منه فخاص الشهيد قد تفرق عن موافق من و ان كان اعلی درجه من انتهى وناظم بنا ولام بقول قرطبي
 كرده و بالحق صديق بشهید رفته و اشارت بسوی تعلیل قرطبی نموده و گفته كه لانه من الشهداء اعلی و محبته تفوق
 بئذا الاولى و در جمع لثبوت كفته قد عرفت ما را و به ابن القيم قریبا و الحق مع انتهى گویم حجت در ما نحن فيه سمع
 نه قیاس زیر که عقل واجتهاد را در امور برین و آخرت دخل نیست و سمع درین مدعا غیر و اوست پس اقتضای بار آورد
 عین احیاء و درینست و اما انبیا علیهم السلام پس ناظم بنا و عدم سوال شان بر عدم سوال صدیقان كرده زیرا که مرتبه
 نبی اولی تر از صدیق است پس وی باین کرامت عظمیه مستحق تر باشد بلکه غیر او سوال از نبی میکنند و انما میگویند
 و من هنا یقطع بانفتاحه عن رسول الله و انبیاءه ابن القيم ح در کتاب المرح گفته اختلاف کرده اند
 در آنکه انبیا علیهم السلام مسؤل میشوند در قبور یا نه بر دو قول و ما وجهان فی مذهلل حمد و غیره انتهى پس قول ناظم
 که از اینجا قطع حاصل شد بانفتاح سوال از رسل عجیب است چه دی قیاس انتقائش از انبیا و بر انتقائش از صدیقان
 كرده و این از باب قیاس اولی است و بر مقین علیه کدام دلیل ظنی هم نهی نیست پس چه قسم میتوان گفت که کلمه تعلیل
 قطعی است آری این قطع بغیر تقدیر و بدون هدی و کتاب منیر است و اگر چنین نگرفت و قد قیل بانفتاحه ایون می بود
 از قول یقطع و کما هو قائله و کما هو و النسخی فی بصره به جزم یعنی این قول ان تناظر قرطبی كفته است
 بلکه امید و ام بسیار بدان قائل اند و نسخی در کتاب خود بدان یعنی بانفتاح سوال از انبیا علیهم السلام جزم كرده و نفسی نسبت
 بسوی نسبت بر وزن جبل است بخون و سین مملوفا و قول نفسی در شرح الصدور باین لفظ مذکور است انه قال فی بحر الکلام
 ان الانبیا و اطفال المؤمنین لیس علیهم حساب و لا عذاب القبور و لا اسئال منکر و فیکر انتهى و برای و دعوی خود ایراد و دلیل
 نکرده و نه ناظم در شرح الصدور بر بکر و دلیلش بر داخه و الشیخ سعد الدین فیه نقلا عن خلفا و هن الخلف
 عما اشکلا یعنی شیخ سعد الدین تقاضا زانی مشکلم از علما نقل خلاف درین سئله كرده و گفته كه بعض ابل علمائنا بت آن كرده
 و بعض بنی آن پرداخته و ناظم گفته كه این خلاف مشکل است زیرا که نتوان گفت كه انبیا علیهم السلام مسؤل اندگویم از سابق
 معلوم شد كه وی استلالی برای بانفتاح سوال از انبیا و سئل نکرده مگر قیاس بر صدیق و بهو كما عرفنا پس خود هیچ شك
 در خلاف نیست بلكه اشكال در قول بانفتاح اوست چه قصصی برای انبیا علیهم السلام نیامده مگر قیاس بهو كما عرفت و
 عجب آنست كه ناظم ح در شرح الصدور ذکر نکرده كه انبیا و رسل مسؤل نیستند بآنكه تعرض كرده است بذكر غیر مسلمین
 و نام شهید مطعون و صدیق و غیر چهره را مذکور انبیا كرده و النیل كسایه قال البیضاوی عن النبی جل من قد
 از سئله و نیکساری بنون و محتیه و كان و سیرغ الف و اوست و رجوع لثبوت كفته را در ای ما مذمه نسبت و ما اعرف

اسم النسيب ولا شيئا من احوال طبعه عن انتهي واين دليل على ذلك ان قال خود كره ان يسال عنه غيره في مس
 فكيف يسال النبي عن نفسه، معنى وى انت كذبت را در قبال ان حضرت صلعم سوال ميكنند و ميگويند ما تقول في
 هذا الرجل كما تقدم بس بنى صلعم را چه قسم سوال از نفس شريف وى بكنند گويم اين مجرد استبعاد است و سوال تنها در اين عين
 معنى است بلكه اول از بى پسند است و ان حضرت صلعم ثانيا و كذا هم مانع است از سوال افضل و حال آنكه او تعالى رسل را
 سوال كرده كه شمارا ام شايه چه جواب داد بآنكه خدا عالم بان جواب است حيث يقول تعالى و هو جمع الله الرسل فيقول ما
 ذا الجسد الاية و بنى صلعم در تشدد خود و اشديدان محمد رسول الله ميگفت و با بجلاله بر نفسى غير ظاهر است و دخول انبيا
 در عموم ظاهر در جمع التشييت گفته و الاقرب عنى الوقت في المسئلة انتهى و الفاكهاني قال في المللكة الظاهر
 انقله عن اولئك فاكمانى نسبت بسوى فاكهه است و تا بس گفته الفاكهه الشكر كذا و الفاكهاني بانها انتهى ليكن نظم
 در بخاسته فاكمانى و نه كلام او در شرح الصدور ذكر كرده و گويا كه مستندش در نفسى سوال از ملائكه است كه غالب الفاظ
 احاديث در انسان و اين آدم آيد حال كذا را حديث لفظ عبد مؤمن نيز در وفاته و آن عام است نيز تفسر شده كه بس صلعم مسكوت
 بسوى ملائكه پس ملائكه نيز ميت وى باشند طبعى و قنوى گفته اند كه چنين مثل انسانند در سوال و حساب و دخول جنت و
 نار و اما ملائكه پس شايه آنست كه اعمال ايشان نوشته نهي شود بلكه خود فرشته با كتاب اعمال اند و اگر عمل ايشان مكتوب گردد
 هر فرشته محتاج شود بسوى فرشته ديگر و لم جرا و عدم حساب بنا بر عدم سيئات است و در رتبه كبريا و بشرف غير ناستند
 و اما اثبات پس گفته اند كه كتاب مى شوند بفرغ تخليف از ايشان چنانچه مطالعم و مشارب و منالكم نبوده اند و دار و مورد
 نبى آدم گردد در جنت و احتملى كه در اى وضع تخليف نعم نعمت ديگر گردد كه او تعالى آن نعمت را براى ايشان مستعد
 و عقول بآيدان رسيد زير كه حتى تعالى ميدهايد اعددت لعبادى الصالحين مالا عين رأت و لا ذن سمعت
 و لا خطر على قلب بشر ليكن در جمع التشييت گفته و الاقرب الوقت هنا لا سيما و ايات حديث بان للملائكة تدفن بعد موتها
 و بان لما سقر بعد فناء ما و ان كان لا يشترط فى السؤال ثم رايتم بعد هذا فى فتح الباري ما لفظه و اما الملائكة فلا اعر
 اصد ذكره و الذى يظهر انه لا يسال لان السؤال يختص بمن شأنه ان يغير انتهى قلت اى من هوس الذين يقرون و شأنهم ذك
 و ان اتفق ان بعضهم لا يقربوا كليل السباع و الطيور و نحو ذلك قلت اما الحق فاكادله بقمعه و فيسالون جملة
 زيرا كه لفظ عبد و لفظ ميت بر ايشان صادق است كامل آنكه ثابت شده كه وى صلعم مسكوت است بسوى ايشان پس
 حكم چنين در جميع احكام حكم مستأدست و بعد گفته اند كه عام مست بدان و اجمع قائم شده است بر مرسل بودن بسوى
 چنين همچنان قال تعالى قل ادعي الى هذا القرآن كاند كونه و من بلغ و شك نيست كه چنين اقرآن رسيد
 قال تعالى و اخذ من ابيك نفرا من المجرى يعقون القرآن و قول ناظم جمله يعنى جميع ايشان از مؤمن و كافر
 و منافق همچنان و طعن چنين متشابست و عاصى ايشان معذب پس ثابت شد كه چنين مسئولى اند همچنان و بطلان گفت

که اگر چه احکام لازم ایشان است پس می باید که نزد رسول خدا صلعم آمد و شد میکردند و تعلم علم می نمودند و منقول نیست که نزد
 وی صلعم آمد و باشد بگوید و مرتبه بگوید که هر سه ساله الهی حال آنکه بعد از آنکه اکثر شریعت می گذشته زیرا که علم نقل
 مستند بر عدم اجتماع با وی صلعم و عدم حضور جسد شریفش است و سماع کلام او بدون رویت مؤمنین حاضرین محض ممکن نیست
 نیست و حکایت آنکه وجودش از بعضی هزاره پیزی نیست زیرا که مصدق قرآن ماطح بوجود جن است و احادیث صحیح
 در وجود جن و شیاطین اختصاص است و همچنین اشعار و اخبار عرب و عجم شاهد است پس نزاع در آن مکار به است و چیزی که معلوم
 بتواتر است و نیز این امری است که عقل چهل آن و حسن کندیش نمیکند و در مؤمنین جن اقوال است یکی آنکه جز نجات از نارا
 ثوابی برای ایشان نیست بعد گفته شود که مثل بهائم خاک گردند و این قول ابوحنیفه است که عذاب بن حزمه ابن ابی النبیاء
 از ایشان آورده که گفت ثواب بجنان بیچاره و ان النار عذابا لکم کونوا را با کمالها نم آورده و آنکه ثواب بر طاعت و تقوا
 بر عصیت شوند و این قول ابن ابی لیلی و مالک و شافعی و احمد و صاحبین و منقول از ابوحنیفه است که این حزمه مدعی نقل
 گفته جمهور الناس علی أنهم یدخلون الجنة این بابی گفته بجن ثواب و جدا مصداق ذلک فی کتاب الله و کل درجات مما
 عملوا و الله اعلم بالصواب الخمس الاطفال دون الحنث فی انتح و قلیه و حرم النفسه کلام نفسی در بیان
 اطفال مؤمنین و انبیا گذشته که ایشان مسئول نمی شوند معلوم است که عذاب قبر یکی سوال است و چون اطفال معذب
 نمی شوند سوال هم نایشان نرود و ابو عمر و نفسی از متقدمین ضعیف است حافظ ابن القیم رح در کتاب الروح در سلسله ثلث عشر
 نوشته اختلاف الناس فی الاطفال هل تحنن فی القبر ام لا علی قولین و هما جهان الاصحاب حماد بنی و حجت قابل سوال است
 که مصلو بر ایشان و دعا برای آنها و سوال کردن از خدا و قایت ایشان را از عذاب قبر و فتنه او شروع است چنانکه مالک
 و موطا از ابو هریره رضی الله عنه آورده که از علی بن حبیب ضعیف فتن من عاله اللهم قد عذاب القبر و نیز احتجاج کرده اند بر
 عائشه رضی الله عنها انه مر علیها بمنزلة صبی صغیر فکانت فقیل لهما ما یلیک یا ام المؤمنین فقالت هذا الصبی کیت علیه نطقه
 من ضمة القبر اخر جعل بن عبد و نیز احتجاج کرده اند بحديث ابو هریره انه کان یصلی علی المنعوش ان علی فطیئة قط فیقول
 اللهم اجن من عذاب القبر و اهنا و بن السری گویند و تعالی عقول صبیان را کامل میفرماید تا منازل خود را بشناسند
 و الله اعلم جواب سوال میکند و احادیث بسیار دلالت دارند بر آنکه امتحان ایشان و آخرت شود و اشعری از اهل سنت
 و حدیث حکایت کرده که چون در آخرت متحین گردند از امتحان در قبر خود مانعی نیست و دیگران گفته اند که سوال از کسی
 نمی شود که رسول و مرسل اباء و از وی می پرسند که ایمان بر محل آورد و طاعتش بگزید یا نه و بگویند ما کنت تقول فی
 بیذا الرجل الذی بعث فیکم و اما طفلی که بهیچ تمیز ندارد و او را چه قسم میتوان گفت که در باره این مرد و معوث چه میگوئی
 و اگر عقل او را هم در قبر و نمایند سوال او را آنچه ممکن معرفتش و عالم بدان نیست بی فایده است بخلاف امتحان اطفال
 در آخرت که او تعالی رسولی را مبعوث میفرستد و امر بطاعت او خود فرماید و عقول ایشان چهاره ایشان باشد

و مطیع آن رسول ناجی و عاصی او داخل در نار گردد و این امتحان بخیر است که در آنوقت آزادی توانند کرد و نه آنکه سبیل
از امر ماضی در دنیا ست از طاعت و عصیان مثل سوال ملکین در قبرا و اما حدیث ابوهریره پس مراد بدان عقوبت طفل
بر ترک یا فعل معصیت نیست قطعا زیرا که او تعالی احدی را عذاب نمی کند مگر بر عمل گناه بکارگاه بی مراد العذاب بقرین حاصل
بیت باشد که در ام سبب اگر چه مقومش بر عمل معمول نبود آنحضرت صلم فرموده ان المیت لیعذب بیکاه و اهل عید یعنی بسبب گناه
کسان خود متالم و متوجع میگردند و نه آنکه معاقب گناه زنده میگردد و قال تعالی و لا تزر وازرة وزدا و آخری و این مثل
تو که صلم است السفر قطعه من العذاب پس اب اعلم از عقوبت است و لا ریب ان فی القبر من الالام و الموم و الموم و آخر است
ما قد سری اثره الی الطفل فیتالم به فیشرع للمصلح ان یسأل المدان یقینه ذلک العذاب انتهى و ذلک مقتضی کلام النوی
و ابن الصلاح لا یلحق الصبی + واحدی و بسیط گفته صبی لاطفل خوانند از حدیث مقوط از شکم و در اما احتلام و یقال
جاریه طفل و غلام طفل و مراد بصبی یعنی بطفل است زیرا باشد یا ناده و یقین فرع سوال است پس اگر قائل سوال شوند قائل
تلقین هم گردند و الا فلا گویم بودی در ذلک گفته سل التسبیح الامام ابو عمر بن الصلاح مع عن هذا السائقین فقال فی فتاوا
التسبیح فی غیره و نعل به و ذکره جماعة من اصحابنا اخر سائنین قال و قد روينا فی بعض حدیث ابن امامه و لیس بنا و بالتمام
و لكن اقتصد فیها و یعمل اهل الشام به قد یقال و اما تلقین الطفل الرضیع فالمدینه یحیی بن یونس و لا زاره و الله اعلم و گویم تسبیح
آنست که صغیرا مطلقا تلقین نکنند خواه ضعیف باشد یا کلان ترا و می دانند که بالغ نگردد و مکلف نشود - آنست
آنچه ناظم بسوی آن از کلام این هر دو بزرگ اشارت کرده و در فتح الباری گفته اختلاف کرده اند و طفل غیر مینه
قرطبی در تذکره جزم سوال کرده و در منقول عن الحنفیه و غیره و احدا از شافعیان هم بعد سوال کرده اند و یقین باقی
مستحب است و حجتی نیست گفته و قد قد مناکثا فی التلقین مطلقا من عدم الدلیل و لا زرنشی و صلی الله محمدا
بانه فی قبره لا یسأل + سید علامه محمد بن سمیع امیه گفته مخفی نیست که این نه علت نفی سوال است بلکه احتیاط عدم
سوال است پس علت مشارالیه ناظم کجاست انتهى گویم سئله سوال صبی و در قرات خلاف متشرعین العلماء است
نقل کلام ابن القیم و کتاب الروح و کلام نسفی در ذکر الکلام پیشتر گذشته و کمال الدین ابن العمام در متاخرین خفیه بعد سوال
و حساب و عذاب طفل جزم کرده و نویدی در روضه تفضیل تلقین ببالغ رفته و این نیز دلیل بر عدم سوال اطفال است
و بافتی الحنفی این مجرح و شیخ ابر شجاع که از ساد و خفیه است گفته ان لا اطفال سوالا و الا لا یبایا لکن ان صح و لکن
فی حق الانبیاء انهم سوال تشریف و تعظیم و ذکریم حافظ ابن حجر فرموده و الظاهر ان ذلک لا یمنع فی حق المیزر و ان غیره و ان
قلنا بان الاطفال یسألون فیحصل ان الفاعل فی ذلک تکلیفهم بحیث یسألون عن بهم فیمیلون کما یصلوه علیهم مع ان لا یسألون
لهم و لهذا یشرع تکلیف ابن شجاع فی قوله ان ائمه سوالا فلو لم یسألوا الباقین ففی مسئلة و الصلوة علیه رفع درجاته و
یحتمل ان یكون الفاعل تذکره هم الذین فی الذی اقر و به فی عالم الذر و هذا المعتد ان لا سوالا لهم مطلقا و اما و در دانه صلم

لقد ولد له ابراهيم فمذلم ثبت انتهى بقعدة ناظم اشارت بسوى قول اول كروه وكفته وقيل ان كل طفل يسأل
ويحصل العقل وهو ديكمل مگويم اين خروج ستا من نزل زيرا چون عقل حاصل شد و كامل گردید مسئول طفل
ناز قاله في جمع التثنيته ويظهر الله الجواب عما قد عوهد الله عليه قد صا كلام حافظ ابن القيم وتحقيق اين
احوال گذشته واين كه ناظم در بيان گفته اشارت ست بسوى عده خود در عالم ذرى تفسير قوله تعالى واذا اخذنا من
من بني آدم من ظهروهم ذريتهم واسمهم هو على انفسهم الست هو كقولوا بلى الاية ابن عباس گفته
خلق الله آدم واخذ من شاة انه ربه وكتب اجله ورزقه وصيته ثم اخرج ولد من ظهره كهيئة الذر واخذوا منهم انهم
وكتب اجلهم وارزاقهم ومعاصيمهم اخرج عبد بن حميد وحسن بن حزام في الاستقامة وابن جرير وابن المنذر وابن
ابى حاتم وابو الشيخ وعنه ابى بن كعب في الآية الى قول بما فعل المبطلون قال جمعهم فجعلهم جميعا ازواجا
في صورهم ثم استنطقهم فقلوا نعم خذ عليهم العهد والميثاق ثم اشد بهم على انفسهم الست
بركهم قالوا بلى قال فاني اشهد عليكم السموات سبع واشهد عليكم اياكم آدم ان تقولوا اليوم القيامة
انا نكلمك بعلم بهذا واعلموا انه لا اله الا غيبي ولا رب غيبي ولا تشركوا في شيئا اني سارسل اليكم
رسلي يذكركم عهدي وميثاقي وانزل عليكم كتبي قالوا نشهد بانك بنا ائمانا لا رب لنا غيرك ولا
اله لنا غيرك فاقروا ورفع اليهم آدم فيظهر اليهم فراى الغنى والفقر وحسن الصورة ودون ذلك
قال يا رب لولا سويت بين عبدك قال في حبيبت ان اشكر وراى الانبياء وفيهم مثل السبع عليهم النور
وخصوا بميثاق آتت في الرسالة والنبوة ان يبلغوا به هو قوله تعالى واذا اخذنا من النبيين
الاية وهو قول فطره الله التي فطر الناس عليها وفي ذلك قال تعالى وما وجدنا الاكثره من عهد وان وجدنا
اكثرهم لغا سقين وفي ذلك قال تعالى فما كانوا اليوم منوا بما كنزوا به من قبل قال فكان في علم الدين كنز
به ومن يصدق فكان رسولهم عليه السلام من تلك الارواح التي اخذ محمد با وميثاقها في نزلهم فاسلما الى مريم في صورة ابنة
فتمثل لها بشرا سويا قال اتى فذل فيها انتهى اخرج عبد بن حميد وعبد الله بن احمد في رواية الست وابن جرير وابن
ابى حاتم وابن منذر في الرد على البهية وابن مردويه والبيهقي في الاسماء والصفات والضيا في المختارة وابن عساکر في تاريخه
وناظم در منثور چند روايات در معنى سوق كروه ولما قد عوهد الله لكروه وناظم در منثور
آورده قد قاله الضحاك والاحراز وهو الذي اذنى به البراءة يعني ضحاك كه از اية تفسير گفته
مسئول مى شوند اطفال از عهده كيه و عالم در بوده و بنا دك از اية حفيه ست نيز بدان فتوى داده ناظم در شرح العهد
آورده اخرج ابن جرير قال مات الضحاك ابن سنان في سنة ايامه فقال اذا صنعت ابني في محلة فابرز وجهه و حل عقده فانه يجلس يسئل
قلت عما يسال قال عن الميثاق الذي اقرب في صلب آدم انتهى والقوطني والغاكها في حرمنا به وجمع من

کبار العباد و شرح الصدور گفته اند جزم القدری با تکلیف نه عقلی و نه فروعی بلکه منزه است و معاد هم و میمون بود
 عابدان و صرح ابن یونس من صحبنا با نه یندب ان یلقنا و قال فی تمتته قد یماد قد لقی الله
 ابنه ابراهیم و ابراهیم ولد رسول خدا صلوات الله علیه و ما به وفات فرمود گویند آنحضرت علی امیر علیه و علی اکرم سلم تقی
 وی کرد و لکن در جمع التشتیت گفته اند خبر لا یوجد له سند اتفق کذا فی تعلیقه القاضی حکمی و فی النظایم هو
 لابن فورک و مراد بقاضی درین بیت قاضی حیدر از امیر شافعی است و ابن فورک بضم فاء و سکون و او در او کاف
 محمد بن حسن بن فورک علامه در این حکم اصولی اصهبانی نزول نیابورست مسند ابو داود و از ابی فارس غیر شنیع و او
 بهیقی و غیره اخذ کرده اند و بحث بود بر کرامیه و او را توالیف حیدرست توفی مسعودی است و اربعه رحمة الله علیه
 و لفظ حکمی درین بیت معروف و مجهول هر دو خوانده شده و ذکر کبره وقع اشباع و استغفر للسیکی هن الاثنا
 فصالحه فی کتبه اثریری و علامه محمد بن امین میگوید و ما بعده من اثر من الصلوة و غیره کتبه عابد بسوی علم است
 یعنی در کتب علم عینی و اثری ازین اثری خبر نیست و اما بالذم یعنی غافل احمق که تدبیر نداند و امور قلیل الفطنته است یا
 آنکه سلامت صدر بروی غالب گشته کما فی هذه القاموس مطبوع بر غیر و غافل از شریعت و با مردم حسن ظن دارد و پس ناظم
 ارشاد بسوی حکم او میکند و میفرماید و الفاکل فی ابله توقف و ذی جنون او بفترة و فی ابله و ریضا صفت
 مقصدین است که طلب حب آخرت بر آنها غالب گشته و از مسائل و اسباب دنیا غفلت ورزیده و بی خبر افتاده اند
 و در آخرت اکیس باشند یعنی ابله و مجنون و اهل فترت مسئول شوند یا نه فاکل و ریضا جاده توقف سپرده گویم و ای آنست
 که چنین گویند که اگر در بلاهت خارج از تکلیف شده است پس همچو مجنون است و اگر خارج نشده پس مثل غیر خود از تکلیف است
 و در حق دیوانه همان حکم جاری باید کرد که در حق اطفال گذشته و اما اهل فترت که زمانه نبوت را ندیده اند و نزدشان
 شرع من قبلهم نه بود که آرای شناختند پس ایشان خلاف است و این معنی بر عموم سوال است برای اعم ماضی و مقضی
 الروضة ان لا یسألوا الا حکمک و هن له نلی و این بیت را در جمع التشتیت نگرفته و بشرحش نیز دانسته و در اصل
 ساقط شده یا سهو قلم نسخ باشد و الله علم و حکمت کسی است که برای او تکلیف سابق شده بعضی اهل علم گفته اند که اهل فترت
 سه گونند اول کسی که در توحید بصر بصیرت خود کرده و از ایشان کسی هست که در شریعتی از شرع داخل نشده مثل
 قس بن ساع و زید بن نفیل و بعضی در شریعت حقه قائم الرسم و آداب مثل تبع و قوم او و دم کسی که تبدیل و تغیر نمیکند
 کرده و توحید ننمود و برای نفس خود تشریع عبادت کرده و حلال و حرام مقرر ساخت و این قسم بسیار اند مثل عمرو بن
 و وی اول کسی است که برای عواید عبادت اصنام مسنون ساخت و تشریع احکام نمود و بجهت مقرر کرد و آن هر ناقص است
 که پنج شکم زاید و فاسل او ذکر بود پس از اصطلاح المنان گردانید و گوشه را رشت کرد و در کوبش حرام ساخت و سائب
 نمود و آن هر ناقص است که صاحبش سوار شدن بران ترک واد بشیر طیکه مرادش حاصل گردد و وصولی تهر کرد و آن

ماه مهلت شکست چون باز آید و برای آنکه ترک نمایند و آن ذکر را هم فرج سازند و گویند وصلت الانی اخایا
 و اگر ذکر باشد زنده کرده آنرا بخورند مرموم دهند و حامی مقرر ساخت و آن فحلی است که از صلبش زده بطین زاید بود
 بار نیک کردند و میگفتند که وی حمایت پشت خود کرده است و گروهی دیگر از عرب آمدند و بر شمع وی عبادت جری ملائکه
 افزودند و خانها و دیرها گرفته شدند و مجابا شدند و با کعبه مکرر مضامین جستند مثل لات و عزی و مناة و حنکله
 یهود و عزی را پسند و انصاری مسیح را این اند گفتند عرب ملائکه را و خزان خدا قرار دادند و ما شب الیلته بالباریه
 دقت الرجاج و دقت الحجر و فتنها و تشاکل الاحوال حکما منخرم الاصح و کما ناقص و لا خیر و کف و لا کفر
 مله واحدة قسم سوم آنکه شرک کردند و توحید و نه در شریعت پیگیری درآمد و نه انکار شریعتی نمود بلکه تمام عمر خود بخلقت
 و ذبول گذرانید و ندانست که کیست و از کجاست و اینها هم حسیت و این قسم در جاهلیت بسیار بود و این قسم اهل فترت اند
 حقیقه و ایشان معذب نباشند قال تعالی و ما کننا معذبین حتی نبینک دسولا و اما قسم اول پس در بعض روایت در باره
 زیدش آمده اند میبست امته و حده و امانت و خواند پس حکمش حکم اهل آن دین است که در آن در آمده و اما میکملی را از
 ایشان اسلام را نسخ لاحق نگردیده و زمان فترت میان حضرت مسیح عیسی بن مریم علیهما السلام و نبی محمد صلی الله علیه و آله
 سال بود و جبل مطبق ارض گردیده شرقا و غربا و عارف شرع و مبلغ دعوت علی و جمعا مفقود گردیده مگر انفا قلیل از اجابا
 اهل کتاب متفرق در اقطار ارض مثل شام و غیره و اما صحبت احادیث بتعذیب اهل فترت مثل صاحب محسن و غیره پس
 عقیل بن ابیطالب جواب از آن گفته یکی آنکه این اخبار احادیث معارض قاطع نشود و هم قصر تعذیب است بر ایشان
 و بسببش معلوم خداست سوم قصر تعذیب مذکور در این احادیث بر بدلین و مغیره بن شریح و شاریع ضلال غیر معذوره
 چه اهل فترت چنانکه گذشت سه قسم اند و آنچه مذکور شد مبنی بر عدم اختصاص سوال باین امت است و کلام بر آن مع اخلافت
 گذشته الساد سلطیت یوم الجمعة ۱۰ اولیله لسنه الف و ثمان مائه یعنی قیسم ششم از کسانیا مسئول نشوند کسی
 که روز جمعه یا شب جمعه بدر بنا بر روز و بخت مرفوعه متصله الانا و چه آنچه برای او نزد خدا بود درین روز و خطای وی
 بروی تکشف گشته و پرده از روی کار برداشته شد چه جهنم را روز جمعه میفرودند بلکه ابواب سقر را درین روز و تخمه
 میزنند و عمل سلطان نار که در سائر ایام می باشد درین روز نمی ماند پس چون او تعالی بنده را از بندگان خویش درین روز
 قبض فرماید اهل سعادت و حسن باب و خیر خانه او است و خود قبض درین یوم نمی شود مگر کسی که سعادت مند است و
 انداز فتنه و تیرمونی و معصوم می ماند زیرا که بسبب تیز منافق از مومن است و این مومن سعید بود پس تیز کلام چه میکند
 درین باب احادیث متعدد آمده از آنجا حدیث جابر است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم من مات یوم الجمعة
 اولیله الجمعة اجر من عذاب القبر و جاء یوم القیامة و علی طابع الشهدا اخرجه ابو نعیم فی الحکیة و عن ابیاس بن کثیر ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله قال من مات یوم الجمعة کتب له اجر شهید و و فی فتنه القبر اخرجه حمید فی ترمذیه و عن عطاء قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة اول ليلة الجمعة الاولى عند القبر وقتئذ القبر يلقى الله ولا حساب عليه واما
 يوم القيامة فمعه شهود يشهدون له اخرجه حميد بن طريق ابن جريح ناظم وشرح الصدوق وكفنه هذا حديث لطيف صرح
 فيه بنفي الفتنة والغائب معا وقد اجتمع مما ذكرناه جماعة لا يسألون واعيننا كل شهيد واتبع الاقران الشهاد اكثر من اثنين
 افرؤتم بكرا ستمتهى وقال بعض الشراح ولذا طبق العلماء على ان المراد بقوله تقتنون والبقعة القبر سوال تكملة وذكره الاثر
 صريحه فيه انتهى وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يموت يوم الجمعة اول ليلة الجمعة الاوقاه المدفنة القبر فيه
 ساعة الاجابة وتكفير الاثام وليضعن اجر الاذهاب الى الصلوة بكل خطوة اجر سنة وانه خير ايام الاسبوع وتجمع فيه الارواح
 اخرجه احمد والترمذي وحسنه والبيهقي وبان اشارت كرده ست ناظم و قول خود حسن ذلك الترمذي والبيهقي
 وكوله من شاهد مصدق قرطبي گفته هذه الاحاديث لا تعارض احاديث السوال السابقة بل تخصها وتبين
 من لا يسأل في قبره من يجري عليه السوال ويقاسى تلك الابهوال وبذلك ليس القياس فيه فضل والاجمال للنظر فيه انما يعلم
 والافتقار لقول الصادق صلى الله عليه وآله وسلم انتهى لكنه في مشكل الطحاوي بنقله ضعفت فيه
 الراوي + وجمع التثنية گفته لم اقف على كلام الطحاوي ولا ذكره الناظم في شرح الصدوق الا ان قال الترمذي بعد اخرجه
 يحيى بن ابي عمير عن مسلم انه حديث غريب ليس سنده متصل انتهى گويم ودر حديث جابر ابو موسی رجبی است و هو مدنی
 ضعیف سید علامه محمد بن اسماعیل امیرم ج گفته و نیز مطلع نشم بر افراد سیوطی و باره شهدا و لكن خود از ان مدعی ناظم كذا
 و بذكره شرح مرغباردة فائدة زائدة مودوم و ان نظم ابن است دوی لنا الاثبات عن خیر الوری + رسولنا
 المبعوث من ام القرى + بانه خص بنیل الفضل + جماعة كالشهداء فاستل من في سبيل الله حقا
 قد قضى + كذا الغريق والمحرق قد قضى + بذالك المختار والمبطون + ومن يجمع وكن المطعون + اول
 مرده در راه خداست و حدیث را تخمین روایت کرده اند و در حدیث ابو هریره است قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 فيكم قالوا يا رسول الله من قتل في سبيل الله قال ان شهدا انتهى اذ القيل قالوا فمن هم يا رسول الله قال من قتل في سبيل
 فهو شهيد ومن مات في سبيل الله فهو شهيد ومن مات في الطاعون فهو شهيد ومن مات في البطن فهو شهيد اخرجه مسلم و ما لك
 في الموطا والترمذي قال ابن النعمان شهد على ابيك يعني باصباح انه قال والغريق شهيد هذه رواية مسلم و در روایت موطا
 و ترمذي است ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال الشهداء خمسة المطعون والمبطون والغريق وصاحب الدماء والشاهد في سبيل الله
 فنوا خمسة و اما حريق پس ابن الاثير در جامع الاصول اخرجه كذا و لكن نسبتش بسوي احدي نكرده و ميت اول مشتمل
 بر سه قسم است و قضی در صرعه اولش يعني مات است و در ثانی یعنی تكلم پس میان هرو و جناس باشد و ميت دوم نیز
 سه نوع است و جمع دران بضم حيم و كسر آن زنی است كه در نفاس ميرد و آنرا نسائي از حدیث عقبه بن عامر صفوان
 بن امية اخراج كرده و فيه و النفاس شهادة و صاحب الهدى و ذات الجنب و السلس و المحجوس و الذنوب

كذلك بنقله الطحاوي - مصنف في حدیث ابن عمر راوی

و این چهار کس اند و حدیث صاحب هدم و حدیث ذات الجنب را بنی الاثیر و جامع الاصول آورده و برای آن بیاض گذاشته و سیوطی نیز کثیر در جامع معنی از حدیث جابر بن عتیق کرده و منسوب بسوی احمد و ابی داؤد و نسائی و ابن ماجه بن حبان و عاکم ساخته و همچنین و ترمذی آنرا از حدیث ابو هریره آورده اند و اما صاحب پس از جابر بن عتیق از حدیث عبا بن صامت باین لفظ منورده السل شهاده و طبرانی آنرا از حدیث سلمان و احمد از حدیث انس بن جنید و ایت کرده اند و اما مجوس بن یزید چون در جابر بن عتیق از حدیث ابن زید از حدیث علی السلام منورده **و** کذا لا یلقی قتل دون اهلته او دینا و لا یستعمله او دمه و من جنى علیه جیره او فسن له ذل و لا غنة هامة او من سبغ له فتراسه کذا الک منی صرح عینی ایتا تمه بالشرقی و عاشق عفت عن العشق حاصل آنکه در بیت اول و سوم سر سر نفر ذکر یافته و در بیت دوم و چهارم و دو و نصف مذکور اند پس چهار نفر اول را یعنی سه از بیت اول و اول از بیت دوم بود و دو ترمذی و نسائی از حدیث سعید بن زید باین لفظ روایت نموده اند قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول من قتل دون ماله فهو شهید و من قتل دون دینه فهو شهید و من قتل دون عینه فهو شهید و من قتل دون دینه فهو شهید و من قتل دون ماله فهو شهید و من قتل دون دینه فهو شهید و من قتل دون عینه فهو شهید بن عامر روایت کرده قاله الشافعی و غیر عشیق را دلمی و رسند فردوس خطیب تاج خویش از ابن عباس عایشه بسند ضعیف باین لفظ اخراج کرده من عشق و عفت ثم مات مات شهید او حافظ ابن القیم گفته اند حدیث یرویه سوید بن سعید و قد انکره حفاظ الاسلام علیه قال ابن عدی فی کامله هذا احد ما کمر علی سوید و کذا ذکره البیہقی و ابی یحیی بر فی الذخیره و التذکره و ابی یحیی و عدیه فی الموضعات سید علامه محمد بن اسمعیل گفته قلت و الصواب فی الحدیث انه من کلام ابن عباس فخطب سوید فی رفته انتهى و حافظ ابن القیم در زاد المعاد و دعای وضع این حدیث کرده با تفصیل و اطناب و همچنین و حدیث عایشه گفته نمی باشد بعد از این عایشه ما حدثت بهذا عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قطعه بعد ضعیف رفع حدیث از جمیع طرق ذکر کرده بعد گفته ان صح عن ابن عباس فلا یصل تحت حتی یصیب لبد و یصیب لبد و یکتفم لبد و یزالا یمکن الا مع قدرته علی مشوقه و اشیاء یصله و خوفه و رضاه و هذا من حق من یصل تحت قوله تعالی و اما صاحب من حق مقام ربی و فی النفس علی الطبیعی فان الجنة هی المأوی و تحت قوله سبحانه و لم یخاف مقام ربی جنتان انتهى **و** کذا الک من یقتل دون مظلمه او جاره قال به من علمه و اول را نسائی و ضیاء از حدیث سوید بن مقرن و احمد از حدیث ابن عباس آورده و ثانی را بن عباس از حدیث انس روایت نموده **و** من اتاه الموت فهو فی الطلب العلم او عن اهل یقین اعتدب یعنی دیگر بر کرامت آدم و وی و طلب علم بود یا از اهل خود و مغترب بود و این هر دو شهید اند اما ابی القیم و بزار از ابی هریره و ثانی را بن ماجه از حدیث ابن عباس و دارقطنی از حدیث ابن عمر اخراج کرده اند و سمح الدارقطنی و اخرجه ابو کبیر الطبری من حدیث انس ابی هریره و الصابی من حدیث جابر و الطبرانی من حدیث عترة **و** صاحب المحی و من ترمذی و فی نخعی و کذا الک الغیر **و** و این سه کس اند و اول را دلمی و رسند فردوس

از حدیث انس و ثمانی را طبرانی از حدیث عثمان و اخراج کرده اند و ثمانی زن غیرت دار بر زوج خود است که از غیرت ببرد
 و من یخ عن منکر من اعمی بالحدود فلحقه صاعقه الخ و این ابن عساکر از حدیث علی علیه السلام آورده
 و سائل یصد فی الشهادة و من اتی بهذه العباد و سائل شهادت برستی را مسلم از حدیث انس
 باین نظر روایت کرده من سأل الله الشهادة بصدق بلغه الله منازل الشهداء و تفسیر قول او بهذه العباد این بیت است
 صوم ثلثة من کل شهر یحفظ علی النض و الوقت و این را طبرانی در معجم کبیر حسن از حدیث ابن عمر بن
 لفظ اخراج کرده من علی الضعی و صام ثلثة ايام من الشهر ولم یرک الموتر فی حضر و لا سفر کتب لاجر شهید و مستحب
 فی الصباح و للمساء ثلاث عودات و کان دارسا ثلث لایات ختم الحشر ا و انس لحدود الا الذکر
 و این را ترمذی از معقل بن سبیر باین نظر روایت کرده قال رسول الله علیه و علی السلام من قال حين یصبح ثلث
 مرات اعوذ بالله السميع العليم من الشیطان الرجیم و قرأ ثلاث آیات من آخر سورة الحشر و کل الله سبعین الف ملک یصلون
 علیه حتی یمسی و ان مات فی ذلک الیوم مات شهیداً و این قولها حسن میسر کان بملک المنزلة و مصرع چهارم اشارت است
 بسوی اخراج خرایطی از انس باین لفظ من قرأ سورة الحشر حیث و من علی ظهر الحجد قد مضی
 عوابطاً و راضیاً حال القضاء و اول اسلام از حدیث ابو هریره و ثانی را تجری از انس وایت نموده و
 قائل فی حضر المنون و ما قال ذ و ن ببطن النون و منون الفتح میم یعنی موت است و منته تبر بص بریر المنون
 و ذ و النون لقب بنی السدیوس بن بنی غایه السلام است و قول او همانست که او تعالی و کتاب عزیز حکایتش فرموده
 لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و کبره فی العدد اربعیناء و اخر المنقول مارویاه
 و این حدیث را حاکم در مستدرک از حدیث سعد بن قاص مرفوعاً روایت نموده و قول شایع و مود ناذاذ الحشر
 و فقنا الله الی الصواب مفعول ثانی قول وی رویناه است و حدیث را طبرانی در معجم کبیر از حدیث ابن عمر اخراج کرده
 و وصل یادیب علی عهد و الال و الاصحاح اهل الی شد و برین بیت ابیات سید محمد بن سید علی
 که در باره شهدا جمع کرده بود نوشته شدند و اگر چه حضرت سید رحمة الله تعالی بر کتاب مفرد سید علی درین باب مطلع نشده
 گمان نقلا عنه و الا لیکن محرر بطور تجا و الذم عن سیما و منتم له باحسنى و او خله فی جنازة بران واقف گشته و نامش
 ابواب السعادة فی اسباب الشهادة است و دران سید علی بن شهادت بمبطون و بطعون و غریق و صاحب بدع و شهید
 فی سبیل الله از حدیث متفق علیه آورده و شهادت صاحبات الجنه صاحب حریق و جمع را بر اخراج مالک در موطا
 و احمد و ابو داود و نسائی و حاکم در مستدرک و این جوابی بهقی و در شعب از حدیث جابر بن نفیک حواله کرده و در حدیث
 بطن که نزد طبرانی از سلمان است گفته قال القرطبی اختلف المراد بالبطن الاسنقا و الا اسمال علی قولین للعلماء و از
 معجم کبیر طبرانی از حدیث عتب بن عبد الله مرفوعاً آورده یاتی الشهداء و المتوفون بالطاعون فیقول اصحاب الطاعون

و هر که برین ده مرتبه درود فرستد حق تعالی در عوض آن بروی صد مرتبه درود فرستد و هر که برین صد بار درود بخواند
 حق تعالی در میان هر دو چشم او براده من الاغاق و براده من النار نوسید و روز قیامت هم مسکن شده و میسر ازین
 اخراج الطبرانی فی الاوسط و الصغیر و در حدیث حذیفه بن الیمان آمده که هر که در اول صبح و شام بگوید اللهم فی ما شئدک
 بانک انت الله الذی لا اله الا انت و حدک لا شریک لک و ان محمد عبدک و رسولک علی الدنیا و الاخری و الله و سلم ابو بکر علی
 و ابو بکر بنی فاخته فی انه لا یغفر الذنوب الا انت و دران روز یا شب بمیر و شهید بمیر و اخراج الاصبهانی فی التفسیر
 و در حدیث طویل ابو هریره نزد هبئی هر دو نماز آمده انما عن ولایت فی سبیل الله شهید و در حدیث ابن عباس است هر دو نماز
 شهید اخراج الطبرانی و وی کسی است که از برق بمیرد الی غیر ذلک ما قاله رحمه الله تعالی و فضل و باجماع سیوطی و غیره شهید
 است مرحومه را بسیار نقل کرده اند اگر چه افضل و اکمل ایشان به ان مقتول فی سبیل است اما بقیه شهیدان را نیز نصیب
 از اجر است که عامه موتی را نیست و فضل الله و اسرار و رحمة قریب و چون این بحث تمام شد لا عود و میکنیم بسوی شرح
 ابیات تثبیت گفت ناظم روح السباع القاری کل لیل + تبارک الملك یرید نیلاه + عن ابی هریره قال
 قال رسول الله صلعم ان سورة من کتاب الله ما هی الا ثلثون آیه شفعت لرجل حتی غفر له تبارک الذی برز الملك اخراج احمد
 و ابو داود و الترمذی و حسن و النسائی و ابن ماجه و ابن حبان و الحاکم و صحو و ابن مردویه و البیهقی فی شعب الایمان و اللفظ
 للترمذی و عن النسن قال قال رسول الله صلعم سورة فی القرآن خاصمت عن صاحبها حتی ادخلته الجنة تبارک الذی یرید
 الملك اخراج الطبرانی فی الاوسط و ابن مردویه و الضیاء فی المختارة و عن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی صلعم خناه
 علی قبر و هو لا یحسب انه قبر فاذا قبر انسان یقر سورة الملك حتی ختمها فانی النبی صلعم فاجبه فقال صلعم هی المانعة هی النجیة
 تنجی من عذاب القبر اخراج الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب الحاکم و ابن مردویه و ابن نصر و البیهقی فی الدلائل
 و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلعم تبارک هی المانعة من عذاب القبر اخراج ابن مردویه و عن رافع بن خدیج
 و ابی هریره انهما سمعا رسول الله صلعم یقول انزلت علی سورة تبارک و هی ثلثون آیه جملة واحدة و هی المانعة فی القبور
 اخراج ابن مردویه و عن ابن عباس انه قال لرجل الا اتخفک بحديث تفخر به قال بلی قال اقر تبارک الذی برز الملك
 و علیها الهک و جمیع و لدک و صبیان یتیم و حیرانک فانما النجیة و المجداة و تجاول یوم القیامة عند ربها القاریها و
 تطلب ان تنجی من عذاب النار و تنجو بها صاحبها من عذاب القبر قال رسول الله صلعم لو ددت انما فی قلب کل انسان
 من امتی اخراج احمد فی مسنده و اللفظ و الطبرانی و الحاکم و ابن مردویه و عن ابن مسعود قال یوتی الرجل فی قبره
 فیوتی من قبل جلیه فمقول رجلاه لیس لکم علی ما قبلی سبیل قد کان یتوم علینا بسورة تبارک الملك ثم یوتی من قبل
 راسه فیمول لیس لکم علی قبلی سبیل قد کان یتوم فی سورة الملك فی المانعة تمنع من عذاب القبر و هی فی التوراة سورة
 الملك من قرأ فی لیل فهدا کثر و اطیب اخراج ابن الضریس و الطبرانی و الحاکم و صحو و البیهقی فی شعب الایمان و دین

معنی احادیث و آثار بسیار اند که ناظم در دانشور بزرگش برداشته و در آنچه در اینجا ذکر کردیم متعین و بلیغ است فضیله
 اخبار ذات عدله و بعضی هم ضم الیهما السجدة یعنی و منجی بودن سوره تبارک از عذاب قبر اخبار
 کثیره از آنحضرت اسلام وارد شده چنانکه بنده انسان گذشته و از صحابه هم آثار و حدیث باب آمده این مسعود گفته من
 قرء سورة الملك کل ليلة عظم من فتنه القبر و بعضی اهل بیت علیهم السلام این سوره را در دو رکعت بعد و تر میخوانند
 و اما ضم سوره بقره با سوره تبارک درین خاصه پس دارمی در مسند خود از خالد بن جعدان آورده قال بلغنی ان آثم
 التنزیل بمجاله عن صاحبها فی القبر تقول ان کنت من کتابک فشققت فیہ وان لم کن من کتابک فمحنی عندنا ما کمون
 کما لطیر تحمل جناحا علیہ فتشغله و تمنعه من عذاب القبر فی تبارک مثله و کان خالد لایزال یقرأ بها و تنیر دارمی و ترمذی
 از جابر روایت نموده اندکان النبی صلی الله علیه و آله حتی یقرء تسبیح السجدة و تبارک و آذر بر او فرموده آنکه من قرأ الم سجد و تبارک
 قبل النوم نجما من عذاب القبر و وقتی فتاوی القبر گویم این روایت از طریق سوار بن مصعب آمده و وی سخت ضعیفست
 و باجماع این همه هفت کس اند که از ایشان سوال در قبر نمی رود و یاقی مانند آنکه بزرگتر شهید می رسند آنکه مسؤل شمی
 و آن غی کس اند که ذکر آنها صحیح و رواه کرده اند گشت و مستفاد ازین روایات آنست که سوال منکر و کثیر مجله عذاب قبرست
 زیرا که ناظم هفت کس از ان مستثنی کرده و برای آنها استدلال با دلایل عدم عذاب قبر نموده پس ریخا ذکر کردیم
 جامع ضلال جمله از غیر افع برای عذاب قبر کنیم تا فاده نام کرد حافظ ابن القیم ح در کتاب الارح گفته و قد جاء فیما یجی
 من عذاب القبر حدیث فی الشفا رواه ابو موسی المدنی و بنی علیة فی کتابه الترغیب والترهیب و جعله شرعاً و رواه من
 سریش بنی الفرج بن فضالة حدیثا بلال ابو حمزة عن سعید بن المسیب عن عبد الرحمن بن سمر قال خرج علينا رسول الله
 و نحن فی صفه فی المدینه فقام علینا فقال انی رايت البارئہ نجما رايت رجلا من امتی اتاه ملک الموت لقیض و دفن
 بره بوالدیه فرد ملک الموت عنه و رايت رجلا من امتی قد بسط علیہ عذاب القبر فجاءه وضوءه فاستنقه من فک رايت
 رجلا من امتی قد احتوشه الشیاطین فی ذکر الله فطرد الشیاطین عنه و رايت رجلا من امتی قد احتوشه ملائکة العذاب
 فجاءته صلوة فاستنقه من یدیم و رايت رجلا من امتی لیس عطا کما دنی من حوض من من و طرد فجاءه صیامهم
 رمضان فاسقاه و رواه و رايت رجلا من امتی و النبیون و المؤمنون قعودا علی علقا کما قد الی خلقه طرد فجاءه
 من الجنابة فاخذ بیده فاقعه الی جنبی و رايت رجلا من امتی بن یدیه ظلمة و عن یمینه ظلمة و عن شماله ظلمة و من فوقه
 ظلمة و هو خیر فیها و حج و عمره فاستخرجاه من الظلمة و ادخلاه النور و رايت رجلا من امتی یحیی بجمه و یج النار و شره
 فجاءته صدقة فصار ستره بینة و بین النار و یطبل علی راسه و رايت رجلا من امتی کایم المؤمنین و لا یکلوه فجاءته
 صلوة لرحمة الله یا مشرکین ان کان و صلا لا رعمه فکلوه فکل المؤمنون و صافوه و ففهم و رايت رجلا من
 امتی قد احتوشه الزبانية فجاءه بالمرحوف و همیه عن المنکر فاستنقه من یدیم فادخله فی ملائکة الرحمة و رايت

رجلا من امتي جاشيا على ركبتيه وبينه وبين المذحج نجس حسن خلقه فاخذ بيده فاخذ على الصدغ وحمل ورايت رجلا
من امتي قد ذهبت صحيفته من قبل شمال فجاءه فوسل اليه فاخذ صحيفته فوضعا في مئذنة ورايت رجلا من امتي خفت ميزانه فجاء
افراط فقلوا ميزانه ورايت رجلا من امتي قائما على شقيه جرحه فجاءه رجاء في الدنيا فاستنقذه من ذلك مضى ورايت رجلا
من امتي قد هوى في النار فجاءه دعة على منخشة الدنيا فاستنقذه من ذلك ورايت رجلا من امتي قائما على الصراط كما
يرعد السعفة في سراج عاصف فجاءه حسن ظنه بالدين فكتب دعة ومضى ورايت رجلا من امتي يزحف على الصراط ويخبط احيانا
ويتعلق احيانا فجاءته صلوة على قائمته على قدسيه وانقذته ورايت رجلا من امتي انتهى الى ابواب السماء فغفلت الابواب
ودونه فجاءته شهادة ان لا اله الا الله ففتحت الابواب وادخلته الجنة قال ابو موسى الديلمي هذا حديث حسن جدا بعد
ابن القيم گفته وسمعت شيخ الاسلام يعني ابن تيمية رح عظيم امرنا حديث وقال اصول السنة تشبه له وهو من احسن الاحاديث
انتهى وكذا ثبت ان قل هو الله احد ومرض موت بسبب عدم اعتنائهم ودرقه واسن از ضعفه اوست واصبها في امر
ترغيب وترهيب از ابن عباس آرد كه فرمود رسول خدا صلي الله عليه وسلم صلى بعد المغرب ركعتين في ليلة الجمعة يقر في كل احد
منها فاتحة الكتاب واذا زلزلت الارض خمسين مرة يكون الدين عليه سكرات الموت واعاذه من عذاب القبر وليسر له الجواز
على الصراط يوم القيامة وذكره الناطم في شرح الصدور وقد نقل فيه ايضا ما معناه من قال كل يوم لا اله الا الله الملك الحق
المبين مائة مرة امن فتمت القبر والله اعلم **سؤال الكافر واطفال المشركين** يعنيان بيان اختلاف درين مسئلت

قال ابن عبد البر فيما نقلوا الكافر الصالح ليس يسأل واما السؤال للمنافق منهم كما دل
حديث الصادق والعرقبي خالف ابن القيم ولا ادفع الاول عندي فافهموه گفته است ابن
عبد البر كه ان الآثار دالة على ان لا يكون السؤال الا للمؤمن او منافق واما الكافر الجاحد المبطّل فليس من يسأل عنه به ودينه
ودينه وحاظ ابن القيم رحمه الله بعد نقل اين قول زياده كرده گفته القرآن ومنه تدل على خلاف هذا القول وان السؤل
لكافر واهل بيته لم قال الله تعالى بنسبت الله الذي اخرج بالقول الثابت في الحياة الدنيا وفي الآخرة ويصل الله
الظالمين يفعل الله ما يشاء وقد ثبت في الصحيح انها نزلت في عذاب القبر حين يسأل من ربك وما دينك ومن نبيك
وفي الصحيحين عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا وضع الميت في قبره وتولى عنه اصحابه انه يسمع قرع نعالهم وذكر الحديث
وزاد البخاري والمنافق والكافر فيقال له ما كنت تقول في هذا الرجل فيقول لا ادرى كنت اقول كما يقول الناس فيقال
لا دريت ولا تليت ويضرب بطرقة حديد ويصيح صيحة يسمعها من عليه الا الثقلين كهذا في البخاري واما الكافر والمنافق
بالواو انتهى گويم حافظ ابن حجر جرح وفتح البخاري بعد ذكر حديث بخاري گفته واما المنافق والكافر كذا في هذه الطرق بل واد
العطف وتقدم في باب تحقيق النعل بجها واما المنافق او الكافر بانك وفي رواية ابى داود وان الكافر اذا وضع وكذا لابن
حبان من حديث ابى هريرة وكذا في حديث البراء الطميلي وفي حديث ابى سعيد عند احمد بن حنبل في كافر ومانفك بالثواب

فی حدیث اسماء فان كان فاجرا او كافرا فوالی المصمحين من حدیثهما واما المناق و المرتاب و فی حدیث جابر عند عبد الرزاق و حدیث
ابی هريرة عند الترمذی و اما المناق و فی حدیث عایشة عند احمد و ابی هريرة عند ابن ماجه و اما الرجل السوء و لطلب فی من
حدیث ابی هريرة و ان كان من اهل الشك فاختلفت هذه الروایات لفظا و هی مجمعة علی ان الكافر و المناق یسأل فضیه
تعقب علی من زعم ان السوال انما یقع لمن یدعی الا یان ان مخفا و ان بطلا و مستندهم فی ذلك ما رواه عبد الرزاق من طریق
عبید بن عمیر احكبار التابعین قال انما یفتن رجلان مؤمن و منافق و اما الكافر فلا یسأل عن محمد صلی الله علیه و آله و هذا موقف
والاحادیث الناصئة علی ان الكافر یسأل مرفوعة مع كثرة طرقها بصیحة فی اولی القبول و جزم الترمذی بحکم ان الكافر
یسأل لجمعه حافظ ابن حجر کلام ابن القیم که بدان تعقیب ابن عبد البر را هم گفتم بآنکه دلیل برخلاف کلام ابن عبد البر قاع مست شرع لصدقه
سیوطی است که چه قسم در اثباتش کلام ابن عبد البر را هم گفتم بآنکه دلیل برخلاف کلام ابن عبد البر قاع مست شرع لصدقه
گفته ان ما قاله القرطبی و ابن القیم ممنوع و انه لم یجمع بینما فی شئ من الاحادیث و انما و در فی بعضها ذكر المناق و فی بعضها
ذكر الكافر و هو محمول علی ان المراد به المناق بدیل قوله فی حدیث اسماء و اما المرتاب و المناق و ولم يذكر الكافر متنی گویم کلام
حافظ ابن حجر که از شیوخ سیوطی است معلوم شد که جمع میان هر دو در الفاظ احادیث وارد شده کما نقلنا و اما بجماع این همه
در باره کافر کلف است بر هر ملت که باشد و اما صغیر پس ناظم گفته و الوقت عن سؤال طفل المشرك + یقال عن
ابی حنیفة صحیح یعنی امام ابو صفیة لعنان بن ثابت کوفی ح در مسئل بودن طفل صغیر شرک توقف کرده و شاید که
وجه توقف آنست که سوال خاصه این است نیست و گذشت که همه اطفال مسئول نمی شوند و الله اعلم اسام المملکین و
صفقتها در جمع التثنیت همین قدر گرفته و در بعض نسخ لفظ و کیفیت السوال زیاده آمده و همین صواب است زیرا که
این کیفیت در آیات این باب مذکور شده پس هر ترک غیر ظاهر است اللهم مگر سه قلم کتاب کتاب باشد اذ اقولی الناس
من بعد الدفن + و ددت الیه و روحه الی البدن کلام ناظم مشعر در روح بعد دفن است و ظاهر الفاظ احادیث
روان قبل دفن است و شرح الصدور در باب معرفت میت غافل و مجبور و در او سماع او قول قائلین گفته عن
عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من میت یوضع علی سریره فتخطی به ثلاث خطا الا تکلم بکلام سمیع او من یشاء
الا تشلین یحی الا یشی و الا یشی یقول یا اخوتاه و یا حایاه فتشاء لا تقر کلمه الا نکاخر تنی و لا یعبن بکلم الزمان کما لعب فی خلفت
ما ترک لورثتی و الدیان یوم القیامه یحاصنی و یحاکمی و انتم تشیعونی و تدعونی اخر جابن ابی الدنیا فی القبور و اخر
الشیخ عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا وضعت اجنزة و احتملوا بالرجال علی اعناقهم فان كانت حیاة
تالت قدمونی قدمونی و ان كانت غیر حیاة التالت یا ولها این تنه یبون سمیع صورتها کل شی الا الانسان و لو سمع
الانسان لصعق و عنده ان النبی صلی الله علیه و آله قال ان المیت یعرف من نعیه و یحکل و کیفته و من یدنیه فی حفرته اخر جاب
و ابن ابی الدنیا الطبرانی فی الاوسط و المرفوعی و ابن منده و ظاهر این احادیث عود روح لهوی میت و برین حال قبل

و فنی است مگر آنکه بکبرین عبد الله بن مرنی گفته یعنی آنکه ما من میت بیوت الا ورحه فی دیک الموت فممن غنیو نه و
 کیفونه و نه و هیری مایضه ابله اخر جابن ابی الدنیا و حریفه گفته ان الروح فی دیک الماتک المجد لقیلب فاذا حمله تبعه فاذا
 وضع فی القبر بنیه اخر جابن البیضی مگر آنکه مرنی تابعی است و ثانی موقوف پس اگر این آیت صحیح شود و رفع آن ثابت
 گردد صلی تعقید برای احادیث معرفت میت بغسل خود و کلام فوق نش فقط بروج باشد و رشح این منظومه
 گفته که چون روح برآید و آسمان می برند اگر صلی است درهای آسمان برای او مفتوح میگردد و آنکه سجده زیر عرضش
 میکند و حق تعالی میفرماید بنویسد کتاب بنده مراد علیین و برگردانید روح او را بسوی زمین چمن او را از زمین آفریدیم
 و در آن اعاده او کنیم و زنان او را بار دیگر برآوریم پس روح رجوع با راضی میکند غسل جسد خود را می بیند و در بعضی روایات
 آمده که روح در دست فرشته خاک می باشد پس می درآید و آن را اگر غیر صلی است برای او فتح ابواب سمائی شود و
 بعد تسویه تراب بروی در جسد می درآید از برای سوال انتهی بعد ناظم گفته و کلام صحیحی لدی الجمیع و لا حرج
 لظاهر الماتوره احادیث صحیح وارد اند با تکرار روح عود میکند بسوی میت و وی بفرستد در قبر می نشیند و مطالب
 میگردد و این ظاهر است در آنکه حیات کامله با جمیع اجزای دست بهم میبیدد و ناظم در شرح صد و راز فتاوی حافظ
 ابن حجر جرح نقل کرده که وی پرسیده شد از فتوای میت نزد سوال که آیا می نشیند یا سوال کرده می شود و او ناظم است
 گفت آنکه یقیناً ظاهر انحراف الروح محل فی نصفه الاعلی انتهی و جمیع اشتیت گفته و لا اعرف ان خبر الذی اشار الیه تنهی
 حافظ ابن القيم نوشته الاحادیث مصرته با عاده الروح الی البدن لکن هذه الاعادة لا تحصل بها حیوة المعهودة الیه
 یقوم بها الروح بالبدن و یحتاج الی الطعام و نحوه انما یحصل بها البدن حیوة اهزی یحصل بها الاتحان بالسؤال و كما
 ان حیاة النائم و هو نائم غیر حیاة المستیقظ فان النوم مع الموت و لا یغنی عن النائم اطلاق الحیوة فکذاک حیاة
 المیت عند الاعادة غیر حیاة الحی و هی حیاة لا یغنی عن اطلاق اسم الموت بل امر متوسط بین الحیاة و الموت کما ان
 النوم متوسط بینهما و لا لانه فی الحدیث فی انما حیاة مستقرة و انما یدل علی تعلق بالما بالبدن و هی لا تزال متعلقة
 به و ان لم یتمزق و تقسم و تفرق قال شیخ الاسلام بن تیمیة روح الاحادیث متواترة علی عود الروح الی البدن
 وقت السؤال و سوال البدن بالروح قول طائفة منهم ان از عفرانی و کل عین جهریه و انکره الجمهور و قالیم اخرون
 فقالوا السؤال للروح بلا بدن قال ابن حزم و اخرون منهم ان عقیل و غلط و الا لم یکن القبر بذلک اختصاصا انتهی مدعاه
 محمد بن سمیع روح گفته قلت الاحادیث کما قاله ابن تیمیة و انه علی انه یعاد الروح الی البدن ثم میسأل فالسؤال للروح
 فی البدن انتهی و جاء فی المنکر و النکیه و صفهما مکیب الوردی شهیر و در جمیع اشتیت گفته که انما اراناه
 من الایات و یحسن ان تكون القایة سفیة فتوقف بالسکون علی الرا فیهما و الاکان کمالان الشبه خبر و صفهما
 انتهی گویم در بعض نسخ بجای لفظ جابن لفظ جابن آمده و در بعض صورت کثیر و شبیه را برقع و شبیه می توان خواند و شبیه

ملکین منکر و کبیر در حدیث انس مرفوعاً آمده و منکر بفتح کاف اسم مفعول است حکیم تر ندی گفته و میا منکر او کبر الان تعقیماً
لا تشبه خلق الاولیین ولا خلق الملائکة ولا خلق المولود بل بما خلق بدیع لدیسه خلقتهما انس للناس طین الیها جعلهما الله
تعالی تکرمته للمؤمنین لثبته ویصوره ویکماله للمنافق فی البرزخ من قبل ان یمیت حتی یکمل علیه العذاب انتهى جعل ان
از دقان اسودان - شعرهما یسبح فی الرحیلان - بعد بفتح جیم است و در نهایت گفته بعد در صفات بحال مع و ذم
به و در باشد پس معنی بدیع آنست که شدید لا سر و اخلق باشد یا بعد الشعر ضد بسط باشد زیرا که بسطت اکثر شعور عجم است
انتهی و لفظ جعدان را در وصف ملکین ابن المبارک و زهدیان ابی شذیه و آجری از حدیث ابی الدرداء اخراج کرده اند
وفیه فی اکل مکان ازرقان جعدان الحدیث و گویند که مراد شدت خلق است و الله علم و اما اسودان ازرقان پس ترندی
از ابو هریره آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اوقال حدکم اتاه مکان اسودان ازرقان فبقال لما صیر
و لا آخر کبیر الحدیث و اما مضمون مصرع ثانی پس در حدیث تمیم داری است نزد البعلی و ابن ابی الدنیا و ناظم آن را در شرح
الصدور بطوله سوق کرده و فیه بیعت الله ملکین ابصارها کالبروق الخاطف و اصواتها کالرعد القاصف و انبیاها
کالارضاص و انفسها الملبیطان فی اشعارها بین نکی کل واحد منها مسیر کذا و کذا فی زعمت منها الرافة و الرحمة
الا بالمؤمنین یقال لها کبیر و منکر فی یکا و اخرها مطرقة لو اجتمع علیها انقلان لم یقلوا بالحدیث و ازینجا معلوم صحیح است
قول ناظم مع صوغها کحثل رعد قاصف - و العین تروی مثل برق خاطف - و بهی و کتایب اب القبر
از ابن عباس آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله کیف انت یا عمر اذا انتهی بک الی الارض فحفر کاب ثلاثاً اذ بع و شبر فی ذراع
و شبر ثم اتاک منکر و کبیر اسودان یجبران اشعارها کان اصواتها الرعد القاصف و کان عینها البرق الخاطف یخفان علی
الارض بانیها فاجلسا کفر عافیا الاک و یوکل قال یا رسول الله و انابو سعد علی ما نا علیه قال نعم قال اکسینا ما دون
و ابن ابی الدنیا و بیعت و حکم در تاریخ و بهی و در عذاب قبر از عمر بن الخطاب روایت نموده اند قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله انت اذا کنت فی الریقة اذ بع فی ذراع و رایت منکر و کبیر اقلت یا رسول الله و منکر و کبیر قال فتنا القبر
یجشان بانیها و یطآن فی اشعارها اصواتها کالرعد القاصف و ابصارها کالبروق الخاطف معمار زبنة لو اجتمع علیها
ابن منی لم یطیقوا دفنها بی علیها السیر من عصای ذرة فاستحناک فان تعابیت او لموت ضرباک بها ضربة تقصیر
رماد اقلت یا رسول الله و انابو سعد علی ما نا علیه قال نعم قال اذا الکفیکما و طیرانی در اوسط و ابن هریره زعم
نموده قال شهدنا جنازة مع رسول الله صلی الله علیه و آله فرغ من دفنها و انصرف الناس قال ان الله الآن لیسع خفق نعالکم تاه
منکر و کبیر عیناها مثل قدور النحاس انبیاها مثل صیاحی البقر و اصواتها مثل الرعد فجلسا فیها لانه ما کان یعب و ما
نبیه الحدیث او کفک و دهی من نحاس - و کالذهب شبهة الانفاس - یعنی یا چشمهای ایشان مثل دگرگنی
نحاس باشد از شدت حرمت و انفاها همچو باز آتش هرگاه یکی از آنها نفوس است کند از دهنش شعله آید و نعوذ بنسبه

و هو الذي ثبت للمؤمنين بالقول الثابت قد حفر الأرض بانياب توى + مثل صياحي بقول اثر +
صياحي مملتين بمعنى قرون بقروا وحش مصيدة بالتخفيف واين رويت بچشم سر باشد و دهندها نماز دهن برآمده
و مثل شانهای گاود و از گذشته تا زین رسیده و زمین را بطول و قوت خود کاویده تا میت برسند و معصماي زبده
لو یجمع + اهل صنی لوفعها الحق و رفع + مرزب عمود صید را گویند و اصلش مدقه است که بدان منظر را بگویند قاله القاضی
صدر الدین المناونی فی تخریج احادیث المصلح و حدیث این مضمون گذشته و مراد اهل غنی جمع جم و جمع اعظم است نه حصر
و تخصیص و عدم رفش بنا بر نقل باشد و درست ایشان بچوپرگاه و درست یکی از بنی آدم بود و لغو باشد نه علیهما
الصلاة والسلام + و هكذا الملاک الکرام + گویند و ما رواه انما لم تست که خلقت ملائکه مخالف خلقت مسمودا انما است
در جمع التشتیت گفته لان مراده ان الملائکه کلهم فی هذه النسخة خلقة نکر و متکثر انتی و در شرح دیگر گفته و کتبته الاما
عن البین و عن الشمال انتی گویم یعنی که همه ملائک هم شکل منکر و نکر اند تا بحدیث صحیح مرفوع ثابت نشود و محل تامل است
چه ظاهر آنست که بول صورت و قبح منظر خاص ایشان است و لهذا نام ایشان منکر و نکر مقرر شده و بقیه ملائک به
صوره سده اند اگر چه خلقت آنها خلاف خلقت مسمود انسان و دیگر کائنات باشد و لهذا موصوف شده اند بکرام پرده
و دیگر اوصاف حسنه و عجب از حضرت سید علامه محمد بن اسماعیل میربحر است که اقتضای عبارت مذکوره فرمود و تعرض
باین شبهه نکرد و گویا نزد وی قدس سره نیز همین مراد متعین است فیه نظر اند و یقعد از نه و بعد مایقعد بسیار کانه
آجری در شرحه از ابن مسعود آورده قال و اتونی العبد بعث الله الیه ملائکه یقبضون روحه فی الکفنه فاذا وضع فی قبره
بعث الله الیه ملکین فیهما نه فیقولان انک الی حدیث ای یکلمان نه باز علاج و یقعد از نه جالس و یسألانه سؤال فتنه و امتحان
و این سؤال از سیزده چیز خواهد بود و چنانکه ناظم بدان اشارت کرده عن ربه و دینه سلیمان + و عن نبیه لکی بحبیبا +
سلیب یعنی سلبوب است یعنی سلبوب الکفن و این تفصیل سوال در احادیث چند آمده و از انجمله یکی حدیث تیم داری از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم است ان الملكین یقولان له احب فیستوی حالسا فی قبره فتسقط الکفنه فی حفرة فیقولان من یک
و ما دینک و من نبیک الی حدیث اخر جابر بن عبد الله و ابن ابی الدنیا و ثور فراه ثور ثلثه لاه + و و هلا ه فخر هو کاه + و قاموس
گفته الشرة و الشر القبول و التبدیه کانه ثور فراه انتی و هی کثرة الکلام و تردد و تملک یعنی تحریک و اطلاق است
ای نزع و عدا و قلعه و زلزله و هو فی الاصل السوق بعفت و و که تو بهیلا ای فرعه و هو کاه هاتال هاتک فرعه برقم و در
کتاب عذاب القبر از ابن عباس آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یأمر اذا انتی بک الی الارض الی حدیث و قد قدم
و اخرج ابو نعیم و ابن ابی الدنیا و الآجری فی الشریعة و البیہقی و ابن عطاء بن یسار قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یأمر اذا انتی بک
کیف بک یا عمر اذا انت مست فقا سوالک ثلثة افرع و شبر فی ذراع و شبر ثم رجوا الیک فسلوک و کفونک و خلوک ثم
احتموک حتی یضوک فیه ثم یسیدوا علیک فاذا انصرفوا عنک اقیق فتا القبر منکر و نکر صوتها کالمرء یقاصف ابصارها

مثل البرق انما طفت فتمتلك ذلك شبر ترك وهو لاك فليف بك عند ذلك يا عمر قال يا رسول الله معي عقل قال نعم قل
 اذن انكفكها وندم من جاراتك وكرس اسواله في المجلس ثلاث حرات بلا تانس : فاقدم شرح لصدور
 گفته في روايت انه يسأل في المجلس الواحد ثلاث مرات وباقي الروايات في ذلك مطلقة فالطلاق محل على ذلك مختلف
 افعال بالنسبة الى الانتموا من انتهى گویم وشرح گفته روايت تکرير ضعيف است پس مع تعارض با صحت نشود و ملازمي

تانس خارج و عطف رست زیرا که مقام مقام تمام تمام است و هي باشد فاستقلتها المبدأ المحل الذي
 يوقاها يعني الرجب برای مرده عقد متعزیه بسیار باشد مثل آنکه نزد احتضار شيطان لعين يا بار و آورده گره کردن خنجر
 و صورت هوایی که ذکرش گذشته بنظري آید و امثال ذلك لیکن این فتنه سخت ترین فتن است که بنده ششده ریش
 می آید و انچه در حدیث مرفوع نزد جوبیر از صحابك از ابن عباس ثابت شده و فيه انه يقول لا ملک لا و یاک فیقول
 وینی الاسلام فیقول من نبیک قال محمد فیتقولان و باید یک قال قرأت کتاب بعد فامنت به و صدقت و نتهرته عند
 و هی اشد فتنه تعرض علی المؤمن فینادی نادوا بالاسماء ان صدق عبدا و فافرشوه من فرش الجنة و اكسوه من کسوة ما و

طبیعه من طبعها و فسحو له فی قبره و المصداق حدیث سیاقی اللهم انی اعوذ بك من عذاب القبر و فتنه یبذل له هذالك
 الشیطان - یخرج الیه قاله سفیان - اشارت بهی اخرج حکیم ترمذی از فوائد الاسوال از سفیان ثوری
 که گفت اذ سل الميت فی قبره تراوی الشیطان فی صورة فشیة الی انفسه انک بک حکیم گفته و یؤیه من الاجابة قول صلعم عند
 الدفن اللهم جره من الشیطان فلو لم یکن الشیطان لک سبیل الی عالمه بذک انتی گویم حکیم شاریت کرده است بختیان عمر نزد ابن ابی
 و یبقی و رستن است . لفظ حضرت ابن عمر حنازة فلما وضعها فی اللی قال بسم الله و فی سبیل الله اخذ فی تسویة اللی
 قال اللهم جره من الشیطان و من عذاب القبر فایا سوی الکشیب علیه اقام جازنا القبر ثم قال اللهم جازنا الارض عن جنبها و صعد
 روحنا و لقمانک رضوانا ثم قال سمعت من رسول الله صلعم و اخرج حکیم عن عمرو بن مرة قال کانوا یسبحون اذ دفنوا الميت
 ان یقولوا اللهم اعذه من الشیطان الرجیم و افع و لام الشیطان برای جنس با حمد است چه همه محاصی یا مراد است یعنی آن جن
 ترمذی و لیس عن غیر اعتقاد بسیار - اتی بهن اخبار مفصل و قرطبی گفته اختلاف الاجادین فی کیفیة سبیل
 و اجواب و ذلک بحسب الاشخاص فمنهم من یسأل عن بعض اعتقاداته و منهم عن کلمات و قیل ان یكون الاتصاف علی البعض عن بعض
 الوفا و اتی به غیره تا ما انتی ناظم عتب این نقل گفته قلت و الثانی هو الصواب لا اتفاق اکثر الاصادیق علیه نعم فوجدنا
 خصوصاً من وایة ابی داود عن ابن عباس قال عن شیء بعد ما ولفنا ابن مردويه انه لا یسأل عن شیء من الحکیفات غیر الاعتقاد
 خاصة و صرح - فی رواية البیہقی من طریق عاکمة عن ابن عباس فی قوله تعالی یتثبت الله الذین اصنوا الایة قال
 الشناذة یسألون عنما فی قیوم بعد موتهم قبل لعنهم ما یقول یسألون عن الایمان بعد صلی الله علیه و آله و سلم و الامر بحسب
 انتی غرضی نماز که ناظم مع تعرض بک جواب است نکرده و ناظر بر جواب مذکور متفرع می شود پس سید من محمد بن اسماعیل

برى تمام افاده توفيق نظام منظم شامل بر جواب مولى كرده انچه بران از ثواب و عقاب متفرع مى شود و بايات عديده بيان
 نموده و گفت سه فصل فان شبيهه در السما قال جوابا ناخفا عندهما و ساءه القرآن و الصلوة +
 الصوم و الصلوات و الطاعات عنه يجادلون و فيه تسفع فيه صبر و الشكر و عنه ينعف كويم بزار از
 معاذ بن جبل روايت نموده قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله الذى يقر فيه القرآن على خيمه من نور ليقته من بهاء السما
 كما يقته من بلكب الدرعى فى ربح البحار و فى الارض التقد فاذ اقام صاحب القرآن رعت تلك الخيمه فتعظم الملائكة من
 السما فاما يوم ذاك لنوفى لكل المالكه من سما الى سما تقلى الملائكة على روحه فى الارواح ثم تستقل الى يوم يبعث و ما من رجل
 يعلم كتاب الله ثم صلى ساعه من ليل الا اودعت به تلك السيله الماضيه السيليه الساعه ان تنبيه ساعته و ان تكون عليه خفيه
 و اذ اقامت و كان له في جنازه جاء القرآن فى صورة حسنه حسيه فوقف عند راسه حتى يدرج فى الكفانه فيكون القرآن على صدره
 و يكون كانه فاذا وضع فى قبره يوسى عليه النور و لا تشرق عنه احدا لانه مكر و فيه حيله ما فى قبره من القرآن فيكون بينه و بينها فيقول له المالك
 حتى رساله فيقول لا ورب العجله انه صاحب فضل فليس اخذ له من الال كبره ما تراه شئى فامض يا امرئ و دنا منى فى الست فاره حتى و فتركت
 ثم يطق القرآن الى صاحب فيقول انا القرآن الذى كنت تعجزنى و تعجزنى فانا جيبك و من جيبه اسير الى يدك عليك بعدة سلمه منكم
 و كبيرهم و لا تحزن فيسأل المكره و كبيره و يصعدان و يقضى سورة القرآن فيقول لا فرشاك فرشا لنا و لا دثرناك دثرا احسانا جميل
 كما سهرت ليالك و انشبت تماك فيبعد القرآن الى السما امرئ من طرقت فيسأل له ذلك فيعطيه ذلك فينزل اليه
 لماك من مقرنى السما الساعه و يفتح القرآن فخميه فيقول لا اسع شئت فاروت منذ فاتك ان كنت الله تعالى حتى اخذت
 لك فرشا و دثرا و جنتك به فقم حتى تفرش الملائكة فتنزلها و اما الطيف فتمسك له فى قبره و ارجاء عامه ثم يوضع له فرشا طاهر من
 حرير اخضر و يشبه المسك الماذفر و توضع له راقى عنده جليلة و راس من السندس و الاستبرق و يسرج له
 سرطاجان من نور اجتهت عنه راسه و عطيه يبره ان الى يوم القيامة فيضج الملائكة على شق الايمن مستقبل القبليه ثم يوقى بايمن
 الاجتهت و يصعد عنه و يقضى سورة القرآن حتى يبعث الحديث قال فى شرح الصدور انه حديث غريب فيه جهالة و انقطاع و ورد
 بهذا اللفظ بطول من حديث عبادة بن الصامت و عن ابى هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله الذى نفسى بيده ان الميت
 اذا وضع فى قبره ان له سبع خفق نغمه حين يولون عنه فاذا كان مومنا كانت الصلوة عن يمينه و الصوم عن شماله و فعل الخير
 و المعروف و الاحسان الى الناس من قبله جليلة فيوقى من قبل راسه فيقبل الصلوة ليس قبله مدخل فيوقى عن يمينه فتقول
 الزكوة ليس قبله مدخل فيوقى من قبل جليلة فيقول فعل الخير و المعروف و الاحسان الى الناس ليس قبله مدخل فيقال له
 اجلس فجلس و قد مثلت له الشمس قد قربت من الغروب فيقال له اخبرنا عما نساك فيقول دعونى حتى اصلى فيقال له انك
 ستفعل فاخبرنا عما نساك فيقول عما تسألونى فيقال ما تقول فى هذا الرجل الذى كان فيكم يعنى النبى صلى الله عليه و آله اشهد
 ان بول الله صلى الله عليه و آله بالبينات من عند ربنا و صدقنا و اتبعنا فيقال له صدقت على هذا صيت و على هذا صيت

وعليه تبعت انشاء الله تعالى ونفخ له في قبره بريحه فذلك قوله تعالى يثبت الله الذين امنوا الاية ولقال فتخولوا
له يا بالي النافق فقال هذا من تركك الوصية اسفروا وغبطه وسروا فبعثوا اليه ما يرى منه من التراب ويجعل روحه في
النسيم الطيب وهي طير خضر تعلق في الجنة اخرجه هناك في الزهد وابن ابي شيبة وابن جرير وابن المنذر والطبراني في الاوسط و
ابن جبان في صحيحه وابن مردويه والحاكم والبيهقي واحاديث درين باب بسيارست وشرح الصدور جمع التثنية وقسم
الآمال وغيره بالفاظ عربية وترجمه فارسيه مذکورست **١** يقول ربني الله شواحمد نبينا بلغنا ما يرشدنا
قد جاءنا بالبينات والهدى فتقينا دى حمدا ذاك اللند **١** من قبل الرب بان قد همدنا
فاخرشوا في قبره النماز فاد شوا فصحوا في القبر هل البصوة وتفصحوا بالاله للنظر ينظر منه في الجنان فمن
يا حمدا من منزل اعد له والبسوه خير ما طوبى فتقينا نومة العروس والرجل الصالح
وهو العمل يا تيه في مدفنك ويدخل ميا تيه بالوجه الذي الخير يجمع فيه الانس المقبول ودرين
باب حديث براين عازب بطرق صحيحه واحمد والبوداود وحالم وابن ابي شيبة وبيقى وطيا لسي وغيرهم آمده ودرين
كتاب بشير كنه شته واخرج احمد والبيهقي ابنه صحيح عن عايشة وفيه واما فتنة القبر في معنى يالون فاذا كان الرجل الصالح
اجلس في قبره غير فرع ولا مشغوف ثم يقال فيما كنت فيقول في الاسلام فيقال يا هذا الرجل الذي كان فيكم فيقول محمد
رسول الله جاءنا بالبينات من عند الله وصدقنا ففرج له فرجة قبل النار فينظر اليها يحطم بعضها بعضا فيقال له انظر
الي ما و قال الله ثم تفزع له فرجة الى الجنة فينظر الى زهرتها وما فيها فيقال هذا سقعدك منها على النخير كنت وعليه
تبعت ان شاء الله تعالى ودرين باب ست از ابن عباس نزو ابن جبرير وابن ابي حاتم وبيقى وفيه فيقال له من ربك فيقول
ربني الله فيقال له من سواك فيقول محمد فيقال له شهدا انك قال شهدا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فذلك قوله تعالى
يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت فيموس له في قبره بريحه ونحوه عن ابن مسعود وعبد بن جبرير والطبراني والبيهقي
وعن ابن قتادة الاضراسي عند ابن ابي حاتم والطبراني في الاوسط وابن مسعود قال ان المؤمن اذا مات اجلس في قبره
فيقال له من ربك فيقول الله فيقال له من نبيك فيقول محمد بن عبد الله فيقال له ذلك ثلث مرات ثم يفتح له بابا الى النار فيقال
لا انظر الى من تركك لو زعت ثم يفتح له بابا الى الجنة فيقال له انظر الى من تركك في الجنة اذ ثبت وعن ابن عباس ثم يقول ان
له نعم نومة العروس في جملها رواه جويري في حديث طويل عنه قرطبي در تذكرة گفته در بعض احاديث يك فرشته ودر بعض
دو ودر بعض سه آمده ونست تعارض زير لکه اين اختلاف نسبت باشخاص ست نزو بعض دو فرشته مي آيند ايهل
واشد باشند وحق او بحسب اقراء آثام نزو انصرف مردم و نزو بعض قبل انصرف آيند بر اي تخفيف بر نوبى
حصول انس بزد و نزو بعض کي ني آيد تا اخف باشند بر نوبى و اقل بود بر اي مزاجت بنا بر تقديم علم صابح و جازيت
که دو آيند اما سائل کي باشد اگرچه زرتيمان هر دو شريک اند و بدين محمل روايت و انس سوطي گفته قلت هذا الشا في

هو الصواب انتهى گویم قرطبی ذکر امتیاز ثنائیه نکرد چنانکه در حدیث ابن عباس است گو یا جواب زن هان جوانی امتیاز
 که آمدن سه فرشته برای زیارت تمویل بر بعض عباد است و این همه در جواب اهل ایمان است و اما جواب انشعاب پس
 سید علامه میفرماید **و** ان یکن جوابه فی القبر یقول هاهاه لست ادری + کان الجواب عنه
 لا دیتا + ولا تلیت اخذ قد افترتا + و بعد بضرب المطراق + یسمعه من کان فی الافاق + حیث
 یصبح ما خلا ابن آدم + و الجن یستثنی من العوالو + ثنوینادی قد اتی بالکتاب فافرشوه النادر
 ذات اللهب + ثنویقال انظر لک مکانک + فی حنة المخلد من خسرانک + ابدلت عنه ما تری
 فی سقر + معذرا فی القبر حتی المحشر + هناك یاتیہ قبیح النظر + والثوب والریح قبیح المحشر + یقول انی
 صاعملت فابشر بشر موعود له فانتظر + ترجمی : ابن ابی الدنیا و ابن عساکم و آجری و غیرهم از ابوهریره
 مرفوعا در حدیث تقدم آورده اند و ان کان منافقا قال ای فی جواب الملکین سمعت الناس یقولون فقلت تشتم
 لا ادری فقیولان قد نعلم انک تقول ذلک فیقال لا یرض التثنی علیه فختلف اضلاعها لایزال منها بعد حتی یبعثه الله
 مضجعه ذلک و در حدیث برآ که آن هم گم شده آمده اند یا تیه مکان فیجلس فیقولان من ربک فقیول باه باه لا ادری
 فقیولان ما دیک فقیول باه باه لا ادری فقیولان هذا الرجل الذی بحث فیکم فقیول باه باه فینادی مناد من السماء انک
 عبدی فافرشوه من النار و افتحو ابابا الی النار فیا تیه من هم با و سمعوا یضیق علیه قبره حتی تختلج اضلاعه و یاتیه رجل
 قبیح الوجه قبیح الثیاب یسأل الی سیدک هذا یومک الذی کنت توعد فقیول من انت فوجک العجالی الذی
 یجئ بانشر فقیول انما عملک الخبیث فقیول رب لا تقم الساعة اخرجه و احکم و سمعوا و ابن مردویه و البیهقی و غیرهم و الاشی
 هنا و اسعه کلها به المعنی و فی بعضها زیاده ان یقیض له فی قبره حیات و عقاب تسعه الی یوم القیامة نسأل الله السلامة
 قال الجلال الناطم و یسا لان کل اهل الارض + کحال عمر حمیل عند القبض + یعنی نزدیک از موضع و نیست
 در میان تعد و بلکه ملک الموت فقط یک کس است و اورا اعوان اندھن الذی نص علیه القرطبی + و هو الذی
 اختاره و اجتمع + قرطبی و ترجمه کرده گفته منکر و کبیر و فرشته اند لا غیر لیکن بنا عظم جثته خود تمام خلق را در جهت واحد
 در مرت و واحد بخاطبت واحد و خطاب میکند بر وجهی که هر واحد خیال میکند که مخاطب است نه غیروا و تعالی است
 را از جمیع جواب بقیه موتی باز سیدار و گذشته که عذاب قبر هر چو می شنود مگر تعلین و الله سمیع من یشاء و یولی کل
 شی قدر و او تعالی از ثواب اعمال اشخاص حسنه و قبیحه می آفریند زیرا که نفس عرض منقلب بجوهر نمیکرد و و شل نه با صاحب
 فی الحدیث انه یونی بالموت کانه کبش الملع فیوقف علی الصراط فینزع و محال است که موت کبش گردد زیرا که عرض است بلکه
 مدنی است که او تعالی شخصی آفریند نامش موت می نهد و از ایمان جنت و مانع نکند و بکند اکل ما و رد علیک من الالباب
 التاویل فیه ما ذکره انتهى حاصله و در موضع دیگر از ابن عباس عن النبی صلم آورد و قال حررت علی ملک جالس علی کرسی

وجميع الدنيا و ما فيها من يدري او كتب به و بديه لوح مكتوب فيه لا تمتعت بمينا ولا شئالا فقلت يا جبريل من هذا قال هذا ملك الموت فقلت له يا ملك الموت كيف تقدر على قبض ارواح جميع من في الارض برها و بجرها قال لا ترى ان الدنيا كلها من كبريتي و جميع اخلاق بين صيني و بدري بلغان المشقة و المغرب فاذا انفصل عبد فطرت اليه فاذا نظرت اليه عرفت اخواني من الملائكة انه مقبوض عدوا عليه فبطشوا به ليعاجون نزاع روحه فاذا بلغوا بالروح المحلوق علمت ذلك فلم يخف علي شئ من امر و ذرت يدي فانتزعت من جسده الي قبضتي و درين باب روايات ست كه قرطبي بلا سند و تخریج ذكرش كرده و از نجبا معلوم شد كه قول ناظم كه حال ملكين مثل حال ملك الموت ست مفاد عبارت قرطبي نیست و جواب حقيقی آنست كه اين امر از ان جنس ست كه ايمان بدان واجب ست و تفصيلش سپر و علم آئني ست زيرا كه تفصيل امر نيامه با آنكه قرطبي بنا سوال بر عدم جواز حلول شخص في حدود و مكان دريك وقت كرده و اين قياس احكام ابدان ملائكه بر بني آدم ست و قياس فاسد ست زيرا كه ملائكه ارواح لطيفه اند و حق تعالى ایشان را قدرتي بخشیده كه بنی آدم بر معرفتش قادر نیستند تا بجمل آن چه رسد و كيف كه یکی از ایشان باین سماء و ارض و ادراج فطرته العین قطع میکند و جلال سیوطی قائل ست بآنكه این مذکورات كائن مقدر و غیر محال بر بنی آدم ست و كون و مكانین بدان احد محال نیست و درین باب رساله التالیف كرده و نامش القول المنجلی فی تطورات الولی ناده اگر چه این كلام باطل و از هر دلیل عاطل ست قاله فی جمع التشتیت و قرطبی در كلام خود تعرض بمسئله تجسم اعراض كرده و بسط این جواب بجای دیگر از تذكرة نزد شفاعت قرآن برای مومن نموده و این الجوزی در كتاب فضة المشتاق و الطريق الى الملك المخلوق حدیثی در باب اتيان توبه بصورت حسن آورده و سيد علامه محمد بن اسماعيل گفته كه قول قرطبي بخلق ملائكة از ثواب اعمال خلاف چیزی ست كه ما را ظاهر گشته بلكه ظاهر آنست كه این اعراض بنفسها اجسام میگردند و همچنین عمل صاب و قیر و جلال او نیست مانع از ان در قدرت الهیه و ايمان آورده ایم باحوال آخرت و عقل آفرانی شناسد و بكيفيت آنرا امید اند فلنا الان في الاعراض تنقلب اجساما بقدره خالق الاعراض و الاجسام و سيوطي و رساله المعاني الدقيقة في ادراك الحقيقة كه در جواب مسئله تكاليف اعمال و تجسم موت بصورت كبرش تالیف كرده نوشته التحقيق المشامل لذلك و بغير ان جميع المعاني المقهولة عندنا متصورة عند الله تعالى بصورة الاجسام و متشخصة بصورة الاشخاص ان كنا لا نحس ذلك لكوننا مجموعين عنه و الاحاديث النبوية ناطقة به و شاهدة له قال و ان رؤية الثامن من ذلك فان الراي يرى في منامه اجساما تاول باعراض فتلك الاجسام المرئية هي صورة تلك الاعراض المعبر عنها في عالم الملكوت بعد الاحاديث تبسدا بآيات و كنيه و صلوة و صيام و ذنوب و خطايا و رحم و اذكار و لعنت و معروف و منكروا يام و غير ذلك سوق كرده و خزا و الدرغنا و من المسلمين خير السيد علامه محمد بن اسماعيل ميفرمايد و من تأمل تلك الاحاديث و ما في معناها لم يذكر السيوطي في تلك الرسالة و ذكرها في سائر كتب الا ينبغي ان يتوقف في التعديليق تجسد الاعمال اصله انتهى و در

در مشور زير قوله تعالى اليه يصدق الحكم الطيب العمل الصالح و در جامع كبير غير جملة كتب سيده علي احاديث چند دين پ
 ذكر کرده هر که عارف آن احاديث است تجمل عرض را باخبار صادق مصدق بعلم يقين سيدها و تبيين الرشاد
 و در تقرير تجمل عرض زير بحث ميزان آخرت اطالت کلام کرده و گفته که ان الموزون هو صورة الاعمال و حافظ ابن حجر
 گفته ان الاعمال هي التي توزن و عن ابى الدرداء عن النبي صلى الله عليه و آله ان يوم القيامة تفضل جبرائيل
 اخبره ابو داود و الترمذي و محمد و ابن حبان الى غير ذلك من الاحاديث الصحيحة و هي الكثير الطيب و اختار في منها
 الحليم + تعدل هذه الملك الكبري + پس براي تفرغ و وفور مثل دو کتاب اعمال قرار داده و عبارتش در
 منهاج اين است الذي يشيدان تكون ملائكة السوال جماعة كثيرة ليسي بعضهم منكرا و بعضهم نكرا فبعثت الي كل ميت منهم
 اثنان كما كان الموكلان عليه لكتابة اعماله ملكين انتهى و حليم را يميز شافعيست و بيان شارح کرده ناظم در قول خود
 و قال بل ملائكة السوال جماعة ككتاب الاعمال فبعضهم منكرا و بعضهم نكرا
 و سماه فيرسل الله لكل ميت اثنان منهم بعضا للفتنة + ليكن و جمع اثنيت گفته هذه دعوى من
 لا دليل عليها و اما هو قياس شبيهي كما قال شيخ فقا على الكتبة و لا مدخل هنا للقياس فاحوال الآخرة لا تجري فيها اعتبار
 على احوال الدنيا و الاجاب لا بالايمان باورد النفس تفاصيل علمه الى الله تعالى و كلام حكيم ترمذي در وجه تسمي ملائكة
 بمنكر و نكير نقلا عن شرح الصدور مشير دين كتاب بوضع خود مذکور شده فاي راجع و من يقول مثل النبي قال
 عياض صاحب المرحي + سيد علامه گفته لم اجد من قال انه مثل النبي صلى الله عليه و آله في القبر عند السوال اما قال في شرح الصدور
 انه مثل شيخ الاسلام حافظ العصر ابو الفضل بن حجر بل يكشف لميت حتى يرى النبي صلى الله عليه و آله لم يرد في حديث و اما
 او عاه بعض من لا ينجح به غير مدقوي ما تقول في هذا الرجل لا حاجة فيه لان الاشارة الى الحاضر في الزين انتهى و اين چو
 حافظ مطابق جواب عياض است زير که وی نیز انکار در و و حديث دين باب کرده و هكذا عنه اجل ابن حجر
 و قال لا اصل لهذا في الآثر + و من غريب ما ترى العيان + ان السوال في القبر بالسرايا في
 افق هذا شيخنا البلقيني + و لو ادره لغيره بعدني + ببقين نسبت است بسوي بلقنه بعضهم اقل من بلقنه
 بمصر و ام ببقين شيخ الاسلام علم الدين بن ناظم در شرح الصدور از فتاوى ايش نقل کرده که گفت ان الميت يجيب السوال
 بالسرايا و لم اقف لذلك على مستند و سئل حافظ ابن حجر عن ذلك فقال ظاهر الحديث انه بالعري قال و كتبه مع
 ذلك ان يكون خطاب كل واحد بسراياه انتهى و هو متوجه بعد ناظم بتبعيت اجماع اهل لغت ضبط لفظ منكر و نكير کرده
 و گفته و ضبط منكر بفتح الكاف + فلسفت ادرى فيه من خلاف + يعني ميان ايمه لغت و حديث
 گويم محمد الدين در قاموس بدان تصریح کرده و ذکر اين يونس مرصحنه ان الذين ياتيان للوه نا
 اسمهما البشير و المبشر + و لم اقف في ذا على ما يورث شيخ حماد الدين بن يونس از شافعيست و نقل

او خلفان ماثور از جه و علم است و فضل احادیث را و دوست و الفاظ احادیث درین باب بکرات و مراتب در کتاب
گذاشته و هر جا نام اینها منکر و نکر آمده بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مثل عمر بن خطاب فاروق رضی الله عنه را فرموده فاما انک منکر
و نکر که ما تقدم و طبرانی در اوسط بسند حسن از ابن عباس آ و در او اسم الملکین الذین یاتیان فی القبر منکر و نکر و این عام است
با آنکه کلام ابن یونس یعنی برحق و ملائکه مرگت که او عاهه اعلی عن غیر دلیل و ناظم در و منشور و شرح الصدور احادیث
سوال را فرمایم ساخته و در آن حرفی واحد مطابق دعوی ابن یونس و علینی نیست **ذکر الملک الثالث والرابع**

و قد اتی فی مسل ضعیف ان السوال من ثلاث یعنی و در اب و اولیك الاثنان و الحق انا کور
مع در و مان، نعم و بن حبیب مرفوعاً آورده فیا فی القبر منکر و نکر و در آن کان آخره ابن لال و قال ابن الجوزی هذا
احدیث لا اصل له یعنی موضوع است و ضم و تابعی است و حق ظاهر است و شیخ الاسلام حافظ ابن حجر از رویان
پرسید نگرفت و رویند فی این اثنی و این است اشارت در نظم و لیکن ذکر این روایت در و منشور نگذرد مگر **السوال**
سبعة ایام بکرم السوال للآفام و فیما روای فی سبعة ایام یعنی هر روز یکبار یا سه بار یا چهار بار تا نه روز
سوال میکنند کناره او اهل بن حبیل و فی الزهد عن طاووس صاحب العله یعنی ابو عبید الله صاحب بن محمد بن
خابل شیبانی مروزی بغدادی رحمه الله تعالی و وی احد الاعلام و شیخ الاسلام امام سید قطب المصنف الفقهاء سید
المحدثین است از خلقی کثیر در حجاز و شام وین و عراق شنبه و از وی شیخین بخاری و مسلم روایت کرده اند او را تصانیف
کثیره و کتب نافعه است و بود سید و روح جائزه قبول نمیکرد و چیزی از اموال ملوک نمی شناسد و نزدش سه موی از مویان
نبوی بود صلی الله علیه و آله و سلم و حدیث کرد که یکی را بر سینه و دو را بر هر دو شپ و بنده پیچ و سیرتس مجلدی التلیف حنا
و هم ابن الجوزی مجلدی در سیرت وی گذاشته و فائش دوازدهم ربع الاول سه احدی و الیعین و ما بین در بغداد بوده
مسندش چهل هزار حدیث است ذکر ذلک کلمه فی جمع التثنیت و تخریص در اتحاف النبلاء و قری احالت در ترجمه وی
نموده و طاووس لقب و کوان بن کلیان عسیری تابعی فارسی عالم یحیی از ابناء فارس است که کسری ایشان ایشوی
میکسید کرده بود و در توفیق عظیم و لون که بده درین است سکونت و نشت پنج کس از صحابه دریافت و از زید ثنابت
و عایشه و ابو هریره و غیر هم اخذ نموده و از وی ابن شهاب و خلقی کثیر روایت نموده و بود راس علم و علی از فضلاء اصحاب
و علمای تابعین شهرتش کافی از وصف است چون نمون عبد العزیز و الی شد طاووس او را بنوشت ان شئت
ان یکن ملک کل خیر فاستمل الی الخیر فقال عمر بنی بهما غطه توفی ستمه است و مایه و حدیث زناظم در و منشور ذکر کرده
و لفظه اخرج احمد فی الزهد و ابونعیم فی الحلیه عن طاووس قال ان الموتی یفتنون فی قبورهم سبعاً فکانوا یستجبون ان یطعمهم
عنهم تاکلاً الا یام یوم یان اثر مرسل است چنانکه در نظم بران تنبیه کرده و اشارت بسوی اخرج ابونعیم باین بیت نموده
و بعد ابونعیم اخبره فی حلیه فی الیام من درجه و ابونعیم کفایت عافظ کبیری ث شریف احمد بن عبد

روایت کرده لیکن در نفس هر سطور ازین آثار موقوفه چیزی هست و الله اعلم و عن حمید بن عسیر و ذکر او
و ذلک فیما ابو جریج اسند حمید بن عسیر بن قتاده یعنی ابو عالم کی در عهد نبوت متولد شده قاله سلم و غیره
او را در کبار تابعین شمرده و بود قاضی بابل که مکرر در عهد الله تعالی و مجمع ذکر او در تقریب است بانصافین صبا
مومن و اربعین ذوالحجاء یعنی میان اثر انظم در و مشهور باین لفظ آورده آخیر ابن جریر فی مصنف
عن الحارث بن ابی الحارث عن حمید بن عسیر قال یفتن رجلان مومن من اهل فاما المومن فیسبعا واما المنافق فیفن اربعین
صبا ما انتی سید علامه یفرایند و لم ارفه فی عن ابن حبیب که کافی النظم فافند و قع غلطانی نقل النظم و هذالک سنی
الا لای اوفقه قوله و ابن جریج اول الذین یبنا قد صنفوا العلم لنا قد و بنا نص حلیه احمد بن حنبل
و غیره من کل جبر معتق یعنی امام احمد و غیره نص کرده اند بر آنکه ابن جریج اول کسی است که و اسلام بتالیف
کتاب پرداخته و باترین علم ساخته قاضی در غرالب نوشته عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج القرشی المکی اول من صنف
الکتب فی الاسلام علی ما قبل و قد اثنی علی ابن خلکان و غیره و فاته فی سنه ثمانین و مائه انتی و تمام ابن بحث و خطبه
بذکر الصحاح استه و غیره نوشته ایم و کواصام قد حکى فی کتبه ما قد عزی لابن جریج فانتبه بها
للغوب ابن عبد البریه و تمحید و کوله من معتق و در جمع اشتیت گفته التمهید کتاب لابن عبد البر
نفیس جامع و تقدم ذکر ابن عبد البر متقی و وی از ائمه مالکیه است تلاه فی شرح اللوط المخری و ابن رشتی و
کذا ابو جریج یعنی ابن هر و مثل روایت ابن عسیر نقل کرده اند و چون این روایت مخالف روایت طاووس و جابر است
ناظم اشارت بسوی ترجیح میان روایت مذکور و روایت حمید بن عسیر کرده و گفته و ابن عسیر من مجاهد اجل
کذا و من طاووس الخیر البذل و اذ فی زمان المصطفی قد ولد و قال قوم بلغاه سعد بن
یاد الراجح ان یعد فی کبار التابعین اجل و بکله قد قص فی عهد عمر و ذلک لاول احواله ابتداء
ابن جریج ذکر کرده که ولادت حمید بن عسیر در عهد رسول خدا صلعم بوده و او را دیده پس صحابی باشد و روایت صحابی ارجح
از روایت تابعی است بعده ترجیح داده که وی از کبار تابعین است و صحابی نیست و او اول کسی است که در مکر بعد عمر
رضی الله عنه مردم را وعظ گفته و فصل نبیا علیه السلام بیان نموده و حکایات قرون خالیه و وعد و وعید مذکور ساخته
سید علامه میفرایند ناظم محتاج این ترجیح نبود زیرا که میان روایت جابر و طاووس و روایت حمید بن عسیر هیچ منافات
زیرا که حمید موافق آن هر دو است و سنی لیکن انقدر زیاده کرده که این خاص بمومن است و منافق سنی و سه روز زیاده بر
مفتن می ماند پس در روایتش زیادت است و زیادت عدل که منافق نباشد مقبول است که اعرف فی الاصول علوم
احدین بعده ناظم ایراد سوال بر روایت سبع و روایت اربعین کرده و گفته فان ثقل فاکثر الاخبار و خالیه
من صفته المتکثر و پیش ازین حمیدین و آیات گذشته و در چیزی از آنها ذکر نکرد بر سوال نیست مگر در روایتی نکرد

سده بار در یک مجلس آمده که قدره الناظم قد مناشیه پس جواب داد و گفت جوابه ان السوال فيها حجج احسن
 الذي يصفها يعني روايات خالي از ذکر تعدد و عدم ذکر است پس اثبات نکرا میکنند و باقی آن میاز در یک مجلس
 بر یک بار و چند بار هر دو صادق می آید گمانال وکل ملجاء من الافراد. یصدق بالمره والتعداد یعنی از
 افراد و ایات مطلقه پس افراد بفتح هجره جمع فرد است نه یکسره نه مصدر افرد و بر تقدیر که تحمل که مراد و ایات است که
 با فرد سخن عن غیره آمده اگر چه قول او یصدق بالمره والتعداد ظاهر نیست زیرا که روایت مقیده بسبع خالی از ذکر است
 وکن قول او حکم هاتیک حکم المطلقه و حکم هذا زیاده النقصه مشعر است که مرادش بیان هر دو
 روایت طوائس و مجامع است و مراد به ندارد روایت عبید بن عمیر یعنی روایت آن هر دو مقید بسبع است مثل مطلقه نسبت
 به روایت مقیده باربعین پس زیادت روایتش همچو زیادت ثقه مقبول است حکما در مانه و این جواب بعینه در روایت آن
 هر دو روایت عبید بن عمیر جاری است نظریا در روایات متقدمه مطلقه حقیقه نه آنکه آن روایات در حکم مطلقه است
 و اگر ناظم قول خود و کما جاء الی آخره حذف میکرد و بعضی قول خود حکم باینکه الی آخره چنین میگفت و کل منحل
 عن القیود مطلقه و کل ما قید من زیاده النقصه و انحصار و اعم می بود و اول خود ظاهر است و اما ثانی پس
 از حیثیت شمول جواب است برای آنچه خالی از تقدید بسبع و غیره است و برای آنچه تقدید بسبع نه غیره است زیرا که مقید
 بسبع مقید است نظرا بر آنچه خالی از دست و این کمتر روایات است و مطلق است نظریا بر روایت اربعین و بیست و صدی است
 که زیادت ثقه نسبت جوابش است که آنچه مقید است از باب زیادت ثقه است و بدان پیشتر اشارت کردیم گوئیم که حجت
 ترجیح نیست بنا بر عدم تنافی بعد ناظم برای جمع میان روایات منتظر را کرده گفته که قرطبی بآن سابق گشته است

الاجاب

الاثری للقرطبی کیف صنع بهین روایاتها الخلف حقه بان داوی البعض لم یفهم للذي
 اثبت الاخر فاجمع ذي وذی و مراد قول قرطبی است که در جواب سوال دارد گفته و حاصل این است که در حدیث
 شیخین و ترمذی آمده که ملائکه سألین و نفر اند و حدیث ابوداؤد یک ملائکه و این اختلاف نسبت باشخاص است
 و حدیث ابوداؤد احتمال دارد که مراد بدان سوال یکی و اثنیان هر دو باشد و شاک در آن بود نه در پسیدن پس برای
 اقتضای هر دو یک ملائکه حاصل کرده و دیگر را ترک داده زیرا که وی در حدیث این نگفته که در قبر و هر یک ملائکه دیگری نمی آید
 انتمی حدیث علامه فرموده این قاعده میان علماء معروف است که عدم ذکر عدم نیست انتمی گوئیم بعضی نسخ این است
 که او شاک و کلام قدحی است تا این بیت اخیر موجود نیست و بعضی شرح هم آنرا گرفته اند اما در جمیع اشتیاق بدان تعرض
 نموده که اعرف قال الناظم و جلاء عن عبد الجلیل القصوی و فی شعب الایمان قول فادری مراد عبد الجلیل
 بن عطیة قیسی تصری است و شعب الایمان نام کتاب یحیی است که در آن از وی این قول نقل کرده است ابوداؤد
 و نسائی و بخاری و ترمذی از وی روایت کرده اند و احادیث او را خارج نموده این حجر عسقلانی گفته صدوق و غیره قول

مشاوره و این است که روح اصناف فی الخلق وافی علی احوال البیوت اکثر اهل اسلام بر آنند که روح
جسم است و برین اهل است کتاب و سنت و اجماع صحابه و زکریا و جعفر و آیات و احادیث بتوفی و قبض و اسباب و اسرار
و تناول و اخراج و خروج و نعیم و تغذیه و رجوع و دخول و رضا و سخط و انتقال و تردد و برین آمده و با آنکه بخیر و دور
می آید و می چرد و می آید و بسبب بدوی شناسد و آنرا می کند و جز آن از این اجسام است و عرض تصف
این صفات نیک و بد نیست و اما در آنکه روح عارف خالق و مدبر ک معقولات است و این علوم اند و علوم اعراض اند
پس اگر عرض می بود و علم بدان قائم می شد قیام عرض لازم می آمد و این فاسد است و اما آنکه روح و نفس یک چیز است
یا دو شیء متغایر پس صحیح آنست که شیء واحد انرا قال تعالی یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک و اخصیه
موضیه و فرمود و هی النفس عن الهوی و اهل سنت و جمیع اند بر آنکه روح محدث و مخلوق است و قدیم و واجب است
نکرده اند برین حکم مگر زناد و مجمل تعیین بر حدوث روح محمد بن نصر و زنی و این قتیله اند و از اولاد این دعوی است
حدیث ان ارواح جنود مجننه ما تعارف منها ائتلف و ما تناكرت اختلف و مجننه نمی باشد مگر مخلوق و اما آنکه خلقت ارواح
قبل جبر است یا متصل و بی پس بدان دو قول است اول قول محمد بن نصر و این حزم است و بر آن دعوی اجماع
کرده و هستدلال نموده بحديث عمرو بن عنبسه مرفوعه از ایننده بلفظ ان الله خلق الارواح العباد قبل العباد یعنی عام فاعترف منها
اختلف و ما تناكرت اختلف و سندش سخت ضعیف است و اهل طل از مسلمین متفق اند بر بقاء روح بعد موت بدن و قائل
در آن راه خلاف پیوده اند و دلیل قول تعالی است کل نفس بذاتها الموت و لا بدست که ذاتی بعد مدوق باشد
ماند و برین تقدیر روح را در وقتیاست یا فنا حاصل گردد و پست را داده کرده شود و بنا بر ظاهر قول تعالی کل من علیها
فات یا مکرر و در استثنای قول تعالی الا من شاء الله داخل باشد و برین سلسله و قول است حکایا السکینه فی تفسیر
بالله الطییم و قال الاقرب انما لا تقنی و انما من المستغنی کما فی فی الحور العین انتهى و این القیم روح در کتاب الروح گفته است
فی الروح بل تموت مع البدن ام الموت للبدن وجهه علی قولین و الصواب انه ان ارید بدو قتل الموت مفارقه الی الله
فنعم هی ذائقه الموت بمنزله المصنوع و ان ارید انما تعدم فلا بل هی باقیه بعد خلقها بالاجماع فی نعیم و عذاب و عن حمز بن
بن سعد و ذکر که رجل ینهب الی ان الارواح تموت بموت الاجساد و فقال معاذ الله هذا قول اهل البیوع فان قبل بای
شیء تخایر الارواح بعد مفارقه الاشباح حتی تعارف و هل تنشأ کل شکل اجیب بان الارواح ذوات قائمه بنفسها
تصعد و تنزل و متصل و تفصل و تدب و تجلی و تتحرک و تکلم و علی هذا اکثر من ثلثه دلیل مقررته من قول تعالی و نفس
و صا سواها فانها من امساة قال عن البدن الذی خلقک فسواک فسوی بدنه کالتالیف بنفسه ففسویه البدن تابعه
لفسویه النفس قال و من ههنا یعلم انما تاخذ من بدنه اصوره تمیز بها عن غیره فانما تاخذ من نفس و تفصل عن البدن کما
یتاثر البدن بغيره عنما فیکتب البدن الطیب الخبیث منها کما کتبه فی منة قال بل یمیزها بعد المفارقه لیکون

من تميز الابدان والاشتباها وبنها بعد من اشتباه الابدان فان الابدان تشبه كثيرا واما الارواح فكل ما تشبه
 قال في موضع هذا لا تملك اشتباها بابدان الانبياء ولا الائمة وهم تميزون في علمنا اظهر تميز وليس في ذلك التميز راجعا الى مجرد
 ابدانهم بل هي باعترافنا من صفات ارواحهم فانت ترى اخوين شقيقين شيعيين في الخلقة غاية الاشتباه وبينهم
 غاية التباين وقل ان ترى بدنا قبيحا او شكلا شنيعا الا وجدت على نفس تشاكها متناسبا وقل ان ترى آفة في بدن او في
 روح صاحبها آفة تناسبها ولهذا تأخذ اصحاب الفراسة احوال الناس من أشكال البدن وقل ان ترى شكلا حسنا و
 وصورة جميلة وتركيبا لطيفا الا وجدت الروح للخلقة به مناسبة له واذا كانت الملائكة تميز من غير ابدان تعلم ذلك
 الحق فلا رواح البشرية اولى والعذاب على الروح والجسد معا بتفاق اهل السنة وكذا تقول في النعيم واخرج ابن ماجة عن
 ابن عباس رضي الله عنه قال تزال النصوص حتى تصم الروح الجسد فتقول الروح للجسد انت فعلت ويقول الجسد للروح
 انت امرت انت سولت فيبعث الله لكما يقضي بينهما ان شكلا انش رجل تعد بصيرة واخر ضرير وخطابا ناقلا ليقعد
 للضرير ان ارى بها تمارا ولكن لا اصل اليها فقال للضرير اكنى فركبه فتناولها فاما السعدى فيقول ان كلاهما
 فيقول لهما الملك فايكما قد حكمتما على انفسكما يعني ان الجسد للروح كالمطية وهو كعبا واخرج الدارقطني في الاخراد
 من حديث انس نحوه انتهى وكذا ثبت في راجع اخره في حديث وكلمه فانه جلد است فراجعه وحاصل معنى بيت مذکور
 آنست که روح بعد بهر شدن از تن در نعمت و نازست يا در عذاب ناساز او يك همچو سالی المخلص من
 ملائكة الجنة فانهم حواسهم و استبين ما تارها في ياز دست فرشتگان فتتدحرجون ست بعده از شيخ و بعد تحليل
 قصرى بواسطة جزولى النفس اين روايت كرده و گفته و عنه قد اوردده الجسدي و هو تضيائي حين الموت
 يعني جزولى اين روايت از زوى آورده و آنرا پسند كرده و اين روايت افاده نموده كه ارواح بعد موت عاقل
 بكي نعيم ووم عذاب الميم سوم حسن از عقاب ابن القيم فرموده سلة مقر الارواح بعد الموت سلة عظيمة لا تقى الا سمع
 و قد قيل ان ارواح المومنين كلهم في الجنة الشهداء و غيرهم كلهم في النار و قد قيل ان ارواح المومنين كلهم في الجنة
 و ضمة و نحوها بقوله تعالى فاما ان كان من المقربين فروح و رجحان و جنة تدعى فانه الارواح و هم في جنة
 من البدن الى تشبه مقربين اخبرنا في جنة نعيم و اصحاب يمين و حكم لهما السلام و هو تخمس سلامتها من العذاب كذبة
 فضالة و اخبرنا لمانزلة لامن جميع و عملية جميع و قال يا ايها النفس للمطمئنة ادجي الى ديك راضية
 و مضية فادخلي في عبادي و ادخلي جنتي قال جماعة من الصحابة و التابعين انه يقال لهما ذلك عند
 خروجهما من الدنيا على لسان الملك بشارة و يؤيده قوله تعالى من آمن آل ياسين قبل ادخل الجنة قال
 يا ليت قومي يعصون و كلام در مقام ارواح پيش از اين گذشت و ابن القيم گفته ان الارواح متفاوتة في مستقرها
 في البرزخ اعظم تفاوت و لا تعارض بين الابدان فمنا الارواح في اعلى عليين و بعضها الانبياء و هم متفاوتون في منازلهم

لما راجعهم إلى العلم في ليلة الاسراء ومنها ارواح في جهنم طير خضر تسرح في الجنة حيث شاءت وهي ارواح بعض الشهداء
الجميع فان منعم من يحسن عن دخول الجنة ادين وغيره وتسهم من يكون على باب الجنة وتسهم من يكون محبوبا في قبره وتسهم من يكون
محبوسا في الارض لم تقصر روحا إلى الملاء الاعلى فانها كانت روحا سفلية راضية فان النفس الراضية لا تتاحج النفس
السماوية كما انها لا تتاحجها في الدنيا فالروح بعد المقارفة تلحق بأشكالها والمرء مع حب ومنها ارواح تكون في تنور
النزاة وادراج في نهر الدم الى غير ذلك فليس الارواح سعيدا وشفيعا مستقروا وحدوكما على اختلاف محالها وتباكن
مقتاريا لما اتصل باجسادها في قبورها يحصل لمن النعيم والعذاب ما كتب له انتهى وانما ابن القيم زلفاوت مقرر ارواح
ذكر كرده اقول اهل علم واثنا صحابه وانباء مرغوشا بدو عاصدا وست قبطا آن همه در اینجا خوانان درازی ست هفتاد
بن شریعین گفته ارواح کل فرعون در اجواف طیر سودرست صبح و شام بر نار می آیند این ست عرض آنها و ارواح شهداء
در اجواف طیر خضرست و اولاد مسلمین که بحسب نرسیده عصافیر اندر جنت و نحوه عن الضحاک بدون ذکر الاولاد و نحوه من
ابن مسعود و درین باب روایات بسیارست که در درشتور آنها را آورده و در معی التفحیت بانی در عذاب کافر و در طبری
نقل کرده و قصه ابو جهل و عذاب ابن ملجم و ذکر نموده و حدیث ابی امامه در روی آن حضرت صلعم که نزد ابن خزیمه بیان
جنان و حاکم و بهیق و طبرانی ست و دران انواع عذاب رجال و نساء کاذبین و زناة مذکورست ایراد نموده و گفته و
فی الامعات حدیث طویل را می معلوم العلم من المعذین فاما حصل انه یعلم من مجموع ماوردان الارواح بعد الموت منته
او معذبة ابن القيم یح گفته عذاب قبر و گو نه ست یکی دائم و آن عذاب کفار و بعض عصاة است دوم منقطع و آن عذاب
عصاة خفیف است و اگر اثم ست مرتفع می شود از ایشان و این بر رفع گاهی بدعا یا صدفه و نحو آن باشد و در بعض گفته از خط
قاضی ابو یعلی و در تعالیق نقل کرده ام که لا بد من انقطاع عذاب القبر لانه من عذاب الدنيا والدنيا ما فيها منقطع فلا بد ان یلحقهم
القنا و البلا و لا یرفع مقدار مدة ذلك و در شرح الصدور بعد این نقل گفته و مؤیراوست قول مجاهد کلفا رجعت یجدون
فیها طعم الموت معین تقوم القيامة فاذا صبح اهل القبور یقول الکفار و یلینا من بعثنا من محرقنا فیسئل الموتی الی
جنبه هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون انتهى سید علامه گفته و اذا عرفت هذا فقولنا انما علم من الارواح
ما یكون محبوبا من فتنه لم یجد بل ظاهره اسلفنا من الاحادیث من اول الكتاب انه اخذ من فتنه القبور و لا یعینها الله
اعلم برادره انما فتنه اخرى و هذه المسئلة انما هی فتنه او عتھا کما اسلفنا لطیفه مراد مسئلة تقسیم ارواح
بوسمی مشتم و مذنب و مجوس ست چنانکه ظاهر سیاق اوست و شرف بمعنی علو ست و کراسه واحد کراسی ست قال المجوهر
ابو جعفر فاس گفته معنی الکراسه الکلیبة المصنوعة بعضها الى بعض والورق الملصق ببعضه بعض من قولهم رسم کمرس اذا
الصفت الخ الخ الراب به و ماوردی و تفسیر خود گفته اصل کراسه علم ست و منه قيل الصحیفة الکراسه انتهى مراد کراسه
در اینجا جزو کتاب ست ضمنها فوائد انفسیة لمن له اهلیة انیسة یقال ضمنه الشئ تضمینا تضمین

وکل شیء جلته فی وعاء فقد ضمنت اياه وضممت ما تضمنه کتابک ای ما شتمل علیه وکان فی ضمنه ای فی طیه ودر طیه وضممت
 مرغب فیماست و انیس یعنی مونس است و کذا کل با یونس به اذ شهرت بحقی صلاه البلدان و لعل ان یعرفها
 من احد یعنی امر این ساله متعظ و ظاهر گردد و جمع التثنیت نوشته هذالرسالة لم اقف علیها ولا عرفت است
 و انما بلدر یا لاجل کلام من لیس اهل السخط لانا و یا و یعنی اسرع و کمی به البدر و ببادرت التشریح الطلیح فی طبیة
 یعنی چون این رساله از من مشهور شد و احدی آنرا نمی شناخت کسیکه محدث نبود شبانی با نکار کرد و گفت که مضمون این
 رساله صحیح نیست و همین است حال تا و اتفاق هر زمانه که هر چه را نمی دانند و دست یقین تا زوره طش زرسیده نزد
 وقوف بران تعجب برد و انکار میکنند و کذب با کمال محبطوا بعلمه و تقضوا و را موجب انکار عدم بلوغ با وج تحقیق می شود و کین
 که سکونت حقیق تقلید راه بسیاری از سالکان دین زده است و از برکات شرع مبین و رحمت احادیث و آیات
 کتابستبیین و سنت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و م ساخته الامن و صمد الله تعالی و قلیل ما هم فیتدبر و من عند الیس
 من اهل المعتزک و فذا کذا و ساقاة بلذ الذی گو یامرا به و کدری خا خفا و اطلاع است و باهل و اینه علم
 یعنی اول صاحب حاققت و سفا همت است که با وجود علم بذات با نکار کرده و ثانی که ضعیف الاطلاع و قلیل العلم است
 تا توان بین است یقال رک الشئ یرک بالکسر کرکه و رکاکه ای رق و ضعف فخور یک و منه قولهم قطع من حیث رک
 ماصل آنکه انکار جاهل حاققت و انکار عالم رکاکت است و این بلایی است که کمتر کسی از اهل علم و ادب دین از ان نجات
 یافته خصوصاً از دست معاصون که غالباً معاندین و سودا ند علی قاری و اشغال او را نیز از دست این جهل فریاد است
 و همچنین متقدمین او لیکن حق تعالی حق را باقی و باطل را فانی میگرداند و فضیلت ما الفتة عن بذله و فانه هو
 لم یقتل و امن اهله و انما یصلح لافاده و ذ و ادب و رجح له السیاده و در جمع التثنیت گفته
 کا و وقع انکار من جماعت من اهل عصره لما شتمت علیه لکراسه التي ذکرها و ذک لقصورهم عن معرفة ما عرفه و لضعف
 فصان بعد ذلک مؤلفه عن لم یکنوا من اهل انتی و مراد بیاد و در بخاری است و تقدیم بر غیر خود است اهل علم گفته اند
 بر تلمیذ اقتدا و شیخ در احوال و امراش واجب است و اگر استاذ با شاگرد و مباحث کند شاگرد را باید که با و مزلخ نماید
 بلکه در توقیر و تعظیم و بیعتش بپذیرد و با وی معامله با جلال و تحیت فرماید و بر مؤلفات شیخ خود و دیگر اهل علم که در ترتبه
 از وی بالاتر باشند در دنیا و دنیا و لب اعتراض بلا فهم و ادراک نکشاید و اگر شبیه بخاطر بگذرد و باب تمام حل آن اشکال
 نماید و بر وجهی نرسد که موجب طلال خاطرش گردد و این معنی سبب شفاوت و این این کس شود و از برکت علم و ادب
 محروم باشد چه حق معلوم است و از زیاد از حقوق و الدین است چه البورین سبب حیات فانی اند و علم سبب حیات ابدی
 سرمدیه تا آنکه گفته اند که عقوق است و از تو نیست یعنی اسارت در خدمتش بسیار است و نعم قلیل **و** ان للمعلم
 والطیب کلهم ما لا ینصون اذا هم احویکر ما فانظر لدلائل ان جفوت طبعیه و وانظر

بجهت ایشان جفوت معلما، خاتمة قال الناظم الاکائی دوی فی السنة، عن بعض اهل
 الكشف اهل الرأیة، بان ثمة ملکین یزنان، یلقنا الحجة حین یسألان، بنام الاکائی ابو القاسم
 هبة الله بن حسن بن منصور رازی طبری مست فقیه شافعی محدث بغدادی و کتابی و سنت و کتابی و در رجال صحیحین کتابی
 و سیرت الیف کر و لیکن موت تعجیل کرد و زود گذشت و کشف و لغت بمعنی اظهار است و مراد ناظم و زنجی بمعنی صطلاح
 مناد می گفته الکشف اصطلاح الاطالع علی ما و را، الحجاب من المعانی الغیبیة و الامور الخفیة الحقيقية و وجود او شهودی
 و اگر چه کشف حجت شرعی نیست لیکن اگر موافق دلیل سمع باشد استیناس بدان مضائق ندارد و در شرح الصدور گفته
 اخرج الاکائی فی السنة بسند عن محمد بن نصر الصانع قال کان ابی مولعا بالصلوة علی الجنائز من عرف و من لم یعرف
 فقال یابنی حضرت یوما جنازة فلما دفنوا نزل الی القبر ففسان ثم خرج واحد و بقی الآخر و خشی الناس التراب فقلت
 یا قوم یرفحی مع میت فقالوا ما ثم احد فقلت لعل خیل الی ثم رجعت فقلت ما رایت الا اثنين خرج واحد و بقی الآخر
 الا برح حتی یکشف الله لی ما رایت فخرجت الی القبر فقرأت عشر حرات یس و تبارک و کمیت و قلت یا رب کشف عمارت
 فانی خاف علی عقلی و دینی فانشق القبر فخرج منه شخص فوالی سبادا فقلت بمعبودک الا و قفت حتی اسألك فما التفت
 الی فقلت الثانية و الثالثة فالتفت الی فقال انت نصر الصانع فقلت نعم قال ان عرفنی قلت لا قال نحن مکان من لا کنة
 الرحمة و کلنا بابل السبعة اذا وضعوا فی قبورهم نزلنا حتی نلقنهم الحجة و غاب عنی انتهى سید علامه محمد بن اسمعیل میریج گفته
 اعلم ان الناظم قد جعل الکشف عمدة هذا حکم و نخب ان شاء الله صدقة الان الکشف لا یستدل به و لا بالالهام فی الاحکام
 قال العلامة الامام ابو العباس بن تیمیة شیخ الاسلام فی کتابه منہاج الاعتدال ما حاصله ان الکشف و الالهام التلیف
 الیهما فی الادیان و الاحکام لا یوکلان الا لاله طریقا لکان رسول الله صلعم اتم من قضی به و قال صلعم قد کان فی الامم
 می ثون فان یکین فی امتی احد فمرو علی هذا فلم یکن عینکم بالالهام او بحج و ما یقع علی قلبه حتی یعرض ذلک علی الکتاب السنة
 فان وافقه قبله و الا رد و انتهى و الهام و لغت بمعنی انداختن چیزی در دل است لکما یقال الله الله عبر و در عرف
 ایقاع شئی در دل بر وجهی که صدر بدان مطمئن گردد و او تعالی بعض اصفیای خود را بان خاص مینماید لیکن اگر از غیر
 معصوم ظاهر شود حجت نیست بنا بر عدم ثقت بخواطر و زیر که مامون نیست از وسیله شیطان و گفته اند که فقط و لغت
 بلم حجت است و قبل مطلقا حجت است با و لا غیر محمدی قاله القاضی زکریا فی شرح اللب و هو من ائمة الشافعية و در
 نسفیه که مؤلفش از حنفیه است گفته که الهام از اسباب علم نیست قواه سعد الدین فی شرحه نیست فرق میان کشف
 و الهام که دعوی و عن شقیق ان من یعانی بتعینه قواء القرآن، شقیق یعنی زاهدی مشهور است مراد از
 هر که قرآن را بخیر خود در مصحف میخواند از اقوات قرآن تلقین حجت میکند در جمع التثبت گفته و لم بدر و آیه شقیق
 بلفظها انتهى و فیها جهات عدل آثار و بعضها اخرها البزاد یعنی و در این شقیق ذکر کرده چند آثار

هم آمد دست و بعضی آن آثار را بر ازار خراج کرده و آنرا جمع انترست و دفع آن بسجیل بدست از عده ست گذانی
 الجمع لیکن در نسخ دیگر بجای عده لفظ نه آمده و این ظرست و اکثر اطلاق اثر بر چیزی آید که مرفوع نیست کما تحقیقا و کما
 فی منبع الوصول الی مصطلح احادیث الرسول و حدیث معاذ رضی الله عنه و اثبات سوال گذشت و نجلته فاذا وضع فی
 قبره و ستوی علیه التراب و تفرق عنه اصحابه اماه منکر و کفر مجلس اندنی قبره فیجئ القرآن حتی یکون بینهم و بینها فیه قول الی الیک
 عنه حتی نسأله فیقول لا ورب الکعبه انه لصاحبی و خلیفی فان کنتم لعنتم ایشی فاما صغیرا اما و تارود عانی مکانی فانی لا انا و حق
 ادخل الجنة و روی الطبرانی مرفوعا یروى الرجل فی قبره فاذا اتی من قبل راسه دفعت قراءة القرآن و اذا اتی من قبل یدیه دفعت
 الصدقة و اذا اتی من قبل رجليه دفعت شیه الی المساجد حدیث و روی ابو نعیم بن بشیر بن المهاجر عن عبد السد بن زید عن
 قال كنت جالساً عند رسول الله صلى الله عليه وسلم سمعته يقول ان القرآن یقی صاحبیه یوم القیامة حتی یشق عن ذریه کالرجل الشاب
 فیقول له بل تعرفنی فیقول ما اعرفک فیقول انما صاحبک القرآن الذی اظفاک فی المواجه و اسهرت لیک و ان کل تاجر
 من وراثة تجارة و انک من وراثة تجارة و روی ابو یوسف عن عبد السد بن عمر و موقوف ان القرآن و الصلوة یشفعان لعلم القیامة
 لصاحبهما گویم چون قرات قرآن روز جزا شفاعت کند تفسیر قرآن بالاولی انشاء الله تعالی شفیع خواهد بود و کلام و یله
 نجات اقوی تر این باشد که یکی بنده خدمت کلام مولای خود کند و بانحصار مقاصد خدا و رسول و صلی الله تعالی علیه
 و علی آله سلیم پردازد و یوم القیامة باقی الناس قاطبةً بصحائف الاعمال الاوزان و اذا استقلت
 بصافاً انتب فقولی قل جئت بالتفسیر للقرآن اللهم شفیع فی القرآن و نجی من عذاب القبر و النیران و اعلنی
 بر حمتک و عفوک بنیة السلام و دار الضوان قال المناظم رحمہ الله تعالی هذا اتمام ما اردت نظمہ و السجیل لله
 الذی انعمہ فطمعہ المؤمنین تبصوه و احجبه التبتیت عند الذررة معنی تثبتیت و ثررة مکینش
 ازین گذشته و جزات از جنس عمل باشد از مکافات عمل غافل مشو و گنایگم و ید جو رجوی نصایحة
 و نصفی اسریرہ ابیات کا کالجھ الدیہ سری بمعنی نفیس است و درمی منسوب بسوی و سر و است که این
 ابیات در اصوات الفاظ و مہانی و اشراق مضامین و معانی همچو کوکب درستی است و بعضی تشریح سریرہ را در اینجا معنی
 پاره از جیش گرفته اند و الاولی و اسجد الله علی ما لکھ و نصر علی نبیہ وسلم ای و صلی لما تقدم
 فی اول الکتاب ففتح ہما یدہ و قال فی الجمع عند الصلوة و لم یذکر الال و الاصاب کا کہ التفتی باسلف فی اول الایات
 فانما کلام واحد و شی متحد و الحسن جزاء عن الاسلام و اہل و یدیدہ من احسانہ و فضلاء انتہی و اقول ارجو من اہل
 حسن الاولی و الثانیة و النجاة من فتنہ القبر و عذاب اللہ و النار کا حاطہ و قد اخرج السلفی عن سہیل بن عمار قال رايت
 زید بن ہارون فی المنام بعد موتہ فقلت ما فعل السد بک قال اتانی فی قبری مکان فطان غلیظان فقالا ما دیرک
 و من نیک و من ربک فاخذت لمعینی البیضاء و قلت مثلی یقال ہذا وقد علمت الناس جواکما نمانین سنۃ فذہبا و قال

والتفتی باسلف فی اول الایات

اكتبت عن جبرين عثمان قلت نعم قال لا ان كان يفيض عثمان فابغضه الله ثم قال لا ثم لومة العروس فلا رومة عليك
 بعد اليوم ولعل ان تكون حتى كحجة زيد بن مارون رحمنا الله تعالى واياه وان لم يبلغ مبلغه عند السبر والعروة التميزه والوك
 على الله بعزير وآسال المدان يصلي وسلم على سيدنا ومولانا وجدنا واولادنا محمد المصطفى احمد المجتبه وان جمعنا عليه عند
 العطش الاكبر ويحفظنا منه في نهلكوا ثم وان يحشرنا تحت لوائه ويحفظنا من كرب المحشر فان من حشرني في هذا المحل فقد فاضت
 انوار السعادة عليه وتوجهت ركائب الغفران والرضوان اليه انه بالمؤمنين روف رحيم فعليه وعلى آله الصلوة والسلام
 اللهم فعل ذاك بي وبوالدي واخوتي واخواتي واولادي وابلي ومشائخي في العلم وصحابي ومن اجبني في الله وانني
 على سلوك الصراط المستقيم وهذا اخراجي به القلم في شرح الايات للسيوطي رح والله تعالى اعلم وعلمه ثم فصله اسم
قف سيد علامه محمد بن اسمعيل بن الصلاح الامير اليماني رحمه الله تعالى در جمع التشتيت ميفر ما يدغم اني لما فرغت بحمد الله
 من شرح هذا النظام وايداع شرحه فوائده تروق لذوي الانعام اجبت ان احكمه نظمي لرسالة اجمال السيوطي رح في التشتيت
 بشري الكتيب بلقا، الحبيب وشرح ذلك بما رجو بهما من الاثابة اجزل لفيت انما صمته اليه لان ايات التشتيت
 وشرهما من قسم الترتيب وبشري الكتيب من قسم الترغيب ورايت الله تعالى يجمع في كتابه بين هذين الامرين كثيرا
 فباتي بالوعيد ثم بالوعد وعكس ذلك في عدة آيات فالكامل ان يجعله قواما في صحائف احسان ويجوبه ما سلفناه
 من السينات ويجعل الموت راحة للناس الآفات ويجعل القبر لئلا روضة من رياض الجنات وهذا اول ما نطناه وشرناه
 وجعلته كالدليل لالايات التثبت وسميته تانيس الغريب بالنظم وشره لبشري الكتيب انتهى بتنا على هذا مرسوط عفا الله
 ما جناه ولا يتعلم فيما يجبه ويرضاه بعد فراغ از شرح ايات مذكوره تبعا لهذا السيد الامام بايرنا نظم شرفيش مي پرواز و
 بشرى اياتش مي سازد تا ترهيب همدوش ترغيب گردد وكم نصيحت لبقيض ضم اين نصيه رغنا شود وكيف كنيج فو بشر
 را درين عالم فاني ودر برزخ آنجهاني از برنج و راحت گزير و گزير نيست **و** درين چمن كه بهار و خزان هم آغوش است
 زمانه جام بدست و جنازه بردوش است پس جمع ميان اين هر دو امر سبب طماننت خاطر و شلج صدر ساكن طراط
 هدايت است وسميته ضال النسا الكتيب في شرح المنظوم المسمى بتانيس الغريب والله التوفيق قال السيد حميد رضا
 المحمد لله على التوفيق + لشرح هذا المنظوم بالتحقيق + شرحا جادا يعاقد حوى نفائسا + زففتها لأكبر
 علمائنا + ثم رايت بعد شرح المنظوم + اني اذيل فظه بنبطى + لما حوى بشري الكتيب فاستمع +
 عسى بلقياك الحبيب تنفغ + بيان ما ورو من خيرية الموت للمؤمن وما يناسب ذلك
 قد قال خير الخلق ما معناه + تخفة من يوم من في لقاءه + للموت ما من راحة سواه + راحة
 غنية تلقاه + وانما الدنياه كالسجن + ان مات لم يبق له من حزن + وانه خيل من الفتن
 وفي الحق لا يزال في محن + والموت كفارة لكل مسلمو + يا حيا يا حيا من مغلغو + درين نظم شريف را

موت نسبت بمومن چهار نام ذکر کرده و گفته که موت تحفه بمومن و راحت بمومن و ریحانه بمومن و نعمت بمومن است و
 دنیا برائی بمومن است و موت خروج از آن بمن باشد و کفاره است برای هر مسلم و مردن بهتر از فتنه است و درین ایام عیادت
 مرفوعه دارد گشته **عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما** قال قال رسول الله صلعم تحفة المؤمن الموت اخرجه ابن المبارک فی الزهد
 وابن ابی الدنيا فی ذکر الموت والطبرانی فی معجم الکبیر و المحاکم فی المستدرک **و عن** یحیی بن علی بن عبد السلام ان رسول الله
 صلعم قال الموت ریحانة المؤمن اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس **و عن** عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلعم
 الموت غنیمة المؤمن اخرجه الدیلمی ایضا **و عن** محمود بن لبید رضی الله عنه ان النبی صلعم قال کبر المؤمن الموت و الموت
 خیر له من الفتنه اخرجه احمد سعید بن منصور بسند صحیح **و عن** عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلعم قال دنیا ملعون
 و سنته فاذا مات فارق السجن و السنة اخرجه ابن المبارک فی الزهد و الطبرانی فی الکبیر یعنی دنیا زندان مومن و قحط است
 پس چون بمرگ داشت زندان و قحط را **و عن** انس قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الموت کفارة لكل مسلم اخرجه
 ابو نعیم سیوطی در جامع کبیر گفته اند صحیح ابن العربی و رواه البیہقی ایضا و تحفه بمعنی تبر و لطف و مال نوست و تعلیم فائز
 شدن بخیرزیست بلا مشقت و ریحان گیاهی خوشبوست و کفاره خصعتی سائر و ماحی خطیئه را گویند قال القطرانی انما
 جعله کفارة لما یلقاه المیت عنده من الآلام و الاوجاع و قد قال صلعم ما من مسلم یصیبه اذى من شئ فافوقه الا کفر الله
 به ما من شیء الا فاضلک بالموت الذی سکرته من سکرته اشد من ثلاث ما ته ضربته بالسيف انتقی آقول و کذا کتب التسمیة
 غنیة لما ینال منه من الاجر و الثواب کما سمي صلعم الصوم فی اشتا الغنیة الباردة فکما ساه تحفة فانه بر العبد المؤمن و لطفه
 به یخرج مولاه من الاکدار الی الشرف جوارکما قال التمامی جاودت اعدائی و جواد در دجه شدان بیان
 جواره و جواد می و ولد اندر حدیث تمیم داری آمده که او تعالی ملک الموت را میفرماید بر و بسوی دوست من و بیار
 او را که من تجربه کرده ام او را بسرا و طرا و یافتم او را در جای که خواستم پس بیار نزد من او را راحت بهم و از بیم
 دنیا و غموم او و الحدیث و این حدیث در شرح ابیات گذشته **و عن** ابی قتادة قال مر علی النبی صلعم بمحاضرة فقال
 مسترح او مستراح منه فقالوا یا رسول الله المستراح و المستراح منه فقال العبد المؤمن مستراح من تعب الدنيا
 و اذا بالی رحمة الله العبد الفاجر یستريح منه العباد و البلاد و الشجر و الدواب اخرجه بیہقیان و النعم قیل من توجع
 فی کسب کسب میری بری + نه چنان گرتو بمیری بر بمرند و حافظ شیرازی گفته سه چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را
 غبار خاطر از بگذر ما نرسد و دیگری گفته سه یاد داری که وقت ژان تو همه خندان بدند تو اگر بمان آنگهان
 زنی که وقت مردن تو همه گریان بوند و تو خندان + و دنیا را زندان مومن نام فرمود و مرگ را خروج از زندان
 مقرر کرد و بمن بمعنی حبس است و صاحب و اسبان گویند و تجوس بوندن مومن در دنیا بجهت آنست که تا در دنیا
 ممنوع با و امر و نواهی شرعیست از تقویط در او و امر و از ایجاب مناهی و فلاس زمین هر دو کار جز بفرق دنیا

دست بهم نیند به گویا در سخن صائب نیا و فتن این پیغمبی سر او مدافعت اعداء و مدارات اصدقا، و مکابره تکلیف
و بلاست منصفه و نقد گفته قد قلت اذ مدح حواله الحیوة و اسرغرا + فی الموت الف فضیلة لا تعرف منها
امان لقائه ببلقائه و فراق کل معاشره لا ینصف و دیگری گفته من کان هیوی ان یعیش
فانی + حق الحب بان اموت فاعتقا + فی الموت الف فضیلة لواها + عرفت لکان سبیلہ ان یعنقا
لیکن مدار این فضیلت در موت بر حسن فاقه است و لهذا از تنای موت در احادیث صحیحی آمده و سبیل تشری گفته
تشانیکند موت را مگر کسی بکی جاہل از حال یا بعد موت دوم گریزند از قضا و قدر یعنی صائب نیا سوم شتاق
لقای او تعالی بعض عرفاء گفته اند الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب و علی گفته اند موت عدم محض و فانی صرف
نیست بلکه انقطاع تعلق روح از بدن و مفارقت از تن و تبدل از حالی بحالی و انتقال از داری بباری است
یوما یجوی و یوما باللعیق و یوما بالعدیب و یوما یوما بالخلیصاء + و ابن عمر گفته دنیا جنت کافر و جهنم است
و مثال مومن نزد خروج از آن مثل مردی است که از زندان بیرون شد پس تقلب گردید و آن متغیض شد و این لال
از عایشه مرفوعاً آورده دنیا لا تصفولون کیف و ہی سجنه و بلاؤه و عن الربیع بن خثیم قال ما من غائب ینظره المومن
خیل من الموت و ابن مسعود گفته لیس للمومن امة و ان لقاء الله و عن مالک بن معول قال یبغی ان اول سرور یدخل
علی المومن الموت لما یری من کرامته الله و ثوابه و آتواله و اگر گفته ما من مومن لا الموت خیر له و ما من کافر الا الموت شر
له فمن لم یصدقنی فان الله یقول و ما عند الله خیر لا یزاد ولا یتخسب من الذین کفروا انما علی طهر خیر لا یفسد
الا یم و مسروق گفته ما غبط شیئا کمومن فی محبة قد امن من عذاب الله و استراح من الدنیا فائدة دوم که در زندان
ساختن دنیا برای مومن در بهشت ساختن آن برای کافر سوال مشهور است و آن این است که بسیاری از مومنین در دنیا
در سخت و نعیم اند و بسیاری از کفار در ضیق و مصیبت و در جوابش دو سخن است یکی همان که سخن باعتبار تکالیف شرع
و تعقید بران و جهاد نفس است فعلا و ترکا و کافر مطلق العنان غیر متقید با امر و نواهی است گویا در جنت است که یکایک
از وی مرفوع گشته دوم آنکه مومن باعتبار مال خود از جنت و انهار و حور و قصور و خدم و خول و انوار و جز آن که
زیر حصر بلکه زیر قیود نظره قلب ندارد در دنیا گویا در زندان است که نعمت فانی بدولت باقی نمیرسد و اگر مومن در بهشت
پناه شد مگر خلوص و رابد و استغنا از بهر احد و دخول ملائکه بسلام از بهر باب و دوران و لدان و غلمان همچو لولو و منور و گوهر
شاهوار با کوس و کواب بر سر هر فرقه و زرابی مینوشت و کواب موضوعه و نمارق مصفوفه و لحوم مشتهاة طیر و فواکه بخیره
و نعیم محصور و لذا اند نامعدود و رضوان اکبر از جانب او تعالی یمن تنها برای او بهتر از دنیا و مایهاست و این دار
باین اعتبار در حق او یمنی بیش نیست اگر چه در مال برابر قارون و در عزت مثل فرعون و در جبروت مثل عمرو باشد
و قاهر اقران و متاصل قرون بود و اکوان برای او خضوع کنند و حیوان منقاد او شوند بلکه اگر از دولت و جاه دنیا

مثل سلیمان بنی‌الدین علیه‌السلام بفرض محال بدست او آید نسبت با آنچه در آخرت حاصل او گردد همچو کسی که در حیات
 سحر و افسردن است چه در حیوان و در آخرت است نه این خاکدان فنا نشان و کافر باعتبار آنچه او را در آخرت نصیب
 گردد از حریق و زفر و شقیق و دعا بول و ثبور در قعر نارسجور و تخریج جمیم و غساق در دار لوار و دقیق خلود در درگاه جمیم
 و انواع عذاب الیم و تبدیل جلود و نزع بجلود و ماسعود و نوش حیات و عقارب جهنم و صهر بطون و جلود بمشربان
 گوید درین عالم اگر در ارضی سجن است سجن دنیا واقع ضیق و شغل ملیه باشد و مستحب به نیز آن گردد نسبت بآل حال و کذا از
 تعاطی کفر و معاصی حاصل و شده و متحن خلود در جمیم و عذاب مهین الیم گشته در اینجا در عظم جفات دنیا و اشراف رب علیات
 قائمه سوم آنکه تسمیه آنحضرت صلعم دنیا را سجن مومن بنفید است که وی از دین موت خارج از ضیق بسوی سعادت
 و منزل او بعد فراق از دنیا اوسع و حالش ارفع است منزل بعد الموت اوسع و وقبر و خلیل و ادفع +
 عن النش قال قال رسول الله صلعم ما شئت خروج بنی آدم من الدنیا الا مثل خروج العصبی من بطن امه من ذلک النغم
 والظلمة الی روح الدنیا اخرجه الیکم الترنی فی نوادر الاصول و عن عباد بن الصامت قال قال رسول الله صلعم
 ما علی وجه الارض من نفس میوت ولما عند الله خیر مما یحب الیها و لما لعنم الدنیا و ما فیها اخرجه الفسائی و درین باب
 روایات است و احادیث تو سید در قبر پیشتر در شرح ابیات گذشت و در حدیث آمده ان القبر وضه من یافق کینه
 او حفرة من جفر النیران و سیوطی در شرح الصدور بابی در احوال موتی در قبور عقد کرده و در آن ذکر نماز و قرات قرآن
 و تراور و نوم و لباس بار باره اموات کرده و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس علی اهل الا الله الا الله
 و شته عند الموت و لانی قبورهم و لانی منشربهم اخرجه الطبرانی فی الاوسط و الاصبهانی فی الترغیب و عن ابن عباس
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ان لا اله الا الله الناس یسلمون عن موت و فی قبره و من یخرج
 من قبره اخرجه ابوالقاسم بحلیل فی الیساج لیکن مراد بآل کلمه توحید در اینجا اصحاب اعمال صالحه طایفه
 پس جهاد باید کرد تا او را ایشان معدود شود ورنه **س** توکی بدولت ایشان رسمی که نتوانی به جزین دو کشت
 آن هم بعد پریشانی تسلیم الله تعالی علی من فی السیاق من المومنین و تسلیم الملائکة علیهم
 و فی السیاق بالسلام یلتقی + من دبه و من اولئک الملائکة مراد ملائکه مرسل بسوی مقبوض الروح
 و بیت اشارت است بسوی قول ابن مسعود ان الله یقبض روح المؤمن و می الله الی ملک الموت او در فی السلام
 فاذا جاء ملک الموت ليقبض روحه قال ربک یقرک السلام اخرجه ابن منده و برابن عازب در قوله تعالی عید یقوه
 فیها سلام فرموده یوم یلقون ملک الموت لی من مومن یقبض روحه الاسلام علیه اخرجه ابن ابی شیبہ و ابن ابی حاتم
 و احاکم و جمیع البقی و ابن عباس در قوله تعالی فسلام الله من اصحاب الیمین گفته یاتیه الملائکة بالسلام من قبل
 الله فیسلم علیه و غیره و ان من اصحاب الیمین و قتاده در آیه مودع لکنت سلام من عذاب الله و سلمت علیه ملائکه الله

و درین باب آثار کثیره از صحابه و تابعین است و این سلام از طرف خدا و ملائکه است بر مومن میت و کفنی به تعظیف و
 تکریم یلقون بالبشرای و یا الکفان و الروح و الروحان و الرضوان یعنی سلمان قال قال رسول الله
 اول ما یبشر به المومن عند الوفاة روح و روحان و جنه و اما اول ما یبشر به المومن فی قبره فیقال بشر برضا و الله و الجنة
 قد ریت خیر مقدم قد غفر الله لمن شیعک الی قبرک و صدق من شدک و استجاب لمن استغفرک و خرجک الی القاسمین
 منده و شیخین از عباد بن صامت روایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلعم من احب انما الله احب الله فقلت
 عایشه ان الله الموت قال لیس فی ک و لکن المومن اذا حضره الموت بشر برضوان الله و کرامته فلیس شی احب الیه مما امره
 فاحب لقاء الله و احب الله لقاءه الحدیث و ریح بن حیثم در قوله تعالی ان کان من المقربین فرح و دیحان گفته
 یداعنه الموت و تحب انک الی یوم البعث و البهریره گفته ان النبی صلعم قال المومن اذا حضرته الملائکه یخرجونه فیک
 و صبا یریحان فیقول روح کما تسئل الشجرة النعین و یقال ایها النفس الطمئنة اخرجی راضیه رضیا علیک الی روح الله
 و کرامته فاذا خرجت روحه وضعت فی ذلک المسک و الیه یحان و طویت علی احریره و ذهب به الی علیین اخرج به النزار و
 ابن مرزویه و درین باب آثار و اقوال علماء و حکایات صلحا بسیار است که بعد موت کلام کردند و از تقاریب و التقاریر
 روح و روحان خبر دادند مثل ربی و مورق عجمی و در حدیث عایشه آمده که گفت انی سمعت رسول الله صلعم یقول یحکم جل
 من فی الموت الی یخرجهم فاین حدیث مشهور است و بیستی در دلائل تصحیح کرده و گفته صحیح الا یشک فی صحته گویم پس این اخبار
 معجزه باشد نحو علیه الارض تبکی و السماء اذا کان یاتی الخیر عنه فیهم ما عن انس قال قال رسول الله
 صلعم ما من عبد لاله باب یبعده عنه علمه و باب ینزل منه رزقه فاذا مات فذات فند و کبیا علیهم ثم تلایه الآیه فابکت علیهم
 السماء و الارض و ذکر انهم لم یکنوا یعلمون علی وجه الارض علما صاعما فیکب علیهم و لم یصع لهم الی السماء کما همض لاهم
 کلام صالح فقفقه فم فیکب علیهم اخرج به الترمذی و ابن ابی الدنیا فی ذکر الموت و البوعلی و ابو حاتم و اعطیت نحوه عن ابن عباس
 موقوفه و قال وان قوامیتون لم یکن لهم فی الارض انما یصعد الی الله منهم خیر فابکت علیهم السماء و الارض
 و عند قال تبکی الارض علی المومن الاربعة صبا حاو مجاهد و کریمه مذکور گفته مات مومن الا بکت علیه السماء و الارض
 فتبکی لربکی علیه قال و الارض لا تبکی علی عبد کان یحرم بالکعب و السجود و السماء لا تبکی علی عبد کان یتکبیر و تبکیه
 فیها و یذکر و یأکل الخمل معرقه المیت من بغیایه و کفینه و یدخله قبره یعرف من یغسله و یحکم
 و یلبس الا کفان او من ینزل کلام درین مزم در شرح آیات گذشته است لیکن علی الاجمال و در حجب
 بغرض تفصیل ایرادش کرده عن ابی سعید خدری ان النبی صلعم قال ان المیت یعرف من یغسله و یحکم و یلبس
 یولیه فی حفرة اخرج به احمد و الطبرانی فی الاوسط و ابن الدنیا و ابن منده و حمز و ابن دینار گفته یتبع میت فی میرد
 کما انک جالس در دست فرشته می باشد می بیند سوی تن خود که چگونه غسل و کفن می میکنند با او و میگویند

اور ابرہہ سر پریشو شاہ مردم بقو و سفیان گفتہ میت ہر شی را می شناسد تا آنکہ سوگند میدہد غاسل خود را کہ سبکی گونہ بین
 و الیوب گفتہ میگویند کہ راست میت بر اہل و تعمیل اوست بسوی حفرة و درین باب روایات بسیار است و ظاہر آنست
 کہ این چنین از قبل رای بخت نمیتوان گفت **ترجیب القبر بالمیت و لطف ضمہ** کہ الہ الی قبر بہ موجب
 بضہ ضم الحبيب العجب مصرع اول اشارت ست بحديث ابی سعید ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا دفن العبد المؤمن
 قال له القبر جبا و ابلانا ان کنست لاجب من میشی علی ظہری الی فاذا ولیک الیوم فترى صنی فیتسج نہ مدبصرہ و یفتح لہ
 باب الی الجنة قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فاذا القبر روضۃ من ریاض الجنة و حفرة من جفر النار اخرجہ الترمذی و
 وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم القبر حفرة من جفر النار و اوروضۃ من ریاض الجنة اخرجہ البیهقی قرطبی گفتہ ہذا عندنا
 محمود علی تحقیقہ لا المجاز فان القبر علی المؤمن خضر و ہو العشب من النبات و قد بینہ ابن عمر فی حدیثہ فاذہ الریان **و عن**
ابی یوب الاضاری ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان نفس المؤمن اذا قبضت تلقا ہا ہل الریمۃ من عباد اللہ کما یقولون البشیر
 من اہل الدنیا الحدیث اخرجہ الطبرانی فی الاوسط و سعید بن جبیر گفتہ اذا مات المیت استقبالہ و لہ کما یتقبل الغائب ثابت
 بنا فی گفتہ ما را رسیدہ ست کہ چون میت می میرد اہل و اقارب او کہ پیش از وی مرده اند باستقبال او می آیند و وی بسیار
 شادمان میگردد و بایشان و ایشان بوی از او دم ساغر بسوی اہل خود گویم و دال ست بران قول بعض صحابہ کہ درسیاق
 موت گفتہ الیوم اتقی الاحبة محمد و حمزہ صلی اللہ علیہ وسلم و این دال ست بر آنکہ این امر در ایشان معروف بود و حافظ البغیم گفتہ است
 باحسن بن علی بن ابی طالب وجعہ دخل علیہ رجل فرآہ جزءا من الموت فقال یا ابا محمد یا ابا جعفر ما ہو الا ان لتفارق و
 جس کہ قصہ علی ابیک علی و فاطمہ و جدیک محمد النبی صلی اللہ علیہ وسلم و خدیجہ و عذیب حمزہ و جعفر و علی انھو کم المقام الطیب البسیم
 یظہر و علی خالاکم رقیۃ و ام کاظم و زینب فسر ی عنہ ای گشت و ذہب ما کان ہن المجزع و اما مصرع ثانی فی اشارت
 بحديث عائشہ صدیقہ ست قالت یا رسول اللہ انک منذ خلتنی بحديث منکر و ذکیر و ضغطة القبر لیس یفنعنی شی قال یا عائشہ
 ان اصوات منکر و ذکیر فی اسماع المؤمنین کالاشم فی العین وان ضغطة القبر کالام الشقیقۃ لیسکوا لہا انہما الصلح فغفر
 راسہ غزافا و یقا و لکن یا عائشہ و ل الشاکین فی الدکیف یفخطون فی قبرہم کضغطة الصخرة علی البقیۃ اخرجہ البیهقی
 و ابن مندہ عن سعید بن المسیب ابو محمد تمی گفتہ تسلم ضمہ قبر بن ست کہ زمین مادر بنی آدم ست از وی پیدا شدہ اند و زنا
 و را ز از وی غائب ماندہ چون بسوی او باز گردانیدہ شد نہ زمین ایشان را ضم کرد چنانکہ مادر سپر غائب خود را نہ از تو
 او ردون بروی باخویش منضم می سازد پس ہر کہ مطیع خداست ضم او برست و رفق میکند و ہر کہ عاصی خداست نہ منضم او
 می نماید و این مخطوئی بزیست از برای رب خودش ہست و دانی از ابن عباس انس روایت کردہ کہ فرمود رسول خدا صلی
 رحمہم ربون خدای تعالی بہ بندہ خود وقتی باشد کہ بندہ بقرہ آید و مرد و دال از او متفرق شوند گویم کہ ہر کہ در اند
 تنالی حق تعالی قبرن و رحم خواہد بود **و** جہانی مخفیہ خواہم کہ انجبا + ہین جانی من و جانی تو باشد

حمله الاموات فی قبورهم و در باصلوا به احيانا - وفيه ايضا قرا القرآن اخبار كثيرة ثابته
 در آنکه موتی در قبور خود نماز میگردد نذا انزل الله ان النبي صلى الله عليه وآله احياء في قبورهم يصلون اخرجه ابو يعلى
 وعنه ان النبي صلى الله عليه وآله اسرى به مرموسى عليه السلام وهو قائم يصلى في قبره اخرجه مسلم ثم ذكر لطرقا كثيرة وثابت بن
 كفة اللهم ان كنت اعطيت احد الصلوة في قبره فاعطني الصلوة في قبري اخرجه احمد وانا قول مثله والصدوق الاجاب ابو نعيم
 از جبر آورده كه وى گفت سوگند بخدا اينكه جزا كسى خدا نيست ثابت بنانى را در لحظه آوردم و با من حميد طول بود و
 خاك را بروى در قبر برابر كرد و خشتى بختى بختى كه وى در لحظه ساه نماز ميگردد و در دعائى خود ميگفت اللهم ان
 اعطيت احد من خلقك الصلوة في قبره فاعطنيها فاكان ليرد دعاه يعني اين دعائى او بمصعبه قبول سعيد باخرجا اگر چه
 من همچو ثابت بنانى ثابت بر عمل نيم ليكن يكى از دعا صياق است رسول نبى تو محمد صلى الله عليه وآله و چنانكه دى رحمة العالمين
 تو ارحم الراحمين گناه مرا بخش و در گور از عذاب برهان و اگر اجدى را از قتل توفيق نماز يا قرات قرآن بخشيد و مرا هم
 بعد موت موفق باین هر دو كن از توفيق و در نيت صح كه مستحقى كه است گناهكارانند و ابن عباس گفته ضرب بعضى صحابى
 النبى صلى الله عليه وآله على قبره لولا يحسب انه قبر فاذا فيه انسان يقر سورة الملك حتى ختمها فأتى النبى صلى الله عليه وآله فقال هى المنجية
 تجنيه من عذاب القبر اخرجه الترمذى وحسنه وحاكمه البيهقى ابو القاسم سعدى در كتاب الروح گفته اين تصديق است از رسول
 خدا صلى الله عليه وآله كه ميت در قبر بخواند زير كه عبد الله را را اخبار بانه مى كند و وى تصديقش فرمود و اما محال الدين بن بكبانى در كتاب
 العمل المقبول فى زيارة الرسول نوشته هذ الحديث واضح الدلالة على ان الميت يقر فى قبره سورة الملك وقوله فى هذه الآية
 ذكر اكرام الله بعض اولياءه بذلك و اكرام بعضهم بالصلاة وكان يدعو الله فى حياته بذلك فاذا كان من اكرام الله لبعض اولياءه
 تمكنهم من الطاعة والعبادة فى القبر فالانبياء عليهم السلام بالطريق الاولى انتهى گويم زينا معلوم شده كه عبادت و طاعت
 واقع در قبور از موتى از جنس اكرام الهى و عظام عالم پناهى است نذا وادى تخفيف و تقبيل بلكه باى نماز بذكر خدا و
 است در وحشت ثرى است اللهم رزقنا وحافظنا دين الدين بن حبيب در كتاب اهل القبور نوشته قد يكرم الله بعض اهل البرزخ
 باعمال الصالحة فى البرزخ وان لم يحصل له بذلك ثواب لا يقطع عمله بالموت لكن انما يقضى عمله عليه ليتم به اركانه طاعة كما
 تتسهم بتلك الملائكة و اهل الجنة فى الجنة وان لم يكن على ذلك ثواب لان فضل الذكر والطاعة عظم نعم عند الله فاما تتم نعمون
 بشان ذكر الله و طاعة انتهى و ابو الحسن بن برقى در كتاب الروضة از عبد الله بن محمد بن منصور آورده كه كنت حاضرا
 الحفار قال حضرت قبر فبذرت لبنه فشممت رائحة المسك حين اتعبت اللبنة فاذا شيخ جالس فى قبره يقر القرآن و حفظ
 ابو بكر خطيب بسند خود از عيسى بن محمد طومارى آورده كه گفت ابو بكر بن مجاهد مفرى را در خواب ديدم گويام بخوانتيم
 تو مروه و ميخوانى گفت در پس هر نماز و نزد ختم قرآن خدا را دعا ميكردم كه مرا از كسانى گرداند كه در قبر قرآن بخوانند
 و ما انا اعمرو بن مفضل ذلك وهو الذى لا يخيب من دعاه و ابن عباس گفته مؤمن را در قبر مصحف ميدهند و آن بخواند

اخرج الغمل فی کتاب السنه و فیہ ضعف سید علامه گفته در نمی ایضا ابو یعلی فی النوم بعد موت و هوناً مدینه جدرها و یطی
 کما کتب فسل عن ذلک فقال سالت المدان شیخی بالعلم کما کنت یشتغل به فانما یشتغل بالعلم فی قبری انشی گویم شونی که
 مرا بعلم دین است خصوصاً با کتاب مبین و سنت سید المرسلین بر جناب باری هم ناله و جل جلاله تعفی نیست اگر این را بفرستد
 و افرغ مخلوق خود را هم باین شغل در آن گوشه تنهایی بنوازد و از کریم هم رحمت شامل او چندان در فرست و ما ذلک
 علی المدینه و از نیرید رفاشی و حسن و غیره بامرو میست که هر کس مرد و او را چندی از قرآن برای آموختن باقی مانده است
 حق تعالی ملائکه را میفرستد تا بقیه قرآن بیاورد و دهند تا آنکه از قبر برخیزد و ممکن عطیة العونی خود و نسائی و عالم و بهی
 و شعب الایمان از عایشه روایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دعا یحیی سمعت قاریاً یقر القرآن فقلت من هذا
 قالوا حارث بن النعمان فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لک البرکة لک البرکة لک البرکة لک البرکة لک البرکة و اخرج البیهقی عن ابی هريرة
 نحوه مرفوعاً ایضاً و یافعی در روض الرایحین از بعض صحابین حکایت کرده که قبر مردی را از خاک برداشتند و دیدند که مردی است که
 سازم شتی از گوری که متصل با این حفره بود و میخواست و میبینم که مردی سفید جامه در گوشه نشسته تقطیع میکند و در کنار او
 صحیفه از ذهب مکتوب بزرگ است و در آن قرات میکند گفت مگر قیامت قائم شد گفتیم گفت خشت را بجای آوردند
 عافاک الله پس خشت را در جای او نهادند و اتی گویم شاید صحیفه برای غیر حفاظ باشد و الله اعلم ترا و الا لموات
 فی قبورهم و بعضهم فیها یزود بعضهم فاحسنوا الکفان من تقضاء عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 احسنوا الکفان موتکم فانهم یتباهون و یتزاورون فی قبورهم اخرج ابن جریر بن ابی اسامة فی مسنده و الدلمی فی الدرایة
 و العقیلی و عن ابی هريرة مرفوعاً نحوه و عند ابن عدی و اخرج مسلم فی صحیحہ او ابی احمد اخاه فاحسن کفنه و نحوه مرفوعاً
 عن انس و زاد فانهم یتزاورون فی الکفانهم اخرج البیهقی و الطحاوی فی التلخیص و مشکو عن ابی قتادة مرفوعاً عند النسائی
 و ابن بابة و مجتبی النعمانی فی صحیحہ و ابن ابی الدنیا و البیهقی فی شعب الایمان اهل علم گفته اند که مردی تحسین کفن سیاح
 و نظافت و کثافت او ست نه گران بها بودند آن زیرا که در حدیث از مغالاة نهی آمده و از ابن سیرین آمده که وی
 کفن حسن و دست میداشت و میگفت که موتی در الکفان خود زیارت یکدیگر میکنند و اما قول ابو بکر رضی الله عنه انما هو لعملة
 یعنی الصدید پس خود جناب وی بذکر بیش پردخته و عایشه را فرموده غسلی ثوبین بزدن بکفنی بها فانما ابوبکر جلدین
 با کسوس الکسوة او سلب سوز السلب پس کفن خود را بغسل حسن ساخت و اخبار کرد که او را بهتر ازین کفن خواهند پوشید
 یا از وی این کفن را خواهند برد و از عمر بن الخطاب آمده قصد وافی کفنی فانه ان کان لی عند الله خیر ابدنی ما هو خیر
 و ان کنت علی غیر ذلک سلینی و اسرع سلینی و اتصد وافی حفرتی فانه ان کان لی عند الله خیر رسولی فی قبری مدبر من ان
 کنت علی غیر ذلک ضیقہ حتی تمکث اضلاعی و حدیث رضی الله عنه نزد موت خود فرمود تا با عموالی ثوبین و لا علی سیکه
 ان تعالوا فان یصب صا حکم خیر کسی خیر شما والا طلبها سلباً سر یا گویم کسوت در قبر مختص بعض عباد است و عباد

بر خیر و رحمت الهی است نه بر آرایش ظاهری و مانند گفته اند سه اذیرون چون گور کافر بطل و زدن و نمرضی
عز وجل و در باره قصر کفن و عدم تحسین آن منامات صحیح در روایات مسلم و غیره آمده حافظ ابن قیم رح و کتب
الروح در سلسله تراویح گفته الارواح قتلان مغذیه و منعمه فاما المعذیه فی فی شغل عن التزاور و التلاقی و اما المنعمه
غیر المحبوسه فتتلاقی و تتزاور و تتذکر ما کان منها فی الدنیا فیکون کل روح منها مع رفیقها البقی علی مثل عملها و روح
نبینا صلعم فی الرفیق الاعلی قال تعالی و من قطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انقضوا الله علیهم الایة
و هذه المعیة ثابتة فی الدنیا و فی البرزخ و فی دار الجزاء و المراد من احب فی هذه الدور الثلث قال و قد لوقا اترت
الرأی بذلک بعده شیئی کثیر اذ ان ذکر کرده گفته که سخت صریح بدان آمده است گویم ظاهر آیه و حدیث مذکور است
که آدمی با دوست خود دست اگر چه در عمل قاصر باشد وقتی که محبت برای خدا بود و هم اعتقاد آن کس باشد و این بشارت
عظیم است برای مومن باز آنکه هر چند در عمل قاصریم لیکن خدا آگاه و دل آرزو مند گواه است که محبت ما با صاحب و تابعین
و زمره محدثین از مستقیمین و متاخرین و اتحاد و ادغام و اتیان و انکار طبع و از اهل بیع و رای و فسق ثابت کنیم
و از خبا امید داریم که حق تعالی در بر رخ و در حشر ما را تحت لوا و اسید المرسلین صلعم و در جبرگه متبعین برانگیزد و رفیق
ایشان در خیرات انجا گردانند و این کار بروی تعالی آسان تر از هر آسان است سه شنیدیم که در روز امید بهیم
بدان را به نیکان بخشید که میم + آری سه که چنان نیکان نیم خود را به نیکان بسته ام + و بهار آفرینش شسته گلیده ام +
ابن ابی الدنیا بسند خود آورده که چون بشرین بر این معرور بر دادرش بروی پنج بسیار کرد و گفت ای رسول خدا
همیشه با یکی از بنی سلمه با یک میگرد و آیا اموات یکدیگر را می شناسند تا سلام خود به بشرین بیاورم فرمود آری و الذی لفتی
بیده یام بشر انهم لیتعارفون کما یتعارف الطیر فی رؤس الشجر یعنی هیچ هالک از بنی سلمه نمی مرود که آنکدام بشر نزدش
آمده میگفت ای فلان علیک السلام و وی میگفت و علیک السلام باز میگفت بشر از من سلام بخوان و درین باب
روایات است و بعضی از آن آمده که خبر یکدیگر می پرسند که معلوم شد که فلانی بمردن ایشان نزدیک میگردد و اما
الیه راجعون او را بسوی پادیه بردند و در آنجا بزرگ ابوالیوب الانصاری مرفوعاً و اما تلاقی ارواح و اموات پس
ابن قیم برای آن سلسله عقیده گفته ان خواهد با و اولتها اکثر من ان یحصرها الا الله تعالی و احسن الواقع لمن عظم شهو
بهما فیلتقی ارواح الاحیاء و الاموات کما یتلقى ارواح الاحیاء و بعد بزمین سلسله کلام کرده و مرای صادق و اسعد ذکر نموده
که این مختصر گنجایش آن ندارد و سعید بن سبب گفته عبدالمعین سلام و سلمان فارسی با هم ملاقی شدند یکی دیگری گفت
اگر پیش از ما میری ما ملاقات کنی و از لقاء رب خبر دهی و اگر من پیش از تو بمیرم ما تو ملاقی شوم و خبر دهیم دیگری گفت
که مگر احیاء و اموات با هم ملاقی می شوند گفت آری ارواح ایشان در جنت است می رود هر جا که میخواهد سعید گفت که
فلانی بمرد و او را در خواب دیدم گفت تو کل کن و پیشتر که مثل تو کل هیچ شی را ندیدم گویم حق تعالی فرموده و علی

فلینکل المتوكلون ۛ گفت پیغمبر با و از بلند بر توکل ز انوی هشته به بند عباس بن الحباب طلب گشته
 بنخواستم که عمر را بخواب بزم پس ندیدم و اگر نبرد و قرب حول چمی تیمم که عرق از پیشانی خود پاک میکنند و بگویند
 او ان فراغی ان کان عرشی لیه لولا ان لقیته رؤفا و حیا و عبد الله پدر خود عمر بن عبد العزیز را بخواب دید و پرسید که
 اعمال را افضل یافتی گفت ای پسر من استغفار را و تسکین بن عبد الملک عمر بن عبد العزیز را بعد موت او در خواب
 و پرسید که ای امیر المومنین بعد موت بکدام حال گردیدی گفت ای سلمه ایندم فراغ یافتیم و الله ما سرت الا الان
 گفتیم کجا هستی گفت با ائمه هدی در جنات عدن و این قسم منادات بسیار است که یکی صاحب یا قریب یا غیری خود را در خواب
 دیده و وی او را بچیزی خبر داده که چیز صاحب رویا کسی آنرا نمیداند و این واقعات را محصور اند و مردم در آن مشترک
 ابن القیم گفته و قدر اینها نمی آید و غیر نامن ذلک عجائب بعده گفته رویا سه نوع است یکی از خدا و دوم از شیطان سوم از
 حدیث نفس رویای صحیح چند قسم است یکی الیام که او تعالی القاء آن در دل بنده کند و این کلام است که حق تعالی تمام
 باینده خود کرده قاله عباده بن الصامت دوم التهام روح نائم بار و روح موتی از اهل و اقارب و اصحاب غیر هم سوم عروج
 روح بسوی او تعالی و خطاب باری تعالی مراد و اچهارم دخول روح در جنات و مشاهد آن و جز آن پس التهام و اروج
 احیاء موتی نوعی از انواع رویای صحیح است که نزد مردم از جنس محسوسات باشد انتهى معرقة الاموات من
 انما هم و السهم به و روحهم السلام علیه و يعرفون من انا هم و ائمه و یاسنون ان اتی المقاسم +
 و سلموا و ادعاه المسلمون فی ای یوم قاله ابن القیم + عن عائشة قالت قال رسول الله صلعم ما من رجل یزور
 قبر اخیه و یتکلم عنده الا استانس به و روحی یتقدم اخر جابن الی الدنیا فی کتاب القبور و عن ابی هریره قال اذ مر
 رجل بقبر یعرفه فسلم علیه الار و علیه السلام اخرجه البقی فی الشعب و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم ما من احد
 یمیر بقبر اخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فسلم علیه الا عرفه و علیه السلام صحیح ابن عبد الحق و اخر جابن عبد البر فی الاستکمال
 و التمهید و فی الباب روایات و محمد بن واسعه گفته ان الموتی یعلمون ترا و یوم المجتعة و یوما قبله و یوما بعده و حافظ ابن القیم
 گفته الاحادیث و الآثار تدل علی ان الزائر متی علم به الزور و مع سلامه و انس به و علیه و ذاعام فی حق التمهید
 و غیره و انه لا توقیت فی ذلک قال و هو و وضع من خبر الضحاک الدال علی الوقت انتی و بهمن اشارت بهت و غیره
 ابن القیم گفته قد شرع رسول الله صلعم لاسنة اذ سلموا علی اهل القبور ان یسلموا علیهم سلام من یحیطون بقول المسلم السلام
 علیکم دار قوم مؤمنین و هذا خطاب لمن یسمع و یحیط و لولا ذلک لکان هذا الخطاب بمنزلة خطاب اجماع و الله و ما قبل و کیف
 فی هذا التسمیة لسلام علیهم زائر و لولا انهم تشعرون لما صح قسمیة الزائر ان لم یعلم زیارة من زاره لم یصح
 ان یقال زاره هذا هو المعقول من الزیارة عند جمیع الامم و كذلك السلام علیهم ایضا فان السلام علی من لا یشعر و لا یعلم
 بالمسلم محال و قد علم النبی صلعم امته اذ ازار و القبر ان یقولوا السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و انما انشاء الله

بكلمة لا حقون رحم الله المستقيمين بكلمة والمستأخرين نسأل الله لكما العافية فمذا السلام والمخاطب والله الموجود بل يسمع
 ويعقل ويجايب ويرد وان لم يسمع المسلم الروايتي وعن ابي هريرة قال قال البورزين يا رسول الله ان طريقي على
 الموتى فهل من كلامي لكلمة يا اذن امرت عليهم قال قل السلام عليكم يا اهل القبور من المسلمين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع و
 انما انشا الله لكم لا حقون قال البورزين يا رسول الله سمعون قال سمعون ولكن لا يستطيعون ان يجيبوا قال اي جوابا
 يسمعوا ولا يفهم يرون وقد وهم جماعة فقالوا ان قوله فلا يستطيعون توصية ولا الى اهلهم يرجعون -
 دل على انهم لا يعرفون زائرا ولا يتلقون خبرا جملا بصدر الآيات وتفسيرها والا فصرها بما ينظرون الا بصحة واحدة
 تاتى منهم يخضعون والآيات في سمعهم يوم القيامة وان الهيا لا يستطيعون توصية الكلام في الروح وحقيقت
 واعلم بان هذه الصفات ملكة الروح لا لذات - فاصرف عنان القول نحو الروح - شر حاله
 بالحق والصحيحة - كلام ودين مسئلة بشيرة وذيل شرح ابيات سيوطي ح بقدر ضرورت مقام گذشته وناظم دريغا چهار
 مسئلة متعلق بدان ذكر کرده و گفته فالروح جسم حادث فوداني هي خفيف مسرع السرعان - فيفقد في
 الاعضاء نفوذ النار في الفجوة وكلاما في الاستحارة مسئلة اولي جسم بدون روح ودين مسئلة انظار وادب علم
 اقوال است که ابن القيم ذکر آن کرده و هر چه در خوا بطلان بود بردش پرداخته و بيان حق نموده و بران ايضاح استدلال
 کرده پس هر چه بخلاف آن لائق اجمال است از ذکرش اعراض کرده شد و آنچه موافق دليل است آن را آورده می شود
 قال رحمه الله تعالى هو جسم خالص بالماهية لهذا الجسم المحسوس وهو جسم له راني علوي خفيف حي متحرك فينفذ في جوه الاعضاء
 ويسري فيما سرعان الماء في البود وسرعان الدهن في الزيتون والنا في النعم فادامت هذه صالحة لقبول الآتات والنفذ
 عليها من هذا الجسم يعني ذلك الجسم ساري في هذه الاعضاء وافادها هذه الآتات من الحس والحركة الارادية واذا فسدت هذه الاعضاء
 بسبب ستيلاء الاخطا الغليظة عليها وخرجت عن قبول تلك الآتات فافارق الروح البدن ونفصل الى عالم الارواح
 وهذا القول هو الصواب في المسئلة وهو الذي لا يصح غيره وكل الاقوال سواه باطله وعليه دل الكتاب السنة واجماع الصحابة
 واوله العقل والفطرة انتهى بعده اوله اين مسئلة ابريك نسق سوق کرده و بقرآن و حديث استدلال نموده و يك صد
 و شيا نزده و دليل از اوله كتاب سنت ايراد کرده و گفته الرابع عشر بعد الماية ان العقلاء كلهم متفقون على ان الانسان
 هو هذا الحيوان المطلق المفقذي الحساس المتحرك بالارادة وهذه الصفات نوعان صفات لبدنه وصفات لروحه ونفسه الناطقة
 فلو كانت الروح جوهر متجرد لا داخل العالم ولا خارج له ولا عاقل يعلم بالضرورة لبطلان ذلك فان الانسان مجتمعة واهل العالم بدنه وروحه
 وهذا في ان بطلان ايضا بي قول من قال ان نفسه قد مرت غير مخلوقة فنجعلوا انفس الانسان مخلوقا ونفسه غير مخلوق وقال ابن
 والذي عليه اجماع من العقلاء ان الانسان هو البدن والروح معا وقد يطلق اسم على احد هادون الآخر بقية فالتساكر

لهم أربعة اقوال في سعي الانسان هل هو الروح فقط او البدن فقط او مجموعهما وكلوا منها انتهى والمسألة الثانية
سكون الروح حادثه او قديمة وهي مسئلة ضل فيها طوائف من بني آدم وبني ملئكة رسل على نبي الله صلى الله عليه وسلم في الحق
المبين فاقول اجبعت الرسل على انها محدثة مخلوقة مصنوعة من مادة مادية بالاضطرار من دين الرسل كما يعلم
بالاضطرار من دينهم ان العالم حادث وان سعاد الابدان واقع وان الله تعالى هو الخلاق وان كل ما سواه مخلوق وقد
تفصي عصر الصحابة والتابعين وتابعيهم وهم القرون المفضلة على ذلك من غير اختلاف بينهم في حد وثباتها ومخلوقة
حتى نبعت نابعة من قصر فمده في الكتاب السنة فزعمنا قديمة غير مخلوقة والتجربا بان الله امر الله بغير مخلوق وبانه تعالى
اضافها اليه كما اضاف علمه وقدرته وسعته وتوقف آخرون قال شيخ الاسلام بن تيمية روح الآدمي مخلوقة متبدعة
باتفاق سلف الامة واما المتأخرين والى السنة وقد كمل اجماع العلماء على انها مخلوقة غير واحدة من امة المسلمين بل كحاكم محمد بن
نصر المروزي الامام المشهور الذي هو من اعلم اهل زمانه بالاجماع والاختلاف وكل التوحيين قديمة والفتاوى ابو عبد الله
بن مندة والذي يدل على انها مخلوقة له وجوده وقد ذكر ابن القيم ان الناس في الماد بالروح في الآية خمسة اقوال اختلف
انه للروح الذي به حيوة البهائم وان السؤال عن قدمه او حداثته ثم قال ابن القيم ان النصوص الدالة على انه كان الله ولم يكن
شيء غيره كما ثبت في صحيح البخاري عن عمران بن حصين وفيه قوله صلى الله عليه وآله وسلم كان الله ولم يكن شيء غيره وكان شئ
على الماء الحديث وهو ال على انه لم يكن مع الله روح ونفوس يساوي وجودها وجوده تعالى عن ذلك علوا كبيرا
هو الاول وسنده لا يشترك فيه وفي اوليته بوج من الوجوه ومنها النصوص الدالة على خلق الملائكة وهم ارفع مستغنية عن
اجساد تقوم بها وهم مخلوقون قبل خلق الانسان ورد في اذ كان الملك الذي يحث الروح في جسم ابن آدم مخلوقا فليكن
تكون الروح الحادثة بنفخة قديمة رسيه علام محمد بن اسمعيل ثم كلفه قلت ان الله لم يخلق من ارض ولا يقول انهم ارسال
الملائكة بنفخة لا يدل على حداثته او قدمه بل بالشيء القديم يجعل في الحوادث كما يقولون في الكلام انه قديم وانه ينزل ملك
فيلقيه الى رسل الله في غير من الاولانية فنية وقد تجددت في ابن القيم حجة ارباب خصاما لا استدل الا انتهى واما انك وويل
حدوث روح مجزئة بدون اوست ومجذبة في بائنه مخلوق ليس اين دعوى تنفس يسوي استدلال مست وتحقيق است كما
ثابت شده است كه نيت قديم كرم الله وادله بان در علم كلام تا علم انه وهر كرمي قديم جهاد خدا باشد بروي برهان است
و برای دعوى قدم روح و دليل ناهض یافته نشد و در اضافتش يسوي خدا و قوله قل الروح من امر ربي حيث بر قدم است
بلکه دليل بر مخلوق بودن اوست و اما انکه خلق روح قبل اجساد است يا بعد آن پس اين بحث ديگر است كه در باخيل شد
و از محل نزاع نیست و اين القيم مع درين بحث اطال متداولت كرده و انقياد كرده كه خلقت روح بعد خلق اجسام است
و اطال في بذوره و ما خالفه ليكن ناظم روح كفته الذي قوس لنا انها مخلوقة قبل الاجساد قبلية غير علمهم زمانا و لا ابتداء
و ذلك ان اربعة القائل بتقدم خلقها و اخوة و تكلف ابن القيم و ما فانه من قائله لولا الحاجة الاقتصادية هنا لكانت كل علم القدر

وما كنت بين الطائفتين انتفى وسأله يوم قولنا نعلم روح ست والنفس الروح هما شيان - وقيل شئ واحد
والثاني - اختاره العلامة ابن القليوب - لماء من دليل قبيح - حافظ ابن القيم گفته اختلاف الناس
في الروح والنفس فمن قائل ان مساجم واحد وهم الجمهور ومن قائل انها متغايران ونحن نكشف المسئلة بحول المدققة
انتفى بعده ان لغت وجزآن بران كلام کرده سوال بود از روحی بود که جز بوحی شناخته نمی شود و آن روح نزد خدا
و مردم آنرا نمی دانند و ما روح بنی آدم پس از غیب نیست و طوائف مردم را بل و غیر هم در آن کلام کرده اند و
در تفسیر روح از ابن عباس و آیات آمده و آن همه مضطرب است کما قاله ابن القيم روح و ساقها فی کتابه و بین وجه الاضطراب
و صفاتها من وجهها من البدن - هذا الذي يختاره ذوو الفطن - هذه الاربعة في المسائل - مشوقة لا فائدة
واللذائل - و این مسئله چه جام است که آیا روح می میرد یا نه حافظ ابن القيم گفته اختلاف الناس في هذه فقال طائفة
تموت و تنزول الموت لانها نفس وكل نفس ذائقة الموت قالوا و قد دلت الأدلة على انه لا يبقى الا सदود و قال تعالى
كل من عليها فان و يبقى وجهه و الجلال و الاكرام و قال كل شيء هالك الا وجهه قالوا و اذا كانت الملائكة
تموت فان نفوس البشرية اولى بالموت قالوا و قد قال اهل النار اننا اثنتين فالموتة الاولى هذه المشهودة و هي للبدن و الاخرى
للمروح انتفى قلت ومن هذا القبيل قول ميرزا الدهلوی رحمه الله **س** ساغر فانی و بزم و ساقی فانی + با هر که شدی
در ملاقی فانی + بر و در اول از هستی بی بود جهان - السدود باقی و باقی فانی + و ترجمه انا بالعزیز
و بهی تغنی السقا و یغنی الکاس و النادی + و من تلاقیه من خل و من عادی به لا تکرن الی الناس
و دهر طها یعنی الجميع و یبقى رینا الطادی + ابن و ابن القيم گفته و قال آخرون لا تموت الارواح لانها خلقت للبقاء
و انما تموت الابدان قالوا و یل علی هذا الا حدیث الدالة علی نعیم الارواح و عذابها بعد الفارقة الی ان یرجعها الی اجسادها
ولو ماتت الارواح لانقطع عنها النعیم و العذاب و قال تعالی و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء
عند الله یرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله فمذاع القطع بان ارواحهم قد فارقت اجسادهم و قد ذاق
الموت قال و الصواب ان یقال موت النفوس هو مفارقتها لاجسادها و خروجها منها فان ارید بموتها هذا القدر ففی ذائقة
الموت وان ارید انما نعیم و تضحیل و تصیر عذابا محضاً فی الاموات بهذا الاعتبار بل هی باقیة بعد خلقتها فی نعیم او عذاب
لکه هر چه به نفوس آنها که کک حتی یرد بالبدن اجسادها و قد نظم هذا الخلف احمد بن محمد بن کندي فقال تنزع للناس
حتى لا اتفاق لهم - الا على شعب و انخلت فی الشعب فقيل تخلص نفس المرء سالمة - و قيل لیترك
جسم المرء فی العطب + الشعب المملک یرید انهم اختلفوا فی کل شئ الا فی المملک ای الموت ثم قال اختلفوا فیها فیضا
تعالی طائفة تمسک النفوس مع الابدان فتشارک الجسم فیها و قيل بل تخلص سالمة عن المملک کذا فی الجمع کوم لیل بن سعد و عظم
خود سبغت ای اهل خود و ای اهل بقاشما بر ای فنا آفریده شده اید بلکه برای بقا و دوام و چاره نیست از ان لیکن نقل

می‌کنید از داری بداری و قال بعض العرفاء ولو كنا اذا امتننا تركنا مكان الموت راحة كل حي سولكننا اذا
 متنا بعثنا - وفسل بعد عن كل شیء مروه هم فکر قیامت دارد و آرمیدن چقدر دشوار است بعد از آن تعلیم
 فان قيل فغسل النفع في الصور بل تبقى الارواح حية كما هي و تموت ثم تحيى قيل قد قال تعالى ولفهم في الصور يصفقون
 في السموات والارض الامن شاء الله فقد استثنى سبحانه و تعالى بعض من فيها من هذا الصفق
 فقيل هم الشهداء و هو قول ابی هريرة و ابن عباس سعيد بن جبیر و قيل هم جبریل و میکائیل و اسرافیل و ملك الموت و هذا قول
 مقاتل و غيره و قيل هم احوال العين و غيرهم و من في النار من اهل العذاب و خزنها و هو قول اسحق بن سافلا من اصحابنا و قد
 نص الامام احمد على ان احوال العين و الوالدان لا يموتون عند النفع في الصور و قد نص تعالى على ان اهل الجنة لا يذوقون فيها
 الموت الا الموت الاول في ظلمات و امره ثانیة كما هو اقدم التوامین و اما استقرار بعد خروجه من البدن فقد مر بيانه و انما فيه
 و له بعد فرقا له الاتصال به قیمة زائره و غيره و تعلقا بالروح بالبدن اربعة الاول تعلقا به في بطن الام جنينا و ذلك
 نفخا فيه و الثاني تعلقا به بعد خروجه الى الارض الثالث تعلقا به حال النوم فان لما به تعلقا من وجوه و مفارقة من وجوه
 الرابع تعلقا به في البرزخ فانما وان فارقة و تجردت عنه فانما لم تغرقه فراقا کلیا بحيث لا يبقى لها اليه التعلق التامة
 و قد تقدم من الاحادیث و الآثار و المنامات ما يدل على رد الباقي و قد سلم المسلم و هذا الرد اعادة خاصة لا یوجب حیوة
 البدن قبل یوم القیامة انتهى كلام ابن القيم رحمه الله تعالى و چون ناظم قدس سره از احوال ارواح فارغ شد ذکر کرد و اجود
 اعمال را که بعد موت لاحق موتی دیگر دارد و فرمود و لیحق المیت بعد الموت من اجود ما قدم قبل الموت و عشر

خصال ادب فی مسلک و غیرهانی غیره فلعلهم هذا علیه جملة الاعیان و مشایخه ايضا و عا
 الاخوان یعنی هر چه از جزای اعمال بعد انتقال در قبر می‌پایند و ثوابش پیوسته بر وی جاری و ساری
 می‌ماند و چیز است سه از آن متفق علیه شیخین بخاری و مسلم اند از حدیث ابو هریره بلفظ اذ مات ابن آدم انقطع عمله الا
 من ثلاث صدقة جاریة او علم ینفع به او ولد صالح یرعوله اخرجه البخاری فی الادب و مسلم و ابوداود و الترمذی و ابن ماجه و
 هفت چیز باقی در چند حدیث آمده اول مرابط امام احمد زانی امامه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اربعة
 تجری عليهم اجورهم بعد الموت مرابط فی سبیل الله بعد ذکر بطلان سه چیز گذشته کرده و دوم کسی است که راه نیک برآورده مسلم
 از جریر بن عبد الله مروی روایت نموده و من من سنه حسنة كان له اجر ما و اجر من عمل بها بعده من غیر ان ينقص من اجرهم
 شیخ اسید علامه فرموده و اما حدیث ابی سعید مروی من علم آیه من کتاب الله و با ما من علم النبی الله له اجره الى یوم القیامة
 فتعلم آیه من کتاب الله و عمل فانه داخل فی حدیث ابی هريرة فی قوله او علم ینفع به فان تعلیم کتاب الله رأس العلم
 فحفظه هنا علیه من حفظ العام علی الخاص انتهى گویم چون تعلیم یک آیه که بر این اثر و شرفی نباشد که اجر معلوم دارد و حشر
 بر پاست پس هر که تعلیم تمام قرآن کبسی بکند اجرا و راجه شمار توان کرد که چندان است خصوصاً از اجر کسی که تفسیر کتاب الله

نوشته باشد و حدیث حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بجا آورده و آنرا شائع ساخته و مردم را بسوی عمل بدان دعوت نموده هیچ
چیزش که جز خالق علم و عالم خلق احدی حد و رسم آن و غایت و نهایتش نمی تواند دانست و فضل الله واسع و رحمته قریب
و عفو کثیر سویم و چهارم و پنجم و ششم آنست که در حدیث مرفوع ابوهریره نزد ابن ماجه و ابن خزیمه آمده مصحفی که آنرا میراث
گذاشته و سجده ای که آنرا بنا ساخته و نهی که آنرا جاری نموده و مسافر خانه که آنرا برای عزایبان کرده باشد و در حدیث
مرفوع انس نزد ابوالغیم و بزار زبادت حفصه و در غیر نخل یعنی گندن چاهنی نشانیدن و رختی از سر تا نیز آمده پس این هفتم
سبعه باقیه گشته با سه چیز اول ده گردید و این بر تقدیری است که اجزاء آن در حدیث یک چیز مقرر شود و الا فالجموع احمد
عشره فصله افاده علامه السید هم و قال ايضا في ذی ذی انه قد نظما الحافظ ابن حجر ولم يحضر في نظرية حال تالیف هذا
فقطها قلت جبري لمن قل حل في الحدیث احدى عشر حدیث المصطفی + الولد الصالح + یزید عولة + وعلیه
النافع بین الوری + اوصدقات قد جدت او قضی + محی ابطا و مسجد اقد بنا + او سسکنا کان سبیل
ومن المصحف و دت لما توی + و غرسه النخل و اجزاءه + طرا و یدر حوت فی الثری + و سنة احسن
فی بنها + و حدیث عشت لیت کاسوی + انتهى و اهل علم تفسیر کرده اند صدقاً جاریه را بوقف و تقیید نموده اند و صاحب
آنکه داعی باشد برای والد چنانکه در حدیث ابی امامه نزد احمد و حدیث ابی هریره نزد مسلم آمده و در حدیث ابی هریره نزد ابن
ماجه و ابن خزیمه بغیر تقیید واقع شده پس مطلق محمول باشد بر تقیید و تقیید هم نافع و در حدیث ابوهریره نزد مسلم آمده و در
غیر آن بلا تقیید مذکور واقع شده و بعضی احادیث تقییدش بنشر آمده و اما ناظم لفظ بین الوری آورده که سبیل است
چه نشر علم بتدریس تالیف و نحو ما باشد و مرابط کسی است که در شعر و سر حد سلام مرده پس علماء اعیان برین اندک این همه
اعمال مذکوره لاحق نیست می شوند و مثل آن دعا از خوانستن چنانچه ناظم برج گفته و حافظان التیمیم و کتاب الراجح
نوشته اند اما شیخ ارواح الاموات و اهل فعال الاحیاء اعران مجمع علیها بین اهل السنه من الفقهاء و اهل الحدیث و التفسیر و غیره
ما تسبب الیه الیه الیه فی حیوة و النانی دعا المسلمین + و استغفارهم + و الصدقة + و الحج علی نزل فی الذی یصل من ثوابه
هل ثواب الانفاق او ثواب العمل نفسه + و ثواب العمل نفسه + و ثواب الانفاق انتهى و اختلافوا
فی الصوم و الصلوة + و غیرها من المقررات + و الحق ان الكل عالم الحق + و حلت له ادله تحقیق + قد

سبقها في شرح هذا النظم. فنقصي لمن حققه بالحجزم. بان ما يهدي من الطاعات. لا يمت
كان خيرا لي. حافظ ابن القيم. فقلت. اختلف في العبادات البهنية كالصوم. وقراءة القرآن. والذكر
فذهب احمد وجها للسلف. وصدها وهو قول بعض اصحاب ابني حنيفة. نص على هذا احمد لما قيل له الرجل يعمل الشيء
من الحجزم. صدقة او صلوة او غيره. فليعمل نصفه لابيهِ او لاسه. قال ارجو وقال الميت يصل اليك شي من صدقة
او غيره. وان ايضا اقرا آية الكرسي ثلاث مرات. وقل هو الله احد. وقل اللهم ادع صل لاهل المقابر. والمشهور من هذا الكتاب

وذاك ان ذلك لا يصل انتهى وسيد علامه در شرح اين نظم نوشته است علم ان الدليل على استغفاره با فعل له الاحياء انهم يبت
 وبسته والاجتماع وقواعد الشريعة ما لا كتاب فتقوله تعالى والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا
 الذين سبقونا بالايمان فاشنى الله عليهم بالاستغفار جسم المؤمنين قبلهم فدل على استغفارهم باستغفار الاحياء
 ودل على انتفاع الميت بالدعاء واجماع العلامة على الدعاء لهم في صلوة الجنائز وقيل قال صلوات الله عليهم على الميت فاحصلوا له
 الدعاء اخرج ابو داود في السنن من حديث ابى هريرة رضي الله عنه وقد ثبتت الاحاديث بان صلواتهم دعاء في صلوة الجنائز على
 من صلى عليهم وحفظ ما دعا به كما جاء في صحيح مسلم من حديث عوف بن مالك قال صلى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 على جنازة فحفظت من دعائه اللهم اغفر وارحمه وعافه واعف عنه الحديث وهذا معنى انتفاع الميت بدعاء الاحياء لا النزاع
 فيه انما خالف فيه قوم من اهل البيت فقالوا لا يصل الى الميت شئ من دعاء ولا غيره وهو قول باطل لا يتقرر الى رده فانه
 يرد القرآن وبسته وما علم منهما فلا يطيل بآلة انتفاع الاموات بدعاء الاحياء بل تقتضي بالاستدلال على وصول دعاء
 من القرب البديهة وغير ما قلت بهذا قال ابن القيم رحمه ولا ينبغي ان الدعاء ليس من باب ابداء الثواب القريب بل سवाल القرب
 من الله ان يعطي المسؤل لما يطلبه السائل شفاعته منه وتوسل الى الله بدعائه ان يسبب للمسؤل له ما عليه وليس هذا ثواب على
 يسببه له ويسبب اليه وثواب بذل دعائه والاستغفار والسؤال والشفاعة باقي للسائل فذا ليس من ابداء الثواب اما
 ثناء الله على المؤمنين بدعائهم لآخوانهم الذين سبقوهم بالايمان فمؤمننا عليهم لآخائهم له بفضيلة السابق وصلواتهم لهم بالدعاء
 بعد الموت وسؤالهم لهم المغفرة بعد ان سألوا بالانفسهم وثواب بذل الدعاء باق للسائلين لانهم لم يتجبروا لانهم وحيوه لآخوانهم
 السابقين فان وهو فذلك اذ لم ياتيوا مسبقا فيقول اما وصول الصدقة فقد ثبت في الصحيح عن عائشة ان رجلا اتى النبي
 صلواته فقال يا رسول الله ان امي اقتنت نفسها ولم توص واخذها لوكلت تصدقت فلما اجران تصدقت عنها قال نعم
 وفي صحيح البخاري عن ابن عباس ان سعد بن عبادة توفيت امه وهو غائب عنها فاتي النبي صلواته فقال يا رسول الله ان امي
 توفيت وانما غائب عنها فهل يغفرها ان تصدقت عنها قال نعم قال فاني اشهدك ان حاطي الخزان صدقة عنها وفي السنن
 وسند احمد عن سعد بن عبادة ان قال رسول الله صلواته ان ام سعد ماتت فاتي الصدقة فاحصل قال لما دعا حفص بن ابراهيم وقال
 هذا لام سعد وعنه عبد الله بن عثمان بن عفان بن اكل نذر ان يخبرني ابائي ما تاتي بدنة وان هشام بن العاص بن حمزة
 فمسين وان عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال اما ابوك فلو اقر بالتوصية فمست او تصدقت عنه لفعلة ذلك اخذت الامام
 احمد واما وصول ثواب الصوم ففي الصحيحين عن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلواته قال ماتت وعليها صوم عام عنده
 وفيه عن ابن عباس قال جاء رجل الى النبي صلواته فقال ان امي ماتت وعليها صوم شهر افاد صوم عنها قال نعم فدين الله حق
 ان يقضي وفي رواية جاءت امرأة فقالت ان امي ماتت وعليها صوم نذر افاد صوم عنها قال افرايت لو كان على امك
 دين ففقتبته اكان يؤدى عنها قال فصومي عن امك وهذا اللفظ البخاري وحده تعليقاً وعن بريرة رضي الله عنها قال

بينما جالس عند رسول الله صلى الله عليه وسلم إذ أتته امرأة فقالت اني لقد قت على امرى بجارية وانما ماتت قال وجب اجرک
وردها عليك اليرث فقالت يا رسول الله ان كان عليها صوم شهر فاصوم عنها قال صومي عنها قالت فانها لم تجم افاج
عنها قال جمی عنها رواه مسلم وفي لفظ شهور وعن ابن عباس ان امرأة ركب البحر فخذرت ان الله يخاف ان تصوم
شهر افجها بالله فلم تقسم حتى ماتت فجاءت بنتها واختها الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فامر بان تصوم عنها رواه اهل السنن واهل الحديث
روى عنه وصول ثواب بر الصوم وهو الاطعام ففي السنن عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مات وعليه صيام شهر
ان يطعم عنه لكل يوم سبعين رواه الترمذي وابن ماجه وقال الترمذي لا نعرفه فروع الا من هذا الوجه والصحيح انه من قول ابن عمر
موقوف وفي سنن ابى داود وعن ابن عباس قال اذا مرض الرجل في رمضان ولم يصم اطعم عنه ولم يكن عليه قضاء وان
قضى عنه وليه واما وصول ثواب الحج ففى البخارى عن ابن عباس ان امرأة من جبيته جارت الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالت
ان امرى نذرت ان تحج حتى ماتت افاج عنها قال جمی عنها ارايت لو كان على امك دين كنت قاضية قضاؤه الله الحق بقضا
وفي معناه عن ابن عباس مرفوعا اخبرني النسائي واخرجه البيهقي في شعب الايمان والاصباغ في عن ابن عمر مرفوعا ما وصل
ذو رحم رحمه بافضل من حجة يدها عليه في قبره بعد موته وعن زيد بن ارقم مرفوعا من حج عن ابويه ولم يحج اجزا عنها
وبشرت ارواها في السماء وكتب عند الله بار اخبرني البيهقي في فوائده وعن ابى هريرة مرفوعا من حج عن ميت
فلقد جى حج عنه مثل اجره وهذا عام في كل حاج لكل ميت اخبرني الطبراني في معجمه الاوسط وقد وقع الاجماع على ان قضاء
الدين عن الميت من اي قاض قريب او غيب من غير تركته او منها يسقط عن ذمته ودل له حديث ابى قتادة حيث
دين ميت كان عليه دين امان فلما قضاها قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم الآن بردت بجلدته واجمعوا ايضا على ان الحج اذا كان له
حق عند الميت فاسقط عنه وابراه انه يفعله كما يسقط عن ذمته الحج فاذا سقط عن ذمته الحج بالنص والاجماع مع استحسان
اوله منه نفسه فاولى واخرى ان يسقط عن ذمته الميت ويغفر ذكاه واذا اتفق بالابراء والاسقاط انقطع بما يهدى له كن
ثواب الاعمال ولا فرق فان ثواب العمل حق للعامل فاذا اهداه ووهبه لميت انتقل اليه كما ان الذي على الميت من الحقوق
ونحوها هو محض حق للميت فاذا ابراء عنه وصل الابرار اليه وسقط من ذمته فكلها حق للميت فاقى نص او قياس وقاعدة من
قواعد الشرع يوجب وصول احد ما ومن وصول الآخر بل هذه النصوص متطابقة على وصول ثواب الاعمال من الاجا الى
الاموات وتوضيح ذلك ان الصوم محج وترك ونية محقة تقوم بالقلب لا يطعم عليها الا الله سبحانه وكفى النفس عن الفطرت
وقد اوصى الله تعالى ثوابه الى الميت كما في الحديث فكيف بالقراءة التي هي عمل سمع ونية بل لا تقتصر الى النية فوصول
ثواب الصوم الى الميت تنبيه على وصول ثواب سائر الاعمال وتزويده وضوحا ان العبادة على ثلثة اقسام بدنية ومالية
وحرکة منها فنبه الشارع صلى الله عليه وسلم على انه وسلم بوصول الصوم على وصول سائر العبادات البدنية ونسب بوصول
الصلاة على وصول سائر العبادات المالية ونسب بوصول الحج المركب من المالية والبدنية الى وصول ما كان كذلك كالانكاح

الثلاثة ثابتة بالنسب والاعتبار انتهى قول الناطم لمخصا وكن الرزح عندي الاقتصار على النفس دون الاعتبار فماعتها
 يا اولي الابصار لبعده بالظلم ح اولنا فعليه ما يراهم ونوده وآن دوا زده ولبس ح وازهر لبس جواب في د پاسخ كافي دوا
 ودر دوش طالت نبوده وكفته واذا انتهى بنا القول الى هنا علت قوة القول بانه يصل الى الميت كل ما يراه داعي من
 قرينة من صلوة وصيام وتلاوة قرآن ورج وغير ذلك من كل ما يوجب عليه العبد فيجعله لانيه من باب الاحسان والصلوة والبر
 واجتج خلق الله الى الصلة هو الميت رهين الشرى الذي قد قدر عليه فعل كل طاعة ولا كلام ان الانسان بقصد قولي غير
 يوجب لان الله اليفيق عمل عامل بل قد ثبت ان العبد اذا دعا لانيه بظهر الغيب قال له الملك آمين وكاش مثل ذلك فكيف
 اذا احسن اليه وبهوني غيبة لا يجرى اياها الى الداعي والمعدى منها ثم ان ما يراه لانيه حسنة واخسنة بعشر امثالها فمن ابدى
 اليه مثلاً الثواب صوم يوم او ثواب قراءة جزء من القرآن اعطاه الله اجر صوم عشرة ايام واجر تلاوة عشرة اجزاء ومن لم يراها
 يظهر ان جعل طاعة لغيره افضل من ادخالها بنفسه ولا اقر صلعم من قال لا جعل لك صلوة في كل ما قال لاداكفي بك
 وهذا شئ قد فعله نبي الصالحين لا شرف خلق الله صلى الله عليه وسلم ومن اين لك ان لم يفعل السلف ذلك فانه لا يشترط في
 هذه المبتة اشها والناس عليها ولا اجبا هم بها وهم لا يفعل هذا اذ منهم فانه لا يقع فيهم لانه منه وب لا واجب ولانه
 قد ثبت لنا دليل جواز فعله سوا سبقنا اليه اعدا ولا امانا لاداء الى رسول الله صلعم فقال ابن القيم ح ان من الفقهاء المتأخرين
 من استحسنتهم ومنهم من لم يحسنه وآه بدنه فان الصحابة لم يكونوا يفعلونه والان النبي صلى الله عليه وسلم لا جبر عمل كل عامل من غير
 ان ينقص من اجر العالمين شيئا لانه صلى الله عليه وسلم هو الذي دل امته على كل خير واشهدهم وعالم اليه فامثال اجور غيرهم بل ينقص من اجرهم
 شئ انتهى ومثله لابن قاضي شبهة في جواب سؤال واقول اما انه لم يفعل احد من الصحابة في غير ما سمع فقد فعله الصحابي الذي قال
 صلعم ان يجعل بصلوة كلما وظاهره حيا وميتا ثم ان ابن القيم ح قد جعل من ادائه وصول الابد والدعاء الاستغفار وطلب
 الجنان وهذا كله قد فعله السلف صلعم وامرهم به وان يدعوا له بايتنا من الوصية والفضيلة وامرهم الله تعالى بالصلوة عليه
 صلى الله عليه وآله وسلم الى يوم الدين والصلوة وعادله فاي مانع عن ابداء ثواب سائر الاعمال اليه صلى الله عليه وسلم واما قوله
 ان لا مثل اجر من عمل من امته طاعة فنعهم هو كذلك فليزله العامل ابداء اجره ليكون صلعم الاجران صلى الله عليه وسلم
 ما خلف الملوان واطلع النيران وابقى الابار في غرت الجنان والفجار في لافخ النيران وهذا عندنا شئ مقطوع به بقصد
 وصلنا جماعة من قرابتنا وشاننا حم الله تعالى بصلوات من دعاء وتلاوة او صدقة ورايتهم في المنام شاكرين لما
 صنعناه وظهر لنا نعمهم بما اسديناه انتهى مختصرا بعد ما جالعه سيد علامه ح ذكر بعض حكايات متعلقين اين باب كرده وليكن
 نزد محرر سطورا اقتصارا به ما ورد اولى واحوط است لبعده وكفته اخرج الطبراني في الاوسط عن انس قال سمعت رسول الله صلعم
 يقول من ابل ميت يموت منهم ميت فيتصدقون عنه بعد موته الا اهدا بال جبريل عليه السلام على طبق من نور ثم يقف
 على شفير القبر فيقول يا صاحب القبر العميق هذه هدية اباها اليك اهلك فاقبلها فقد خل عليه فيفرح بها ويستبشر ويحزن

جبرانه الفین الایمیدی الهم شیئی انتهى و از عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا آمده کہ دومی غلامی از طرف برادر خود عبد الرحمن
 آزاد کرد و بامید آنکه نفع آن بعد موت بوی برسد از جبر ابن سعد و محمد بن سطور از طرف والدین و برادر یکان خود و در
 خواهر خود حج بیت الله و زیارت مسجد و مزار مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و از طرف مادر چاهی بر شاه راه بنویسند
 و از طرف پدر مسجدی در باغ واقع بھوپال و از طرف برادر رمضان سرائی بقرب چاه مذکور صدقه جاریه ساخت و برادر
 بقصید نیز فکر چنین صدقه پیشنها و خاطر کسیرت از حق تعالی امیدوارم کہ اجور این اعمال بایشان رساند و اولیاد
 بر حرمت عامه خود از رفتن بر نرخ و احوال شر و آفات موقوف نجات بخشیده بشرف جو اصلاح و عباد و اذنباء و اولیاء
 و اصحاب حدیث بنوازند و ما ذلک علیہم بفضل و نواله بعزیز و عن الحاج بن دینار قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 من البر بعد البر ان تقصی علیہ ما مع صلاتک و ان تقوم مع صیامک و ان تصدق عن ما مع صدقک و ان تخرج ابن البر
 شیعہ و عن علی بن مرفوعا عن علی بن المقابر و قرقل بن ابی الدرداء حدیثی عشره مرقوم و ب جبره الاموات اعطی من الاجر
 بعد الاموات از جبر ابو محمد السمرقندی فی فضائل سورة الانشلاص و عن ابی ہریرہ قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 المقابر ثم قرأ فاتحة الكتاب و قل هو الله احد و الله اکبر ثم قال اللهم انی جعلت ثواب ما قرأت من کلامک لک المقابر
 من المؤمنین و المؤمنات الا کأنوا شفعا لى الله از جبر القاسم بن سعد بن علی الزنجانی فی فوائدہ و عن انس ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله قال من فعل المقابر فقر سورة یس خفف عنهم و کان له بعد و من فیها حسنة از جبر عبد العزیز صاحب
 الغلال السندہ قرطبی گفته قولہ صلی الله علیه و آله قرأ علی موتکم لیس یحتمل ان یکون هذه القراءة عند البیت حال موتہ و یحتمل ان یکون
 عند قبره سیوطی گفته بالاول قال ابی یوسف و یومر و جبر ابن القیم یوجوه من الترحیمات و عبد الواحد مقدسی گفته نزول بقوله
 و محب طبری گفته کہ در هر دو حال بخواند و اول اولی است و غزالی در احیاء العلوم و عبد الحق در کتاب العافیة از احمد
 غضبیل روایت کرده اند کہ چون در مقابر داخل شود سورة فاتحه و حمود تین و قل هو الله احد بخواند و ثواب آن را برای
 اهل مقابر گردانید کہ این ثواب بآنها میرسد سید علامه فرموده قلت فمذہب و امثالها من اجادیت مرفوعات و نامات
 صالحة و الة علی ارتفاع الاموات بایمیدی الهم من الاحیاء و المنامات و ان کانت بحج و بالاکون و لیلہ لکن کما قال العلامة
 ابن القیم رح انما علی کثر تباحث لا یھیئہ الا الله تعالی قد لو اطاعت علی ہذا اللعنة و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 لو اطاعت علی ہذا اللعنة انما لفی العشر الا و اخر یعنی لیلہ القدر فاذا اطاعت رؤیاء المؤمنین کانت کتباتی روایاتهم و
 کتباتی اراهم علی استحسان شیئی او استقباص و ما راہ المؤمنون حسنا فعند الله حسن و ما راہ قبیحاً فعند الله قبیح انتهى
 کلام ابن القیم رح گویم فی شعبہ ویت مؤمنین جمیع اصهار و اقطار از قرون خالیہ و عمو و خالیہ امارت حسن و قبح شیئی
 اگر چه حجت قطعیہ و نفس شرعیہ نباشد لیکن استقر و ادراک آن خیلی دشوار است و ویت جماعہ دون جماعہ یا اہل
 اقلیم دون اقلیم خارج از محل نزاع است و احوط در امثال این سائل اقتصار بر وارد است نہ تنسک بقیاس اعتبار

واین احتیاط قطع نزاع اختلافات و رافع شقاق باطل اسلام و موجب جمع میان روایات است فته بزبان عربی
قال الناظم السید العلامة رحمه الله تعالی وهاهنا قد انتفع المراد من جمع ما یدعی به العباد الى سبیل
الخير والرشاد ووالاجمل للعامل في العباد مصلیا من بعد حمل الواحد على النبي و الله الا بالاجابة
یدوم مهمما دامت الادواح وان فنت من دو هذا الاشباح حضرت سید علیه الرحمة بعد ان نظم میفرماید
هذا الجمل بعد آخر ما رد الكلام عليه من شرح آيات السيوطي و انتقانا من نظم ديوانه و الحمد لله و لاؤه آخر اني كل حين من
الاحيان و لحظة من لحظات الزمان حمد الفوق حمد كل انسان بل يفوق حمد احمد به التقدير الانس و الجان يدم و الم الله
عد و ما خلق الله و لنا ان ثبتنا بالقول الثابت في الحياة الدنيا و في الآخرة و ان يرحمنا و ان ينزلنا المحو و ما رقنا الهوى
و رحمنا عن الاوطان و انتقنا بالباقيين من الاخوان و بنا اتنا في الدنيا بحسنة و في الآخرة حسنة و قنا
عن اب النكاد و على الله توكلنا في ساعات الليل و النهار و لاجل و لا قوة الا بالله و صلى الله على محمد و آله و صحبه و سلم
فرغنا من تأليفه يوم الخميس لعشرة شهر رجب من شهر سنة ست و ستين و ما تيه و الف انتي كلام مع و انا قول مثل ما
قال السيد رحمه الله تعالی و ارجو قبوله من المذنب الجلال و الاكرام و قد اتممت شرح هذا النظام في او اخر شهر شعبان من
سنة اثنتين و تسعين و ما تين و الف الهجرة على صاحبها الصلوة و التحية و انعمت به خاتمة تشتمل على بعض الوصايا و هي
تفصيل جمل من مومن اهل التقوى و المنفعة و ارجو العمل بها من اخلافي عند طول اجلي و صدق و نزول في السجدي و الزور على
من لم يعمل بها بعد و الوصية بها و انا بعيني من كل من يعمل في الممر و به كتاب و سنة صحيحة و بالله التوفيق و هو المستعان
خاتمة الشرح في ذكر الوصية و ما يناسب ذلك عن ابن عمران رسول الله صلعم قال اتقوا امر مسلم لا شئ
يوصي فيه ميت ليلتين و في رواية ثلث ليلال الاوصية مكتوبة عنده رواه الشيخان و غيره بما و عن جابر قال قال
رسول الله صلعم من مات على وصية مات على سبيل و سنة و مات على تقى و شهادة و مات متفقوا له رواه ابن ماجه و عن
انس مرفوعا المحرم من حرم و عيته زاد ابو يعلى باسناد حسن و اهل علم گفته اند كه وصيت واجب است بر هر كه بر دوش حتى
از حقوق خدای تعالی یا حقوق مردم باشد و بر هر كه حق كس نیست مستحب است و عمل وصيت و را مال مطلقا حصه و سهم است در
واجبه تيفائش بصورت اقتياع بسوی آن باید كرد و در ترجیه تقیص باید نمود و طریق وصيت آنست كه ذكرش بزبان
پیش و عدل كند یا نوشته بر دو عدل بخواند و آن هر دو گواه شوند و این اولی است و اما حقوق ناس پس مثل دیون
و دائع و امانات و مضوعات است بجمیع و مغبوب و مسروق و بجمیع حقوق بدنیة مثل حشر و جمیع حقوق مادیة
و بجمیع حقوق قلبیة مثل شتم و استهزاء و نحوها پس وصيت كند بقضاء دیون و رد و دائع و امانات و مضوعات و ارضا
خصوم و رد و امر آخره و اما حقوق الدین بجمیع صلوة و صیام و حج و زكوة است تا تواند بجا یآید آن پر دازد و قضاء و عری
بدلیل ثابت نشده و خصوم و اهل از طرف میت بسنت میجو ثابت گردیده و دادن زكوة برای ادا صلوة فایته عبت

نقما است مستند بلیل ضعیف هم نیست تابعوی چه رسد آری عاجز از صوم یک صاع یا نصف صاع در کفاره میزند
 و اگر حج بروی فرض است و نکرده وصیت کند بقدر مصارف ضروری یک حج تا از طرف وی ادا کرده شود و اما
 و صایا می سجده از تبرعات محض پس غنی از بیان است لیکن انقدر باید دانست که تصدق در حال صحت و حیات افضل
 و اکثر و ثواب از تصدق در مرض و نزو هات است **س** برگ عیشی بگور خویش فرست که نینار و زلیخا پیش فرست
 عن ابی هريرة قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم وقال اني لصدقة اعظم اجزا قال ان تصدق وانت شيخ صحيح تخشى الفقر وتاخذ
 الغنى ولا تأمل حتى اذا بلغت الحلقوم قلت فلان كذا او فلان كذا رواه الشيخان و عن ابی سعيد خدری ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال ان تصدق للموتى حيوة و محبة بدرهم خير له من ان تصدق عند موته بمائة رواه ابو داود و ابن جابر و ابن مسعود
 و عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مثل الذي يعق عند موته كمثل الذي يهدي اذا شيع رواه ابو داود
 و الترمذی و قال حديث حسن صحيح و وصیت بدفع چیزی بسوی قاری نزد قبر باطل است اگر چه اهل زمان در آن کثرت
 گرفته اند صاحب طریقه محمدیه درین باب رساله نوشته است سنی بانقاذا المالكين در ان ازالة این شبه فرموده و احقاق
 حق نموده و همچنین وصیت باتخاذ طعام بعد موت تا سه روز یا زیاده باطل است و بهو الاصح و به قال ابو بکر البلیغی مؤلف
 طریقه محمدیه گفته فطر من هذا ان المتعاد فی زماننا ليس بما نزل بلا خلاف و اما فعل الورثة من الموالهم فمكروه و بدعه مستتبعه
 من عمل الجاهلية و كذا الاجابة لدعوتهم و عن انس رضي الله عنه مرفوعا لا عقر في الاسلام و بهو الذي كان يعقر عند القبر
 بقرة او شاة انتهى و در وی احمد و ابن ماجه با سناده صحيح عن جرير بن عبد الله قال كنا نعد الاجتماع الى اهل الميت و صنع الطعام
 من النياحة و سنت و قبر محمد است و شق هم جائز و این باختلاف احوال عباد و تراب بلاد باشد و توسیع و تعمیق دان
 تا صدر مرد درست است و زیاده بر آن افضل و طول قبر بقدر طول انسان و عرض آن بقدر نصف قامتش کافی است
 و باید که قبر مسنم و مرتفع باشد از ارض بقدر یک شبر قریب گفته و بمنع من الارترع الكثير الذي كانت الجاهلية تغطيه
 و عن علی ان قال لابی الهیلم الاسدي الا البشك علی ما لعنني علیه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الاتبع تمثالا الاطمسته و لا قبرا
 مشرقا الا سوية اخرجه مسلم و سأل احتقار و كفن و دفن و در کتب فقه حدیث مبسوط اندیش نیل الاوطار و مسکن ختام
 و جز آن و در اکثر احکام این ابواب اهل علم قد بیا و حدیثا رسائل مستقلة تالیف کرده اند پس اشتغال بذکرش در اینجا ضرورت
 نیست مؤلف طریقه محمدیه در بعضی مولفات خود گفته مجوز قراة القرآن فی المقابر بطلا علی ما هو المختار للفتوی من قبل
 لكن انما يجوز اذا قرأ بحسبة لله و اما القراة للدنيا فحرام لا يحصل منها ثواب صلا للفقدان الذیة و الا خلاص المشروطین فی
 استحقاق الثواب و وصف العبادة بل یاثم القاری و المقری انتهى و این قراة پاره از قرآن در مقابر نزد زیارت
 بموات است نه بعد دفن بر قبر متصل آن چنانکه حافظان اجیر و امرأه استجیر میکنند که آن حرام است و اکل اجزایش منعی چون
 دانسته شد آنچه گذشت پس حکم سنت طهره و وصیت امری ضروری از ضروریات شرعی است لهذا محرر بطور باخلاص

و احباب خود وصیت میکنند چنانکه باید و پیش از ایصال جمعی نویسد که عمر این بنده شمرند و در صین تحریر این مقال و تقریر
 بچهل و چهار سال رسیده و یقین که عبارت از عمر گریست بر سر رسیده می آید زیرا که هر آینه نزدیک است و هرگز نشسته و در ایام
 مافات و ما قرب ما هوات قوت جوانی و دلوله شباب زایل و پیری و سفیدی موی تن حاصل گردیده معلوم نیست که از این
 مستقار در علم باری ششم چند نفس باقی هست و هرگز که ام جای از عربت عجم مقدم و بهر حال روزی این خاکدان خالی را گذر
 و ازین کالبد خاکی گذشتنی و کار و بار باقی سبحانه و تعالی افتادنی و درین عمر گذشته هر چه از معاصی و ذنوب صغیره و کبیره بویغ
 آمده باشد معلوم الهی است از همه توبه انصوح هر زبان داریم و بدل نادم و خائف و بجان ترسان و دلزنایم و تاملی تو نیم خود را
 از کتاب حرام و اقتراف جرائم و در ترسیدار نیم و توفیق بدست خالق است و حق تعالی و عده عفو بر توبه فرموده و دل
 خدا صلواتم نائب ایچونی گناه قرار داده پس از اینجا امیدم قوی و رجائتم راسخ است که آن همه کرده ناکرده گردد و درست
 این است **س** یکسر مروت سفید نشد و اگر چه موی بدن سیاه نماند ای حسن توبه انگهی کردی که ترا طاقت گناه نماند
 و الحمد لله تعالی که بدانت خود هیچ گاه آلوده و زده از شرک و تکلیف نوعی از بیهوده ام و بقیق از فسوق بته دل و قهر
 خاطر رضانداده اگر بقتضای فساد زمانه گاهی و چنین مجلس اضطراب الا اختیار مبتلا شده باشم مجبوری و اگر اطلع صبر
 نموده از ان باخلاص تائبم و تا ممکن شد از ان گریخته ام و نعمتهای خداوندی جلت عظمت و عسم نواله در حق این هیچ
 کس پیش از این است که اگر هر موی تنم زبانی منفر و جنانی مستقل گردد و شکر اندکی از احسان او در عمر و از ادا نتوانم کرد
 در یتیم آچنان گاه و شت که کسی با وجود پدر همچنان زریست با ناز و نعمت نکند و از حسیض جبل و ضلالت محض بدستگیری
 و توفیق خود با وج علم و هدایت رسانید و از مذلت فقر و فاقه بعزت غنا و دولت ترقی بخشید لا احصی ثناء علیک انت
 کما انشیت علی نفسک از مذهب تقلید حال بر آورده شاه راه اتباع کتاب سنت بنمود و مقهور احدی و مجبور کسی نسا
 و از اوصاف ابناء دینان که مفارقت با نساب و طعن و احساب کنند و تحاسد و تباعض نمایند و نتیجه علوم کتاب فخر
 و جاه و تکابر و مجادله دانند و در فکر شکست یکدیگر می مانند و با اهل حق طرف می شوند و بسبب این از اهل خلق الله میگرددند
 و سلبه دشمنی را در سر اتصال مراتب دنیوی و دولت ناپا انداز و صحبت فساد شرار و امر از ناخوار درمی بازند
 و ریاضت و اکل باطل بزی علما و مشایخ و غنا و پیشه دارند و پیری تمام و بقعد تمام بخشید و این راه و رسم را در نظر او
 حقیر و ناشایسته و انمود و معاش او را از پند و شعور و آغاز بپوش در کسب ین مخمر فرمود و از وجوه مکاسب محرمه بازدا
 و جز خود محتاج دیگری نیست پذیرا احدی از خلق چه اقارب و چه اجانب ساخت و تپه سیر کتب اید وین وجه شریعین
 و سستی سلسله روایت سنن مطهره و اقامت نسبت با زمره محدثین کرام و علما اعلام امانت کافی و مرد و دانی نسبو
 و بی همه و فکر من اهل حلال زیاده بر مقدار حاجت و کفایت اهل و عیال ارزانی داشت و توفیق تغییر منکر بقدر می بخشید
 و فرزندان سعادتمند روزی کرد و چشم بینا و گوش شنوا و دل دانا و خاطر آگاه عنایت فرمود و با انواع نعم صورت

واعزّه موجب خوشنودی روح این بنده و رضای حق سبحانه است انشاء الله تعالی و تو می آنتست که رعایتش سبب صلاح
 و فلاح موصی اتم است و نعمت الله تعالی پس نوع اول آنست که در تمیز و تکلیفین و غسل و دفن رعایت سنت صحیح و متبع
 احادیث صریح کنند و نماز جنازه جماعت کثیر و امام صالح عالم و مامونین موعودین غفلت بجای آورند و بعد بکبر اهل سوره فاتحه
 خوانند و قبری را خام دارند و زیاده از یک شبر بلند سازند و بران کتبه ننویسند و نگنبد بنا نمایند و منصر و حصار آسائند
 که این همه حرام و منعی عنه و ممنوع است و سنت مطهر و عیدهای محنت و درشت بران وارو گشته و زیوم و زیوی مثل سوم
 و دهم و چهلم و ششش پای و سالیانه و جز آن خود مرسوم فاندان مانیت و همه بدعت فطالت است رسول خدا صلی الله
 و سلم زیاده از سه روز تا هم کردن جایز نداشته اند بلکه حرام ساخته و زنان از گریه و زاری منع طبع باید کرد و اگر چه
 زنان را عادات گریستن جز از چشم و صبر کردن بر مصائب نیست در حالت حیات خود این چیز را پند نکردیم و در حدیث
 را از اهل بیت منع نکردیم شدن آن نزدیم تا با بعد عات چه رسد آری بدعا و استغفار و صدقه ازال حلال اگر توفیق خیر
 رفیق باشد ادا باید کرد که نفع این چیز با بموی ثابت است لیکن بروهی باید کرد که سنت صحیح بدان طاق است نه برود
 که عادت اهل زمان و مبتدعان است و دعای اولاد و صلح برای آبا و اعمات خیل نفع دارد و برای والدین خود و دیگران
 دعای خیر میکنیم و مغفرت ایشان و جمیع مومنین و مومنات از خدای خواهم و از وی سبحانه امید با جابت ابریم همچنان
 از اولاد خود برای خود آرزو داریم و توفیق بخشیدن بدست آفریدگار است و الحمد لله که از دیون و ودائع و امانات و
 مضمونات احدی هیچ شی برود نمائست که ایضا بقضا و آن رود و مسائل متعلق این نوع در کتاب نیل الاوطار و در
 ندیه و مسکن انجماد و غیره با در ذیل کتاب انجمن از بروج بسط تمام مرقوم است مطابق آن نزد احتضار کار بند شوند و هرگز
 سرموی از طریق سنت مخالفت نکنند و در عاقبت و دیگر شویم و جنازه بر سر یگران بهانند و بران شال یا دوشاله
 نیندازند و در تجزیه قبیل نمایند و لاشه را در تر و زنا نگذارند و حفاظ را برای قرآن خواندن بر قبر بگمارند که حرام است
 و قاری و مقری هر دو آنهم و اجرت قرأت حرام خدا خواسته اگر اتفاق انتقال درین بلده بهویال که حال از نیل کنیم شود
 حفرت قبر و باغچه واقع بر سر غدیر کافی است و رنه امید آنست که سفر آخرت در یکی از دو حرم محترم مکه مکه و مدینه منوره
 دست بهم دهد و جوارح صلا میگرد و حصول این اهل از قاضی الحاجات بسی آسان است چندان دشوار نیست انشاء الله
 تعالی انجام کار و همچنین خواهد شد **صلوات الله و تعالی علیه** و قد شاهدنا شهادة فی سبیلک و اجعل موتنا ببلد سبیلک این عاجز را
 آرزوی تمام است که چنان صورت بندد که جان و در راه جان آفرین رود و جرحه جام شهادت علیا نوتسیده آید
 گر نشا قدم یار گرامی نکند که گوهر جان بچه کاری و گرم باز آید و نوع دیگر که مفید پس اندگان میتانند آنست که دنیا
 اعتبار را نشاید بسیاری از انسان در ممد و اکثری و طفلی و جمعی در جوانی می پسند و بعضی که بپیری و شوخت می رسند
 تمام عمر در از ایشان در اندک فرصت همچو باد صبا از دست می رود و نمیدانند که بگرفت **ع** بر تو عمر چرا میست

که در بزم وجود به نسیم مژده برهم زوفی خاموش است + بلکه از آغاز نشو و نما تا هنگام بلوغ که اکثر آن پانزده سال است
 بغفلت میگذرد و بجا بر عدم حصول تمیز قریح عمر گرامی کمتر میدانند و بعد انقضای اربعین وقت تحلیلی قوی تبدیل آب
 هواست پس عمری که آنرا عمر توان گفت بشرطیکه اجل فرصت دهد و تندرستی و فراخ دینی هم نصیب شود همین است
 و پنج سال است و اگر اوقات خواب که برادر مرگ است بر آید مقدار مذکور هم نقصان می گراید و معامله آخرت را قطعاً
 پذیر نیست بر سر و دوش می ماند و حساب و کتاب آخرت در پیش است و نجات از آن خیلی دشوار پس بغایت بی باقی باشد
 که باین لذت تقلیل و فرصت حقیر که آن هم بی مقاسات شدائد و مکابلات نااطمان میرنگیزد و لذات باقیه و نعم مترتبه
 دامیه را بر باد دهد و دامن دولت پاندا را عقبی را از دست همت بگذارد و بالام ابدی و عذاب سرری راضی و گرفتار شود
 و فانی را بر باقی اختیار نماید و لغو و باله من جمیع ماکر همه جوانی که نشو و نما می او بطاعت و علم و عبادت باشد روز ششم
 زیر عرش سایه یابد و توبه از گناه و جوانی بهتر از پیری است درین باب احادیث دارد شده **س** توبه از پانزده درایم
 جوانی کردم + اول مستی من بود که بنیاشم + جمده باید کرد تا یکی از آن هفت گرده باشد که روز ششم زیر عرش سایه گیرد
 و از خدای تعالی سائل فرزند برین و طالب عفو و عافیت دارین باید بود که هیچ نعمت به تندرستی و رشکاری و فراخ
 دستی نمیرسد و من انصح عن النار و داخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنيا الا متاع الغرور فرض
 وقت آنست که هر جا که مصلحت دینی و مصلحت دنیاوی با هم متعارض گردد تا توان مصلحت دینی را بر همه چیز فریت نمود
 مقدم دارد و کسیکه مصلحت دینی و منفعت یقینی را بر غیر او مقدم میدارد و نیام بقدر تقدیر بوی حاصل میگردد و هر مصلحت
 دنیا را بر فضیلت اخیری ایشا میکند وین از دستش چون تیر از کمان بدر می رود و دنیا هم پیش از قسمت و پیش از وقت او را
 طوع ید نمیکرد و **س** دنیا طلب تا به زمینیت باشد + دنیا طلبی نه اینست باشد + بر روی زمین زیر زمین از ربی
 سما بر زمین روی زمینیت باشد + طلب دنیا سبب گریختن دنیا است و گریختن از آن سبب حصول اوست هر که درین
 سایه خود بد و وسایه از وی بگیرد و بهر که خود بگیرد وسایه و نبال او را بگذارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود من جعل الصوم
 بما و احدا هم آخرته کفی الله نعم دنیا حق تعالی باین بنده شرمنده همین عامل که در بیشتر درین زمانه همچنان است که هر که مصلحت
 دنیا را مقدم میدارد و دنیا هم او را دست بهم نمیدهد و مصداق خسره دنیا و الا آخره می شود و اگر دنیا حاصل می شود روز فرصت
 قلیل زوال می پذیرد و قیام ندارد و نتیجه آن خسره ان ابدی لاحق حال میگردد و هزار با کس درین زمانه ویدیم که کیفایا اتفاق بدست
 رسیدند باز از آنها اثری بر روی کار نمانده **س** غافل مشور عشوه دنیا کارین عجوز و نکاره می نشینند و محتال می رود و غفلت
 تقدیم مصالح دینی بر دنیاوی یکی آنست که در سناکت و نیداری را منظور نظر دارند و بر رفاه معیشت و حصول آرامش و سکونت
 نظر نگارند بلکه معصیت سید محاسب انصاف العین سازند و روز قیامت جزوین و تقوی سوال از دولت و شرم نرود
 و نه پرسند که رشته دار کدام دولتند امیر یا رئیس است فلا انساب منعم نمند و لا قسا و لون حفظ انساب خصوصاً انساب

سیادت یکی از ضروریات دینی و تقدیم نسبت طینی بایسید المرسلین است علیه وعلیه السلام در شناخت ذکر و مضامین نزد
 ضرورت نیست اما در شناخت اثبات حفظ سیادت ضرورت است که فخریاست هم در دین و هم در دنیا و کیف که گروه اهل بیت
 مخصوص بچیز است که در غیر ایشان یافت نمی شود و نافع در دین است لیکن همراه تقوی و اتباع سنت نه بدون آن
 و اکمل کاملین نوع بنی آدم و اشرف الملائکه و تمام عالم جناب سید المرسلین محمد مصطفی احمد مجتبی شفیع المذنبین اند صلی الله تعالی
 وسلم و بارک علیه و علی آله و صحبه اجمعین هر کس هر قدر شایسته که با آن جناب بهم سازد و در باطن و ظاهر و صفات فطری و
 اخلاق کسبی و علم و اعتقاد و عمل و عبادات و معاملات خلق و خالق مانا شود و قدم بدارد و بارش را و انگش را
 همان قدر نصیب از عزایابی آخرت حاصل گردد و در دنیا بمقدار اتباعش کامل شمرده شود و هر که درین شایسته قاصر است
 بمقدار بقصور نذورات قصاست و لکن در زمره اهل علم بحجت کمال اتباع سنت مطهر و کتاب خزینة که زمره مؤمنین را در اتم احوال
 اعلام اختیار کرده اند گوی سبقت بر یگنان برده اند و رجاء اولیا و صحاب سلسله انقیادیه بهزیت اتباع مخصوصه
 و همین کمال شایسته بحجت کمال متابعت دلیل ساطع بر افضلیت ایشان است و اگر بمقام قاصران از کمال متابعت
 نبوی صلی الله علیه و آله گراییده شرف کمال اشتغال بسنن و نوافل در امور دینی و دنیوی و بتیاب گذشته فقط بر ادای واجبات
 و ترک محرمات و مکروهات و مشتهات در عبادت و عبادات و معاملات قناعت کرده و اعتقاد و توحید و اتباع و یافت نموده
 این هم غنیتیست کبری و محبین مرفوعاً آمده من اتقی الشبهات بتهمة الذیینه و عرضة من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام
 و حق تعالی ارشاد کرده که نیستند اولیا و خدایینی و بوستان و مکر متقیان و تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات
 و احتراز از شبهات است تا زکشت نوافل و عبادات و اتیان بستیجات و قطوعات و اتیان محرمات و زایل نفس است
 از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه و طول امل و حرص بر دنیا و طمع مال و حکومت و ابتلا و بسوق و بیع و عهد و ثبات
 و مانند آن و بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلق دارد بموضع آن کتب فقه است و اگر بمقام این مرتبه هم نرسیده
 و از شومی نفس شر شیطان مرتکب محرمات شود پس آنچه اتمام حقوق العباد باشد و ترک صیحه صلاه رحم بود از آن خود
 بعزم هست اجتناب واجب و اندوختن منکرات شرکیه صریح از اقارب و اجانب و احباب و امار و حکام و مدعیان
 اکرام الاکریمین و ارحم الراحمین است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجة للعالمین شفیع المذنبین انجا امید بخود و ترک انتقام از حقوق الله
 قوی است و اما حقوق العباد پس خود بخشش نمی آید آیات و احادیث درین باب بسیار است ضبط آن بمرد و بیجا و شوار
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من سلم المسلمون من لسان و یده و ارشاد کرده ان تحب للناس ان یتحببوا لک و لکرم
 ما کرمه لنفسک و این روایت درین موضع کافیست و دیگر از تفصیل آنست که با تعلق خود از زن و فرزند و نوکر و غلام
 و کنیز و رعیت حتی الاستطاعة معاشرت بساخت کنند تا یگنان را رضی و دوست باشند و از تقصیرات خفیه ایشان
 در گذرند و متبوعان خود را از حسن او ب لطف فراموشداری و غیر خواهی و خدمت گذاری ب طبیعت ظاهر و باطن خود ننهند

وهرمین سازند که آنکه مرصعیت کنند و شرک فسوق خود سازند که در صورت طاعت ایشان نیست لاطاعه لیاقی
 فی مصیبه الخلق و باقران و اقربا و غریبا و ابا و اخوان و اخوات و همسایگان با خلاصی و محبت و غمخواری و تواضع و نکاح
 عمر به نمایند و تینا جای سهل است بهر پنج میگذرد برای محال آتش با هم تقاطع خوب نیست بهر پنج خانه بر باد شده و گرفتاری که با هم
 نیازت و محاسنت رود و آواز و کسب و اندیشه و شغلی باشد آنها را با احسان و کمونی شمرنده و سرنگون باید کرد **و**
 هیچ دانی که شیر مردی چیست شیر مرد زان دانی گشت **و** آنکه بادوستان تواند ساخت **و** آنکه بادشمنان تواند زیست
 حق تعالی ارشاد کرده میفرماید اضع بالقی می احسن فاذا الذی بینک و بینہ عدل و کانہ ولی حمید و ما
 یلقها الا الذی یصبر و اما یلقها الا الذی یحفظ عظیم و اما یترغذک من الشیطان نزع فاستعد
 بالله انه هو السیج العلیون این آیه شریفه جامع فواید دنیا و آخرت است و عامل بدان مسلمان کامل **ع** اگر مردی این
 الی می رسد و این حکم در حق کسی است که با وی برای دنیا ناخوشی و دل تنگی و دشمنی باشد اما کسی که مخالفه تعالی و دلی
 دشمنی و بغض بود مثل و فضل و خوار و مانند آن از اهل بدعت و عبادیان سنت پس با آنها مواظقت ضرورت نیست لکن
 بمصلحت دنیا اگر چه پیرایه باشد حق تعالی فرمود یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا اعدای و عدوئی وعد و کم اولیاء
 الی قوله لئن تتفکروا احامکم و اولادکم یوم القیامه فیفضل بیکم و آیات دین باب بسیار است در
 خاندان همیشه ایمل بیت و مشایخ طریقه و علماء دین گذشته و شده آمده اند که در هر عصر متناوب بودند و علم و عمل و ادب
 کس از اجداد قریب که گرفتار دولت و غنا گردیدند و بهای محبت دنیا افتادند تجاوز از حد **ع** من بودم و غمی و دینی
 و کتانی به غم را که نشان داد بلار که خبر و لیکن آخر اعنایت آبی و سنگیری کرده همان شیوه تدبیر را عاده فرمود و پدر بزرگوار
 سرخیل علماء اتقیا و تاج کمال اهل بیت با صفا برآمد و آثار عقی بر دنیا نمود و تقدیم علم و عمل بر همه چیز فرموداری این
 عاجز از بلوغ رتبه پدیری قاصر از لیکن بقصد و همت خود بلکه بقدری از آنکه خانه تنها و قدر بران جاری شده بود و چون
 بهای خود بخت شمرنده و انگشت برندان است چه کند **و** آنچه نصیب است بهم میرسد **و** اگر استانی بستم میرسد **و** لیکن
 فرزندان سعادت مند را باید که از چنین ابتلا و خود را حتی الامکان دور دارند و هرگز با مثال این باجریات تن بر نمانند که
 خالی از فساد و فساد نیست **ع** گر آنرا سیدیم تو باری بری **و** و در یادند که علم بهتر از دولت است بلکه علم با فقر شرف
 بهتر از غنا بر وجه کمال است که آن فانی است و این باقی **و** علم دادند و بدین بقا رون و زرو نیم شد یکی فوق سائر
 و گری تحت سبک **و** علم عبارت از دانستن حسن و قبح عقاید و اخلاق و احوال و اعمال و افعال و اقوال است و کتب سنت محمد
 متکلف بیان دوست و آیین علم بدون دریافتن از ادله قرآن کریم و حدیث رسول زوف رحیم علیه و علی الصلوٰۃ و السلام
 و تفسیر و شرح سنت و اصول اینها و دریافتن طریقه سلف است و الله او و اهل قرون فاضله گفته جمیع الله تعالی
 و علم لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و بیشتر روایات فتاوی و غیره و احادیث مسائل و فروع کتب فقه و حدیث و اصول

و غیر مستند بریل است و دریافت حال صحت و غش بدون این علوم میسر نمیگردد پس درین علوم سعی بلوغ باید کرد و درین
برای تحصیل چیست باید برز و چه اگر توفیق کریم فیق باشد بقصارین علوم و کتبش برای نجات دنیا و آخرت کافی و وافی است
و از اراض قلبی و قالبی شایانی و خواندن حکمت و ازل و وفاتر فلاسفه لاشی مض است کمال امان مثل کمال مطربان و علم
برهمنی و این معنی همی از فنون حکمت یا ضی است آری قدری قلیل از منطق که خاد علم است اگر فی لغب بلحاظ دفع فتن
و شبهات مخفه نه الهش بخواند مضالقه ندارد اما انما که دران موجب حرمان از برکت علوم حدیث و قرآن است و کلمه و لغا
کتب تفاسیر و احادیث و معانی این علوم در کتابخانه بود که کمال موجود است با وجودش فرزندان را حاجت مکتب دیگر
نیست قدر است این کتب و سلسله العسج نوشته ایم و قدر این کتب که نعمت عظمی است و بصورت زر کثیر و مال خطیر بیش از جفت
آنها از بلاد مجاز و عرب مصارع علم محض شاقه و افکار طولیه حاصل کرد و ایم با پیشانخت چه مثل این مواد در هر بلاد است بهم
نسیه بدو چنان نباید کرد که حافظ شیراز فرموده **س** دل بسی خون بخت آورد ولی دیده بر بخت چه امد الله که تلف کرد
که اندوخته بود و این همه ذخایر عسجی را با اموال نفوذ و استعد و جز آن بر چه شغل و عافاد پاک خاص است برای خلان
میگذاریم باید که مطابق فرائض امد مندرجه سنت صحیح و کتاب امد هر دو برادر با خواهر و غیره با تقسیم نمایند و برتست یکدیگر
بلا نزاع راضی باشند و اهل حقوق را از آثار بر قریه حصص آن بدینند و عاشر خود را بر کسب یا مقصود دارند و خدمت قصنا
و افتا و آنچه بدان می مانند هرگز اختیار نکنند اگر چه مجبور شوند و معاش را بر مقدار کفایت غنیمت شمرده هوس از دینا نمایند که در
حدیث شریف آمده مافل و کفی خیر ماکثر و آلتی و اصل غنا تو لگری نفس است و در مصارف هر چند غنی باشند جاوه فقرا
پیرون و برتست خود قانع بودن نعمت کبری و موجب تیسیر عمری و تبشیر میری است و اتواتر اند مطابق و صایای قرآنی
و حدیثیه و نضال استاده و شایخ مثل و صایای شیخ عبدالخالق غجدانی و شاه ولی امدیث و دلبوی و شیخ ثناء امدیثی
رحمهم الله عزوجل کار بند شوند این و صایا در کتابخانه موجود است و مشتمل بر انواع حکم و مصالح دنیا و آخرت است و بیجا تحریر
بنابر طول مقال اتفاق نیفتاد و با علماء وقت در مسائل و علوم شریعت طرف شدن در وقوع در کلام یکدیگر کردن
و منافرت از معاصران نمودن و خود را در علم تحقیق افضل از دیگری شمردن و از ر و قول فعل خود بر هم شدن و بیعت آن
بقریر و تحریر پرداختن چیزی نیست بلکه سبب محرومی از برکات اسلام و موجب نقصان از بلوغ و درجه ایمان کامل است
اشتغال بدین و تدریس کتب معادیه و تفسیر و صرن وقت در اثبات سنت و قمع بدعت بعد حصول علم یقینی بدان بجا
خود کافی است و انتصار مذاهب پدران و استادان و شایخان با اختیار طریقه بدل خوب نیست حتی ثابت بر واحدی
باطل نمیکرد و پس چرا باید بر دو اوقات خود را در مناظره و تعاقب مخالفان ضائع باید ساخت اگر از فرض اعتقاد می
و عمل فرصت وقت است بهم بد با حسن نیت صرف نفاس گر اهی که گوهر بی با وجود هر شاهوار است در مطالعه کتب دین
از تفسیر حدیث و اصول فقہ و اصول کتاب سنت می باید و همچنان در نشر علوم حق و صداقت بدین طلب علم که خوش مقصد

و عجم بهر سبب باشند و تهذیب نفوس خود بر وفق المنطق قرآن و حدیث دولت غلظت فضیلت کبریست تا اگر توفیقش
بخشد و اگر از چنین نعمت بی بدل حرمان نصیب کند و تکلف در ملین مسکن و ماکل و مشرب و منک و وانهاک و تحسین این چیز
شیوه و دنیا داران غافل از آخرت است اهل اسلام و عارفان نعم عقبی را از ان عار و انکار می باید **د** خوشا جهان
تهمدستی و غریبانیش به زوال نیست در اقبال بی نصیبانش فقری که با ایمان هیچ کمالیست و بدتر از سلطنت تمام
روی زمین است و توحید رب العالمین سر جمله طاعات است و مردن بر قول لا اله الا الله محمد رسول الله ثبات قلب ایتقان
ایقان عجب دولت بی زوال است اللهم ارزقنا و اخلافنا قود و وری از صحبت فساد و کناره کشی از محبت اهل مکار و نفاق
و میل سعادت اخرویست صحبت ابرار در عمر و از اثر نمیکند و همنشین اشرار و فجار زود و تر و دیگری **د** زاهد از حلقه زند
بسلامت بگذرد تا خدایت کند صحبت بدنامی چند به ترک نماز عدا کفرست و تارکش کشتی و گردن زدنیست و تارک صوم
بلا عذر فاسق غیر عادلست و تارک حج با وجود استطاعت که عبارت از زاد و راه است همچو پودی یا نعلنی می بود و در فتنه
گوشه گرفتن سنت سلف صالح است و جهاد به تقدیر وجود شرائط ثابته از کتب سنت فرض کفایه و ماضیست تا در دنیا
با امام مسلمین که استحقاق امامت داشته باشد و در عموم بلوی شریک یکی از فریقین شدن دست از دین و دنیا شوم است
قدر همدستان که در شعله جبری واقع شده و با وجود لیکن مقتول مظلومش مفتون نیست و شاید که اجری باید و قضا باید
در آن مجتهد مخطی بود در دریافت احکام فتن کتاب حج الکرامه فی آثار القیامه مرشد شفیق است با وجودش حاجت متفلسان
از عالمی نیست و در ادراک فقه سنت و تفسیر کتاب ائمه اصول اینها مؤلفات ماورین دیار کافیست و اکثر مؤلفات ضروری
ایم حدیث مثل شیخ الاسلام ابن تیمیجرانی و حافظ ابن القیم جوزی و سید محمد بن ابراهیم وزیر و حافظ ابن حجر عسقلانی و شیخ
جلال سیوطی و سید محمد بن اسمعیل امیر و قاضی محمد بن علی شوکانی و امثال ایشان در کتابخانه محفوظ است و بقیه صفات
این حضرات با برکات راتلاش و جستجو باقیست و سرمایه کتابخانه در وفاقه و ان گویا تمام دولت ما و آباء ما همین کتابست
پس بس این اهرام و دنانیر که چشم با خیل قلیل و در دیده اهل دنیا بسیارست و پیش ناکثر از خد و نوز و اهل دنیا بهتر از
جواهر و در نظر محقر و همان و در بصرا بنا گیتی عزیز و جلیل و حقیقت خوانی و سرایی و نظمی و نمایش آبی بیش نیست اهل دنیا
بدان نفرینند و بشوایش از جاز و نوس **د** آماندیش دنیا طلب گاری دل گفتن آن شیفته بی سرو با حاضر نیست
همت آنست که تا تواند با خلق خدا احسان کند و خود تا اسکان و طاقت منت پذیر احدی نشود الید العلیا خیر من الید
د بی نیازی همتی دارد که همان واقف اند به اهرام از دست رد و خو چیز با همیشه ایم آخذ زکوة بر سادات حرامست
از کسی نماند اگر چه با فاقه و فقر قرین باشد و با حدی از سادات ندهد هر که باشد و هر کجا که باشد و بهر حالت تقصیر که باشد
تقصیر در عبادات بهتر از کمترین رعایاست چه دفع مضار مقدم بر جلب منافع است لذت گناه باقی نمی ماند و باقی
باقیست و مشقت طاعت میگذرد و ابر و ثوابش ثابتست هر که این نکته را در یافت حال و آتش نیکو شد صواب

و خصوص اصول جملة طاعات است و رتبه کالای بدیریش خوانند و تصواب آن عمل است که مطابق کتاب است
باشد و خالص آن فعل است که برای خدا بدون لوث نجاست شرک و آمیزش چرک ریا و سمع بود چون این هر دو اصل
قائم و دائم شد امید نجات دارین قوی است گردید و سرشته مغفرت و عفو بدست آمد و خود را مولوی یا مولا یا حاجی
یا حافظ یا قاری یا صوفی گو یا ندین یا با نقاب شرعیه و کئی فاضله مثل شیخ الاسلام و محمدالدین و ابوالبرکات و ابوالحسن
و آنچه بدان مانند لقب مکنی ساختن و بران خوشدل و بدان اضنی بودن چیزی نیست دشمنی آنست که عالم عامل باشد
و متقن علوم کتاب و سنت بروجه تحقیق بود و دور ریافت مسئله یا حکمی محتاج دیگر نمی نشود و معنای قسم باین سما نبود و کفایت
و منفی بودن بلای بزرگ است اصحاب این مناصب امی بنیم که در سر دنیا دین باخته اند و روکش اهل دنیا گردیده و مصلحت
عاجل بر مصلحت آجل مقدم داشته پروائی بشرع و ایمان خود کرده اند حفظنا الله و اخلافنا عن ملک **س** راز و رن
پرده زرنان است پرس که کین حال نیست زاهد عالی مقام را به غرض که اگر از دست برآید و توفیق الهی مساعدت فرماید
مسلمان خالص شود فلان و بهمان شدن و این فلان و چنین و چنان بودن عائق از فعل امل آخرت است **س** این چشم
چه خوش آمد که سحر که میگفت به بر سر یکده باد و فی ترسانی به اگر مسلمان می بینم است که حافظ دارد و وای گردی این امر
بود و پروائی به دنیا سرسبز است و جز زور و فریب نیستی آنکه انزال عالم چنانچه در آن گرفتار اند هر روز هر زمانه رنگ
و بوی این گل بدو تازه تر بر روی کار می آید و از اغایت عقل و نهایت هو شیاری میدانند و بدان مفاخرت می نمایند
و هر که هم رنگ ایشان و هدم و هدم وضع ایشان نیست او را البر و سفید الحارند و نمیدانند که غافل ازین فکر و فکر عاقل است
و گرفتار این دام و دو احمق جاهل فردا که روز عیار ذات الصدور و انهار هر ضمه و مستور است معلوم شود که در چه کار بود
و انفس گرامی را در سر که از خم سید در باخته عاقبت محمود را تباها ساخته اند **س** بوقت صبح شود بهجور روز معلوم است
که با که باخته عشق و شرب و بخر و با بخر حوادث روزگار و تقلبات او دار و قطرات اهل دنیا و آفات و تبعات این
سپنجی برایش از آن است که بذکرش توان پرداخت و تدبیر دفع و رفع آن باید آموخت لا یحییها الا الله سبحانه و تعالی
یک اعتقاد و مومن کامل را باید که اگر تمام عالم کا فکر دو و چه گیتی پیرا نشود و جمیع آدم راه ناصواب پویند و تناسل
مستقیم اسلام و جاده تویم ایمان بی یار و مددگار قیام کند و مراقب خدای تعالی در هر فرج و ترح و صلاح و فساد و اند
و موت و حیات و غنا و فقر ماند و ذیل سنت مطهر و کتاب عزیز را قولا و عملا و اعتقاد از دست ندهد بلکه دین اسلام سخت
بدندان گیرد و باز علاج احدی از خویش و بگمانه و نادان و فرزانه از جا نزود **س** بیا عشق رسوائی بهانم کن که یک
چندی به ملامت های بیدران شنیدن آرزو دارم و این حالت استقامت را فوقی اگر است و ولایت اند و این
ماجرار اغنیت کبری و اکیر عظم و کبریت احمد و حقای سعادت و کیبای هدایت شمار **س** من اهدتني جنان
في الهوى و لي من هبه من العيش به و صدى **س** این قدر که گفته و نوشته آمد باعث بران نصیحت دین شد

که بر ذمه هر بنده مسلمان برای خدا و کتاب رسولش صلی الله علیه و علی آله وسلم وعامه مؤمنین فخاصه ایشان متعمم است
 ورنه درین آیه خردان حرف پند گفتن آهین سر و کوفتن و با پشت پیچیدن است آنکه اتمدی می اصدیت و لکن بعدی می بینا و بعد
 سعدی این را شقی شقی فی الجمله این تدبیرش تو گفتیم غم دل ترسیم به که دل از زده شوی ورنه سخن بسیارست قرزندان
 کامکار را باید که در حق این غایب زیون مطابق وصایای نوع اول بجا آرند ورنه و خشم و هتک شوم و در حق خود موافق نوع
 دوم کار بند گردند ورنه نادم خواهند شد و نقصان دارین خود خواهند کرد و نصیحت گوش کن جانان که از جان ستر
 دارند به جانان سعادت مند پذیر و انرا راه هذا و آخرتم بده اخلاصه بذكر ما ورو فی سعة رحمة الله سبحانه وعلیهما علی غنیه
 سبحانه و تعالی و ذلک کالذیل علیها و الامارة بحسن العاقبة اعادنا الله تعالی عن النار الحاطمة قال الله سبحانه و تعالی ان الله
 لا یغفران یشترک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و من یعمل سوء او یظلم نفسه ثم یستغفر الله فیه
 الله غفور رحیم که علی نفسه الرحمة قال عذابی اصدیت به من اشاء و رحمتی و سعت کل شی
 فسأکتبها للذین ییقون و یوقون الزکوة و الذین هم بایاتنا یؤمنون و ان ربک لذ و مغفرة للناس علی
 ظلمهم و ان ربک شدید العقاب تبشیر عبادی انی انا الغفور الرحیم و ان عذابی هو العذاب
 الالیم قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
 جمیعاً انه هو الغفور الرحیم الذین یحلمون العثر و موجهه یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به لیستغفروا
 للذین امنوا ربنا و سعت کل شیء و سعة و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الحیم
 ربنا و ادخلهم جنات عدن التي وعدتهم صلح من اباءهم و ادواجمهم و ذریاتهم انک انت العزیز
 الحکیم و قهم السیئات و من تق السیئات یومئذ فقد رحمته و ذلک الفوز العظیم و الملائكة
 لیسبحون بهم و یمسبحون لمن فی الارض الا ان الله هو الغفور الرحیم الاخبار عن انس
 رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول قال الله عز وجل یا ابن آدم انک دعوتنی و رجوتنی غفرت لک علی ما کان
 منک و لا ابالی یا ابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لک علی ما کان منک و لا ابالی یا ابن آدم
 لو اتیتنی بقراب الارض خطایثم لقیته لا تشکر بنی شینا لا یتیک بقرابها مغفرة اخرج الترمذی و حسن و عنه
 یعنی الله عز وجل ان بنی صلح دخل علی شاب و هو فی الموت فقال کیف تجدک قال ارجو الله یا رسول الله و انی اخاف
 ذنوبی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یحیی فی قلب عبد فی مثل هذا الموضع الا اعطاه الله تعالی ما یرجو و آمنه ما یخاف
 اخرج الترمذی و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و آله سلم حسن الطین حسن العبادة رواه الترمذی و عنه عن
 رسول الله صلی الله علیه و آله قال قال الله عز وجل انما عند ظن عبدي بی و انما معه حیث یدکرنی و الله یشفع بقرابها منکم
 یدخلها فی الجنة و من تقرب الی شبرا تقرب الی ذراعا و من تقرب الی ذراعا تقرب الی باع و اذا قبل الی میثقی

سفی هذا المسؤل من اطلع على هذا الكتاب من العلماء الا عدم المشايخ الكرام ان يخطوه بعين العناية و
 يسبلوا عليه ذيل الرعاية ويسجلوا ما بدى فيه من اغلل الصحيح اما كان فيه من العلل فقد الى اسد ان يصح الاثبات
 العظيم وان يسلم من النقص الاخطاه الكريم وانعم باقيل **هـ** اخا العلما تعجل بعيب مصنف . ولا
 تتحقق ذلة منه تعرف . فكم افسد الراوي كلاما بعقله . وكحرف المنقول قوم وجدوا
 وكونا نسخا صحيحة لمعنى مغيرا . وجاء بشئ لم يورده المصنف . ولما بلغ منا الكلام الى هذا المقام
 لنا ان نختم بهذه الابيات اقتداء بمعنى الكرم وباسد التوفيق وببده حسن الختام **هـ**

الهي لث . لعرفت فالويل كله تعلو علما ليس فيه بعا مل فان تنفق من ظالم شر ظالم وان تعف منك العفو فضل انتبه على مجدب عطشان لطفان	لعبد مسيئي ذاصلا باطل وكو قال من قول وليس بفاعل فعدل اتى من عادل خير عادل سحاب جود جاد بالخصب هطل فقد الى غوث يغيث وابل
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

خاتمة الطبعة نتيجته طبع شمسوار جولا نگاه اتباع ترجم زين نگامه شركه ابدان عمده ارباب مقبول
 قد وه احباب بنقول مولوى محمد عبدالرشيد بن شاه محمد كشميري نائب محكمة افتا الطفت الله
 به و احسن اليه و بارك له و نبي عليه

اوراق السنه بلغنا فصاحت نشان وصحائف صد و فضا شيوا بيان صرف وفاتر مجامع نشي انشا ارض سما
 كه فواتح و فواتح كتب ساكنان اين خاكدان كمن بر دو حرف مهد و محد نهاده و اقلام نامل علمای خوش بيا
 و ارقام جوايح فضلاى بلاغت نشان وقف مامح على املاء معاش و معاوى ست كه رسائل و مسائل
 نوآموزان اين دبستان پرمن بر دو باب حيات و ممات ترتيب داده و جداول صفائح مصاحف ايمان
 و آيات شفاء امراض جنان اتحاف تاصيله و تسليم بر رسول كريمي ست كه نقوش توحيد برجيد و رنگارنگ
 فرموده اوست و صحت املاء و انشا عرفت و غن و ببت عبارات حيات جاودانى ابداء تحية و كرم بر روف
 و ميمى ست كه ابواب شرح متن متين عالم اولى و اخيرى بر روى جهانيان كشوده او تورگيا افشاست
 بر رويده كور سواد ان غلو كيش و سواد نامه اعمال جالدين تعصب انديش ترجم و ثنائى و اتباعى ست

که سر دفتر امام جابج اندویشجو اجزا و جماع ضلالت و سر کوبی طالیفه مبتدعه و کمر شکنی زمره مستعصبه ترخیص
و دعا برای اصحاب و اشیاعی است که شیرازه بند کارنامه بدایت و کار و سر تراش زمره غایت اند صلی الله
علیه و علی آله و اصحابه با سنی ساجد شقیق و تالی تال ابیات القشیت اما بعد بشام شمیم شنایان و قانع عالم
جاودانی و سایشینان ملوهای معانی و مبانی صلاهی نفی و برای شیرین کمان کوثر کتاب و سنت و نشر گوارا
شراین شرک و بدعت مرزده دولت باوید باد که درین نزدیکی او ان و قرب زبان دانشی معلوم از درهای سخن عالم
غیب و سبیدی پراز گلهای رنگین ملک لاریب دست بهم داده نه خرف پاره های قیل و قال که بر خاک انداختنی
و نه خارزار آرا در جالی که به تبر قرآن و حدیث بریدنی بلکه مرج لالی مثالی مسائل است که بمنزله سنت سنی خجسته
و دوحه گلهای رنگین دلال است که از گلبن نبوت و ضیئه چیده تمام از نخستین تجلی طو لیسیت که بر دل موسی
صفستان تافته و تراز پسین کل رعنائی است که بگوشه دستار مقبلان جا گرفته شکر آینه ایست که صورت
عالم مثال در وید یار و سترگ خزینه ایست که پشرونده رانعل گهر و جیب و کنار و دل برای وصال این شاه
زیمیا قرین اضطراست و چشم تنابراه نظاره اش سراپا انتظار و کیف که اکثر مصنفات علماء و مرزین هست
کالبدنی روان و دفتر پریشان است نقلی چند از این و آن بهر سانیده رساله نامیدن و شست خاک از رگ گذر
تقلید بر پشت نقش فلک نقید بعتن بنظر راست پرستان دلیل تمییدی و بر بان بی ماگی است همانا بدانت
این گروه باوه و در تخمین غنایت ازلی همان قدر بود که حریفان گذشته را در دماغ ساخته حالیا بساط تنقیق
بر چیده اند و گویا از ان دیار و یار اروق نمی در پمانه سنت و کتاب باقی مانده اگر روزی بذر و بلبلد متبع
دو اوین سلف محمدین فرامیرسیدند میا نیستند که هنوز علم قراوان است و کوشش رسیدان و میادین تحقیق
فرسان و عرصه انصاف فراخ و نظر عدل را سرشته دراز یالبلد العجب ز تماشایان این باغ که در سبزه جلوه
کل تحقیق از رخنده و یو ارتقلید می بینند و خراسندگان فضایی این بهارستان گل مراد از گلستان اتباع کتاب
و سنت بر نمی چینند و کیف که سجاده نشینان فضل و کمال سر بگر بیان و لقی خمول فرموده اند و جاده شناسان
فرق مراتب رجال بر انگشت سکوت و ندان زده باری احمد و البته که هنوز دفتر آثار سلف و جلوه پیرایت
و درست نیرنگی و دوران کارنامه پیشینیان آموخته تماشائی جرس ناقه لیلی غنایت ازلی همچنان در آوازیست
و جمله شاد فیوض ابدی را در بار یعنی عزیزی که نهان خایه ضمیرش از فزوانی امتداد نماید است و کتاب ملو
و شجون است و سند آثار ملکات حمیده اش تا عالم قدس فصل و مقروان درین قرن ثالث عشر که سرشته اش است
حق گسستن رسیده و صبح حشر و انشرویدیدن آرمیده و آتش پاکشیش و علت با فخر دگر را نیده لوا، احیا
و چشم سنده و امانت امور سیئه بروجهی افزاشته که چنگار نهضت دین محمدی که بر کس و ناکس برانست جزو

نتوان نهاد گرم گردیده و بالا خوانی اهل بدع و بلند پروازی جماعه شرک کج عدم خزیده کیست که درین میدان
 باوی گوی مسابقت باز دیا از روی محبت نیروم تساوی زند زهی یگانه داور که وجود با جودش را وسیله
 سد فخر اسلام و جناب فیض را ذریعہ آسایش گزیده نام گردانید و فتنی سعادت این جوان بخت که بخت و شرف
 سنت از بنی نوع خود گوی سبقت ربوده و بزور بازوی خلوص باطنی خیر ناموری هر دو جهان کشوده دست باز
 جگر که موجدین است و قلب و دماغ جماعه متبعین و روح و ریحان اخیار و ابراست و سکرات الموت فجار و اشرار
 سایه طوبای رحمت کرداری است و کون... بهان سنگاری آرایش جمال کمال است و افزایش امان حال
 توحید لایق سنت و کتاب و نور حقه و دودمان بو تراب و **الاجاه امیر الملک سید محمد صدیق حسن**
خان صاحب بجا و رملقب بنواب ادام السجده و کبت عدوه همانا که بیارگه تدوین و دوا وین دین اسلام
 درین روزگار پسین جزوی کسی دیگر یار نیافته و تسمند احیا علوم نافعه غیر از ذات بابر کاتش نخستین پیچ کس
 نه نشسته کند همت و الایش که بذروه اصلاح معاد بندست اصلاح معاش را نیز فرو نیکند اردو بهیضه خیر نبش
 که سطور نور کتاب تکیو اسباب عقبی است نسخه تدبیر مملکت و رعایا را نیز از حاشیه صفحہ خاطر بر ویش اندازد درین
 حین که این شمع ستین و کتاب مبین و احوال بر نرخ نوشته حق آنست که با حیا، سنن همتی در تن اسلام جان
 تازه میدید و بآبریزی سنت سنیه خفنگان بستر غفلت را بیدار ساخته و حقائق مسائل معاد را بروچی مکتوف
 نموده که گویا معقول را محسوس فرموده و کیف که عظم مسائل ملت حق محمدی ترجیح اخیری بر اولی و انیا عقبی
 دنیا است و این معنی بدون ادراک حقائق احوال قبور و مقبور صورت نه بندد و بی سنی آثار و اخبار صحیح و لذت
 قاصران چنانکه باید نه نشیند خنک آنکس که بر زخارف این طلسم فانی بازی نخورده برای مابعد الموت اسباب نجات
 مهیا سازد و سعادت مند آنکه عاجل خود را تابع اجل خویش نموده بتدکارات عالم پردازد و بای حال چون این
 کتاب عاقبت نما و خطاب آخرت اتما از تم عدم بمحضه وجود آمد و کسوت تالیف و جمع پوشید فرمان اجلائی عالم
 بطبع آن شرف نفاذ یافت کارکنان انجام اندیش استعلا لا اله الا الله این شاه در زیبای عالم چاد دانی را بنزیر استقام
 در حلقه طبع جلوه اظهار بخشیدند و در عهد سعادت محمد علیا حضرت نقطه دائره فرمان روانی نکته کتاب و ادگری
 و عدل پیرانی تحفه محضرات آخر زمان جسته از حسنات جهان قاصد بنیان شرک و بدعت را فخر ریایات کتاب
 و سنت قاسیم جمی ایمان تاحیه آثار کفر و طغیان نموده خوانین خلاصه خوانین علیہ السلام جناب **نواب شهبان حکیم**
 ادام الله سعایها و طابیت ایامها و لیا لیاها با تمام مجمع اوصاف حمیده منبع اخلاق گردیده عنوان جعیه لطف و
 احسان مولوی محمد عبد المجید خان مہتمم مطابع دار الاقبال بهوپال صانعا السبعین الزوال و تصحیح و تنقیح
 معدا علمه بخزان فہوم مرکز دائره فضل عظیم طغرائی زبان خلق کریم ذوالجبر العالی مولوی سید ذوالفقار

لقوی بجه پالی و شرکت معیار فضائل سیدیه منتج فواضل عیده خلاصه زمره کرام زبده صلحا و انام حاوی
 بزرگی و برتری مولوی محمد عبدالصمد پشاور سیلما اند تقی است و یکتابت تنجلی بهرین تنجلی از به
 شین و برین منشی محمد احمد حسین صفی پوری سلمه القوی و در حدود ۱۳۰۳ هجری با و اخرا محمد جعفر در زمین الطابع
 مخاطب بمطبع شاهی جهانی حلیه الطبع و پیرایه آمنت تمام پوستید و احمد داد و لا و آخر و ظاهر و باطن

قصیده مایع تالیف متیج طبع رسا و فکر آسمان بجای نبض شناس تسلیم مزاجدان سخن
 ماهر کات هر فن ظهوری ظهور نظیری نظیر حافظ خان محمد خان شخص سلمه الفت

قصد در دل و شرح مالمش مینویس
 گر زجم جانی به پیش آید سفارش مینویس
 کنگره پرواز و از هم نیروی بالمش مینویس
 گردین وادی حریف آید سفارش مینویس
 بان گراز مدوح من باشد سفارش مینویس
 بی نظیر و بی مثال جانی هالمش مینویس
 بهر قصر عزتی بخش و مثالش مینویس
 آنکه بحر جود و دریای نوالش مینویس
 زود مانت نامند و پیش نوالش مینویس
 مصطفی را کیست از گلزارش مینویس
 نام دشمن گر نویسی پائمالش مینویس
 ثانی در عالم فرض محاش می نویس
 آنکه زور عنایتی نبود خیالش مینویس
 مختصر شرحی ز هر فضل و کمالش مینویس
 تشریفا ناظم جاود مقالش مینویس
 چون من دیوانه در صف نقاش مینویس
 صفو میدان محشر را مجالش مینویس
 اگر بود و ضد سنن عین ضلالش مینویس

ای مخاطب ز دل نا شود و حالش مینویس
 فرق نشاند میخواران ز خسر و تاگدا
 آن سوی افلاک بهر شکریا میگردد باز
 هیبتی دارد مرا صغیر غام اقبال سخن
 مقدم محبوب معنی را میخواه از دیگران
 دیده و در ناب صدیق سخن جان ناخو
 بهر نفاق شوکتی افزای طغرائش فرست
 آنکه آنرا منع فن ابرویش سنگار
 اگر ستیزه پور دستان با غلام در کش
 هر نفسی را کیست از بستان اولادش بگو
 عرف حاسد گر نگاری خاکپایش می نگار
 بان که نویسی و اگر خوابی نوشتن ناگزیر
 آنکه ز بالاتری نارند فایش یادگیر
 هر دو جانب صغیر افلاک را سیکن سیاه
 فضل منش عالم معجز طرازش بر طراز
 غالب و آرزو هم بهر خیالش بود داند
 از نشانی تو سن کلش بمنست بازدار
 گری باشد عمل بر غیر قولش را نکو گفت

سبزه تر باد او خست عمر او بهر شگون ز در لطم شرمی برامیات و شمارش نام کرد	گر دغا گوئی بر او راق نهالش مینویس کین چنین شرمی را سباب جمالش مینویس
لاجرم بی جد باین آور دای شصیر پرز علم عالم بر رخ بسالش مینویس شاهه هجری	
قطعه تاریخ تالیف نتیجه خاطر ما هر جامع فنون بخندانی نظیر انوری و خاقانی منشی احمد علی بھویالی متخلص با حمد سلمه الواحد الاحد	
امید جهان داور داور اگر باوصاف اومی کنم بگفتا نه بیخیم باین حسن یک فرد را درون سودای من حسب او همه گاه در کار حق مشغول بزی رنگین هم عرب هم عجم سخن از لبش همچو قند و شکر درین شرح ابیات از کردگار سرت گردم ای جان من گوش کن دخود بشکنی قید این آب و گل برای روانت خند او ندگار جستار اعمال نیکو نباشد ترا زایش را و انفاق و تقوی و بر ز صدق و صفا و صلاح و سداد کلج ایچر بگذری بر صراط ز بهولی که در مطالع رو و حد سوال نکیرین را هم جواب	کثیر الناقب سنی الصفات نسجد درین وزن چون هم ذات چو بر هم زخم و فتر کائنات بغضانت مانند آب حیات بهر دم سوی علم دین التفات علم بر کشد اندرین دولغات فتم در کفش مثل شاخ نبات موفق مواید بناد رنگات غنیمت شمر خنجر وزه حیات برون آئی از قلمه شش جهات سر شاخ طوبی نوید برات بروز قیامت رعایت حمات ز خیرات و احسان صوم و صلوة ز حج و جهاد و ادای زکوٰۃ ترا دست گیر و چو این صالحات نلغزد دران وقت پایی ثبات بقولی بسیاری که یابی نجات

<p>وگرما جزی نیست احمد ترا چرا از سال تالیف این نامه کس علی الفور گوئی که بان یاد کن</p>	<p>چو بیرون خرامی ز فکلی قنات سوال کند از تو ای نیکذات بیت رود آنچه بعد از وفات</p>
<p>تا بیخ طبع کتاب التلخیص شرح آیات التبیان از جامع چون امیر و اگر والا هم دید و دانش گزین تقوی نشان فیض جو دهمت علیا او سینه اش گنجینه اسرار حق هستیش سرایه اعلا ی دین شان ست از وجودش مرقع مرد بدعت زنده شد سنت بوی جمع او تالیف لم یسبق الیه می سرایم در بخش حرف صدق اعنی صدیق الحسن خان نامور بر کتاب نظم سیوطی نوشت آنکه در تحقیق بیهمت بود جامع آیات و اخبار سنی آمدست این نامه نادر رسم انچه در برزخ رود بر مردگان انچه واصل گردد و شل از صدقها انچه بنید نزد منبع جان پاک ماخذش قول جمیر بوده ست مقصدش تنقیح ماجریات قبر می سز و گر خوانش از راه عدل ذوالفقار از بهر سال طبع شد باقی از روی دل ارشاد و کرد</p>	<p>مختب فاضل این دار السور کس نب با بچو او اندر عصور برد از بچو پال اسباب خجور خاطرش جو یای ابعاد شهور ذات او پیرایه جمیع خجور ذات بدعت از نمیش در دلو یافت تو حصید خدا از وی ظهور آما از وی آنچه نماید در دهور می رسا تخم و صف او نزدیک و دور شده دوران اعدا و شهور نامه گزوی بود شرح صدور آنکه در تدقیق به از هر زبور بادشاه عالم قریب و حضور حاوی احوال مقبور و متبور انچه بنید مصالح و ملاح بگور انچه باطل گردد و اندر زور و غور انچه پیش آید پس از دفن قبور چون نباشد مایه فخر و سرور مطلبش تلخیص احوال نشور پای تاسد حکمت و عرفان نیر طالب تاسخ اجل از بدور طبع شد تبیان اصحاب القبور</p>

الحمد درین نزدیکی که این نامه هایت جامه پیرانیت تمام پوشید و حلیه تواریخ تالیف و تسم طبع و در کسبید
 خطوط اهل مکرمه بنام نامی و هم سامی صاحب شمار التعلیک عامل امد و عدو بالتعلیکت محرره سوم و چهارم
 صفر ۹۳۰ هجری باین مضمون فرحت شخون گوی گریان وصول گردید که کتب موفقه سامی از تفاسیر اصول فقه
 و اصول تفسیر و عقاید و تواریخ و جزآن که بصحابت و اردین این بلده طیبه بتقریب تا دویہ فرضید جمع حصول یافته بود
 خلیل باشد و حاکم عاشور و علماء شرق و فضلا و غرب و ثبت المقدس و اهل قذان و بحرین و مصر و بلغار و قازان
 و غیرهم مثل احمد شرقی و عبدالقدیم قندانی و شیخ ابراهیم بحرینی و صاحب ناظرة الحق بلغاری و جز ایشان
 از باب علم و تقوی چون غنیمت بارده و نعمت غیر مترقبه بجال قدر شناسی و احتیاج دست بدست ربودند و
 از قبول و شهرت و اعتبار حظ و افریافت و بموقع عظیم از احتیاج اهل علم واقع شد و لایحه الحمد و اصحاب علوم
 کتب و متبعان سنت برای تکمیل بقیة نسخ تفسیر و دیگر تالیف عربیه و فارسیه مطابق فهرست علمی هجتم در راه
 و گوش برآورد و شیوع آن با کثافت و اطراف کالشمس فی رابعة النهار بر روی کار آمد و نفع عظیم اهل امد
 بخشید و الله یخص برحمته من یشاء تا آنکه حاکم عاشور در نتیجه حصول المأمول من علم الاصول بزرگ گرفت
 هر چند عوض آن گفتگوی مسامحت شبن بیان آمد بر قبول فرد دنیا و در و خواهی خواهی بستاند و ذل الفضل
 الله و یتیه من یشاء علماء و دیندار بلند همت بملاحظه این کتب برای مولف دست بدعوات متجا به بوده اند و فضلا
 و الاعتبار عالی نهمت شتاق دیدار صنف اجل امد اجره و جلد من الذین لهم احسنی و زیاده و مکتوب شیخ علا
 محمد بن عبداللہ بن حمید مفتی الحنا بلکہ المکرمة حالا مورخه سوم صفر ۹۳۰ صدر این است الحمد
 رب العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سیدنا محمد و آل و صحبه جمیع اجل ما یدی من برض مکتب و احکم و اکمل ما یک
 من مبیط الوحی و الکرم الی حضرة الانجاء لاکرم و المقام الاعز الا فخم ناصر سنة السنیة النبویة و قاص البدع
 الرذلة الدنیة صاحب الهمّة العلیة و صاحب ذیال المجد و الحمیہ نواب امیر المملک و الایاه السید صدیق حسن
 ادام الله مجده الزاہی الزاهر و عزه الباہی و کمال الباطن و الظاہر و قد ورد شرفکم الکریم فحصل الی الیہ
 ما الله بعلیم و ساعدنا فاکلم فی شراء الذی و جدین مطلو کلم من الکتب و اسما الکتب و قیمتها علی هذا تشرفوا
 علیها انشاء الله تعالی و اما الدعا فحضرتکم فوشی لازم اولاً من جهة المحبة و المعرفة السابقة و ثانیاً من جهة
 قیامکم بالنسبة و لشربا و نصراً یا ایکم الله بائیه و البانیة و امدکم بمدد الرحمانیة و نسأل الله التوفیق و القبول

بجاه سیدنا الرسول و ادام الله عزکم و محبکم *

محکم المخلص الداعی محمد بن عبداللہ بن حمید ۳ صفر ۹۳۰ الهجرة القدسیة

